

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیوی در معارف اسلام

حقوق والدین در معارف دینی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه بنی الزهرا - دهه سوم جمادی الاول - ۱۳۹۶ هش



www.erfan.ir

حقوق والدین در معارف دینی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - بیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
 - ویرایش: وفیمی
 - صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی
 - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همواره:

فهرست مطالب

جلسه اول: نگاه خداوند به حقوق والدین	۱۳
رعایت حق والدین، از تکالیف مشقت‌بار انسان	۱۵
اتمام حجت قرآن در همه امور	۱۶
دین اسلام، دین آسانی	۱۶
تنوع و فراوانی احکام الهی	۱۷
نگرانی انسان از وضعیت خود در قیامت	۱۸
توصیه مهم پیامبر اکرم ﷺ به مسلمانان	۱۸
عامل گرفتاری مردم در جهان هستی	۱۹
جایگاه والای والدین در قرآن	۱۹
تفاوت معنایی نجس و نجس	۱۹
بازبودن راه خشنودی والدین پس از فوت آنها	۲۰
احترام عجیب رسول خدا ﷺ به حلیمه سعدیه	۲۱
نپذیرفتن هیچ عذری در قیامت	۲۱
سفارش به رعایت حقوق والدین در علم ازل	۲۲
سفارش ویژه به رعایت حق مادر	۲۲
سپاسگزاری از زحمات والدین	۲۳
بازگشت همه انسان‌ها به سوی خداوند	۲۴
جلسه دوم: حکم واجب پروردگار در احترام به والدین	۲۵
خلاصه بحث	۲۷
بهشت ابدی، پاداش عبادت‌کنندگان	۲۷



حقوق والدین در معارف دینی

۲۸	مسئلهٔ پاداش در قرآن کریم.....
۲۸	تفاوت معنایی لغت شکر دربارهٔ پروردگار.....
۲۸	شکر انسان‌ها نسبت به یکدیگر.....
۲۹	حدّنهایی شکر خداوند نسبت به بنده.....
۲۹	نظر حضرت حق به کیفیت بندگی انسان.....
۳۰	بالاترین پاداش، مختص عمل همراه با تقوا.....
۳۱	نماز بامعرفت، نمازی ارزشمند.....
۳۱	خوشحالی بهترین عباد خدا از عبادت.....
۳۲	اسم و رسم محسینین در قرآن.....
۳۲	خدمت به خلق، طبیعت ثانوی محسینین.....
۳۳	قول اهل بیت علیه السلام، قول صواب.....
۳۳	سخنان اهل بیت علیه السلام در قیامت.....
۳۴	(الف) حرف نخست.....
۳۴	(ب) حرف دوم.....
۳۴	عجز فرشتگان الهی از شمردن ثواب صلوات.....
۳۵	پاداش ابدی در برابر عبادات.....
۳۷	جلسه سوم: حکیمانه‌ترین طرح پروردگار در قرآن کریم
۳۹	تدابیر خداوند برای انسان، تدبیری حکیمانه.....
۳۹	عطای حکمت، خیر کثیر خداوند به بنده.....
۴۰	تسلیم تدبیر پروردگار بودن، تجاری عظیم.....
۴۰	علم‌آموزی، بهترین عبادت در شب‌های قدر.....
۴۱	حکایتی شنیدنی از عالمی بزرگ و فرزانه.....
۴۲	قطعی بودن مشاهدات پیامبر ﷺ در شب مراج.....
۴۲	مرجع تقلید تهی دست و مهمان ناخوانده.....
۴۳	خیر کثیر، وعده الهی.....
۴۴	توان روحی بالا بر اثر پذیرفتن حکمت پروردگار.....
۴۵	چشم بزرخی آخوند کاشی.....
۴۶	کنار رفتن پرده‌ها در قیامت.....



فهرست مطالب

احسان به والدین، حکیمانه‌ترین طرح پروردگار	۴۷
جلسه چهارم: شاهکلیدی برای اجابت حوایج بندگان	
قرآن و اهل بیت علیهم السلام، بهترین راهنمای	۵۱
جبران مشکلات و سختی‌های مؤمنین در آخرت	۵۱
رقم حل نشدن بر برخی مسائل	۵۱
کودک شش ماهه، ذخیره آخرتی ابی عبدالله علیه السلام	۵۲
نمونه‌هایی از سفارش قرآن به توصل در سختی‌ها	۵۲
توصیل یوسف علیه السلام در زندان به رفیق خود	۵۳
توصیل یعقوب علیه السلام برای آمرزش فرزندان	۵۳
توصیل گنهکاران به پیامبر ﷺ برای مغفرت	۵۴
جبران دعاهای مستجاب نشده در آخرت	۵۵
مشکل‌سازی انسان برای خودش در دنیا	۵۶
تأخیر در توبه، مانعی بزرگ در مستجاب نشدن دعا	۵۷
حکایتی شنیدنی از مزد صبر بر مصیبت	۵۸
شخصیت علمی والا شهید ثانی	۵۸
قدحی بهشتی در ازای صبر بر داغ فرزند	۵۸
حل نشدن مشکل، خواست پروردگار	۶۰
احسان به والدین، شاهکلید حل مشکلات	۶۰
جلسه پنجم: مولدین مصائب مؤمنین از منظر قرآن و روایات	
پاداش صبر بر مصائب و مشکلات	۶۵
رحمت و درود خاص خداوند بر صابرین	۶۵
استقامت و صبر انبیا و اولیای خدا در مصائب	۶۶
داستان موسی علیه السلام و مرد عالم	۶۶
اعتراض به دو ریسمان، عامل نجات انسان	۶۷
(الف) قرآن	۶۷
(ب) اهل بیت، حبل من الناس	۶۸



حقوق والدین در معارف دینی

جبران اعجاب‌انگیز پروردگار در برخی مصائب.	۷۰
تلافی دنیایی شهادت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> .	۷۰
درک عمق مصائب برای انسان	۷۰
کلیدهایی برای حل مشکلات	۷۱
الف) احسان به والدین، مهمترین کلید	۷۱
اهمیت به حق الناس در رفتار پیامبر <small>صلوات الله علیہ و آله و سلم</small>	۷۱
حکایتی از رعایت حق الناس	۷۲
اجابت دعای والدین، حتی پس از وفات	۷۳
ب) نماز، دومین کلید حل مشکلات	۷۳
جلسه ششم: امنیت در پرتو پذیرش حقایق الهی	۷۵
باور قرآن به عنوان وحی الهی	۷۷
خوشحالی عباد خدا از عبادت	۷۷
آتش جهنم در انتظار منکرین آیات الهی	۷۷
عاجز نبودن انسان از دست ساخته‌های دیگران	۷۸
شناخت خدا به عنوان خالق هستی	۷۹
اعتقاد شیعه به حرکت جوهری عالم	۷۹
معرفی محرک از سوی انبیای الهی	۸۰
زندگی شگفت‌انگیز کرم ابریشم و باور قیامت	۸۰
خشوع یعنی لذت‌بردن از عمل به دستورات خداوند	۸۱
محبت ویژه اهل بیت <small>علیهم السلام</small> به شیعیان	۸۲
خدمات مرحوم فیض کاشانی به تشییع	۸۲
لطف خداوند به مؤمنین	۸۲
لحظه باشکوه احتضار برای مؤمنین	۸۳
ارزش همسایگی با اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۸۴
اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ، همراه همیشگی شیعه	۸۵
شیعه واقعی در امنیت و آرامش	۸۵
از شافعین روز قیامت	۸۶



فهرست مطالب

۸۶	الف) قرآن.....
۸۶	ب) اهل بیت علیه السلام.....
۸۷	احسان به والدین، حکم الهی.....
۸۹	جلسه هفتم: والدین، پل بهشت و جهنم فرزندان.....
۹۱	پیوند ابدی پدر و مادر با فرزندان.....
۹۱	پیوند زن و شوهر، پیوندی قابل بریدن.....
۹۱	خیانت دینی همسران نوح و لوح علیهم السلام.....
۹۲	حیا جزئی از ایمان.....
۹۳	روایات ساختگی در دستگاه سقیفه.....
۹۳	تصرف فدک توسط حکومت سقیفه.....
۹۴	گسترده تشیع در جهان.....
۹۵	وجود مشکلات اقتصادی در کشور.....
۹۶	سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک در تجارت.....
۹۶	مسئولیت‌های حاکم از نگاه امیرمؤمنان علیهم السلام.....
۹۶	الف) جمع‌آوری مالیات.....
۹۷	ب) ساخت‌وساز فرهنگی.....
۹۷	ج) آبادسازی شهر و روستاهای.....
۹۷	د) آماده‌باش در برابر حمله دشمن.....
۹۸	هنرمندی پیغمبر اسلام علیه السلام در ساخت امیرالمؤمنین علیهم السلام.....
۹۸	امیرمؤمنان علیهم السلام، فرزند معنوی پیامبر اکرم علیه السلام.....
۹۹	خداآوند، معلم قرآن پیغمبر علیه السلام.....
۱۰۰	امیرالمؤمنین علیهم السلام، تربیت شده پیامبر علیه السلام.....
۱۰۰	رسالت ویژه پیامبر علیه السلام برای تربیت علی علیهم السلام.....
۱۰۰	پدر و مادر، بهشت و جهنم فرزندان.....
۱۰۳	جلسه هشتم: راهکار گرفتاری‌های بشر در قرآن و روایات.....
۱۰۵	پیوند با اهل ذکر، عامل نجات انسان از جهل.....

حقوق والدین در معارف دینی

جهل انسان، مشکل اصلی.....	۱۰۵
عالمان ربانی در گروه «لا تعلمون».....	۱۰۶
عدد ندانستنی‌های انسان، عدد بی‌نهایت.....	۱۰۶
ادب عجیب آیت‌الله گلپایگانی به علمای گذشته.....	۱۰۶
منیّت انسان، مانع تابش نور از عالم ملکوت.....	۱۰۷
حکایت قارون و منیّت او.....	۱۰۷
نصیحت اول.....	۱۰۸
نصیحت دوم.....	۱۰۸
نصیحت سوم.....	۱۰۸
عاقبت افتادن سایه شوم «من» بر انسان.....	۱۰۹
شناسایی عوامل محرومیت و توقف.....	۱۱۰
حکایتی شنیدنی از ادب به عالم ربانی.....	۱۱۱
کار پسندیده بنیان‌گذار هیئت بنی‌الزهرا.....	۱۱۱
توفیقات روزافزون در سایه احترام.....	۱۱۲
راه حل همه مشکلات در قرآن و روایات.....	۱۱۳
(الف) باور توحیدی.....	۱۱۴
(ب) اقرار به گناه خود.....	۱۱۴
کم‌طاقي، ستم انسان به خودش.....	۱۱۴
نجات بندگان مؤمن با استغفار.....	۱۱۴
جلسه نهم: تقوای الهی، راه رهایی از بن‌بست‌ها.....	۱۱۷
تقوای الهی، راهی برای رفع مشکلات.....	۱۱۹
حقیقت معنایی تقوا.....	۱۱۹
اهل‌بیت علیهم السلام، کلید فهم آیات قرآن.....	۱۲۰
نظرات عجیب مفسرین غیرشیعه.....	۱۲۰
(الف) تحلیل عجیب اهل‌تسنن از آیه «أَعْجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ».....	۱۲۱
(ب) منحصرکردن دین بر فتوای فقهای اهل‌سنّت.....	۱۲۲
وعده آتش پروردگار بر گناهان کبیره.....	۱۲۲
تفسیر صحیح آیات نزد اهل‌بیت علیهم السلام.....	۱۲۳



فهرست مطالب

۱۲۴.....	حضور افراد ناآگاه و بدون تخصص در تفسیر آیات.....
۱۲۵.....	معنای تقوا در منظر موصومین علیهم السلام.....
۱۲۵.....	(الف) بدنۀ اول تقوا.....
۱۲۶.....	بهشت، خانه پاکان.....
۱۲۶.....	پاک برای پاک، آلدۀ در آلدگی.....
۱۲۶.....	توبه راهی برای پاک شدن.....
۱۲۷.....	(ب) بدنۀ دوم تقوا.....
۱۲۷.....	(ج) بدنۀ سوم تقوا.....
۱۲۷.....	بن‌بست‌سازی انسان در زندگی.....
۱۲۸.....	صدقه و احسان به والدین، تغییر‌دهنده رقم پرونده انسان.....
۱۲۸.....	دو کتاب و پرونده نزد خداوند.....
۱۲۹.....	تغییر در رقم مرگ تازه‌عروس.....
۱۳۱.....	جلسه دهم: امامان هدایت، بهترین سرمشق‌ها در تاریخ بشریت.
۱۳۳.....	وجود الگو و سرمشق در کل تاریخ بشر.....
۱۳۳.....	سرمشق‌های الهی، حجت خداوند بر خلق.....
۱۳۳.....	امامان کفر و هدایت به عنوان سرمشق در تاریخ.....
۱۳۴.....	مواظبت اهل تقوا بر «یجوز» و «لا یجوز»‌ها.....
۱۳۵.....	پیشوایان تاریخ از منظر قرآن.....
۱۳۵.....	(الف) امامان کفر در تاریخ بشر.....
۱۳۵.....	(ب) امامان هدایت در تاریخ بشر.....
۱۳۶.....	امیر مؤمنان، بهترین الگوی حاکمیت.....
۱۳۶.....	(الف) لباسی همانند تهی دستان.....
۱۳۷.....	(ب) غذایی چون فقراء.....
۱۳۸.....	خواسته‌های امیر مؤمنان علیهم السلام از مردم.....
۱۳۸.....	(الف) پاک‌دامنی و تقوا.....
۱۳۸.....	(ب) پرهیز از تنبی در کار خیر.....
۱۳۸.....	(ج) حفظ عفت.....
۱۳۸.....	(د) استواری در زندگی.....

حقوق والدین در معارف دینی

الگوهای معرفی شده در قرآن.....	۱۳۹
اوصاف اسوه‌های عالم در قرآن.....	۱۳۹
تطبیق نداشتن آیه تطهیر بر زنان پیامبر ﷺ.....	۱۳۹
ازدواج‌های پیامبر ﷺ از روی حکمت.....	۱۴۰
طهارت هم‌جانبه اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر.....	۱۴۱
طهارت سر، مختص انبیا و ائمه.....	۱۴۱
بذل جان و مال در راه حقیقت، بدون توقع بهشت.....	۱۴۲
مودت اهل بیت علیهم السلام، پاداش رسالت پیامبر.....	۱۴۳



جلسه اول

نگاه خداوند به حقوق والدین

رعایت حق والدین، از تکالیف مشقت‌بار انسان

در جلساتی که خداوند در دهه آخر صفر توفیق داد و با شما عزیزان صحبت می‌کردم، درباره یکی از مهم‌ترین آیات قرآن، یعنی آیه پانزدهم سوره احقاف بحث کردم. خود این آیه ده محور را مورد توجه قرار داده است که شرح آیه به پایان نرسید و خدا دوباره این فرصت را عنایت کرد تا دنباله این آیه بحث بشود.

آیه بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام در ارتباط با وجود مبارک حضرت سیدالشهداء، امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهم السلام است و جز این هم نیست؛ چراکه مطالب آیه نشان می‌دهد که آیه یقیناً درباره این سه نفر نازل شده است. انسان‌هایی که مصدق این آیه شریفه باشند، خیلی کم هستند؛ اما مردم می‌توانند پیرو آیه باشند، چون ابتدای آیه سخن از پدر و مادر، بعد فرزند است.

با هم بهسراج مسئله پدر و مادر در کل قرآن می‌رویم تا بینیم نگاه خداوند نسبت به پدر و مادر چیست؟ مسئله اینقدر مهم است که پروردگار عالم در یکی از آیاتی که می‌خواهم برایتان قرائت بکنم، در رعایت حق پدر و مادر، حتی از پدر و مادر مشرک صریحاً اسم آورده و هشدار داده است که بتپرستی، مشرکی و کافربودن آنها مجوز بر این نیست که شما حقوق آنها را رعایت نکنید. این خیلی نکته مهمی است! رعایت حق پدر و مادر از تکالیف مشقت‌بار انسان مکلف است. در روایتی از قول پیغمبر اکرم ﷺ آمده است: خوش به حال آن فرزندی که حق پدر و مادر را رعایت کند. این روایت، همین یک کلمه است و دیگر حضرت نمی‌فرمایند پدر و مادر مؤمن یا پدر و مادر غیرمؤمن. روایات واقعاً مهم در این زمینه از کتاب‌های متعدد برای شما فراهم کرده‌ام که آنها را می‌خوانم.



اتمام حجت قرآن در همه امور

در سه جای قرآن، یکی در همین سوره احقاف که بحث آن در دهه آخر ناتمام ماند، یکی در سوره اسراء و یکی هم در سوره لقمان، بهشکل‌های گوناگون از پدر و مادر سخن بهمیان آورده‌اند که همه درهای عذر را به روی بندگانش بینند. یک کار قرآن این است که معمولاً در هیچ حکم و مسئله‌ای، در عذر را به روی کسی بازنمی‌گذارد تا فردای قیامت، کسی که نماز نخوانده، روزه نگرفته یا حق پدر و مادر را رعایت نکرده است، به پروردگار بگوید: من حکم تو را به این دلیل اجرا نکرم. عذر و بهانه و دلیلی برای کسی وجود ندارد.

دین اسلام، دین آسانی

در روایاتمان هست که یک عرب بیابانی از بیابان و چادرنشینی به مدینه آمد و با پیغمبر اکرم ﷺ به قول ما، خیلی بی‌رودربایستی حرف زد. عرب بیابانی بود دیگر! گفت: من از تمام احکام واجب دین، غیر از نماز واجب و روزه ماه رمضان، به هیچ واجبی عمل نمی‌کنم؛ چون نمی‌توانم! گاو، گوسفند، مویز، طلا و نقره، گندم و جو ندارم که زکات بدhem؛ این عذر قابل قبول است. به جنگ هم نمی‌توانم بیایم، چون پروردگار گفته آدمی به جنگ برود که سالم است؛ من آدم سالمی نیستم و بدن جنگ ندارم که این عذر هم قابل قبول است. به مکه هم نمی‌روم، چون خرجی رفت و برگشت آن را ندارم که این عذر قابل قبولی است؛ اما مکه نزفتن برای یک ثروتمند عذر قابل قبولی نیست. برای آن که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد، عذر قابل قبولی وجود ندارد و اگر این‌گونه باشد که این عرب گفت، عذر او قابل قبول است و فقهه هم با او همکار است. من نمی‌توانم نماز را ایستاده بخوانم، فقه الهی می‌گوید: نشسته بخوان، چون معذور است. من می‌گوییم نمی‌توانم نشسته بخوانم، فقه الهی می‌گوید: بخواب و خوابیده رو به قبله بخوان. من نمی‌توانم در حال خوابیدن رکوع و سجود کنم، فقهه می‌گوید: با چشمتش اشاره کن، یعنی رکوع؛ مهر را روی پیشانی ات بگذار، یعنی سجود؛ این معذور است.

تنوع و فراوانی احکام الهی

دین خیلی حکم دارد و اگر بخواهید بدانید دین چقدر حکم دارد، نه اینکه بگوییم بخوانید؛ چون کل کتاب عربی است و برای شما که در ادبیات عرب قوی نیستید، خواندنش مشکل است. ما کتابی داریم که پانصدسال قبل نوشته شده است و اوّلین کسی که این کتاب را به صورت چاپ جدید زنده کرد، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بود. این کتاب «وسائل الشیعه» نام دارد که بیست جلد (ده‌هزار صفحه) است. شما از صفحه اول این کتاب تا صفحه ده‌هزار را بخوانید یا ورق بزنید و تماشا کنید، این مجموعه‌ای از احکام اسلام است، نه عقاید. خداوند متعال با هدایت پیغمبرش و ائمه طاهرین علیهم السلام، چیزی را از زندگی انسان فروگذار نکرده‌اند؛ مگر اینکه حکمی برای آن صادر کرده‌اند.

خیلی دین عجیبی است! مثلاً روایات ما می‌گوید: سر عروس و داماد که پول و شیرینی می‌ریزند و عده‌ای هم کنار تخت عروس و داماد می‌ریزند، بعد برای پول جمع کردن یا شیرینی و کارت جمع کردن مسابقه می‌دهند. آیا اینها برای جمع کنندگان ملکیت می‌آورد یا نمی‌آورد؟ آیا باید از آنها بایی که این شاباش را ریخته‌اند، اجازه تصرف بگیرند یا نگیرند؟ اینها که با هم مسابقه می‌دهند، یکی ده‌هزار تومان و یکی هزار تومان گیرش می‌آید، باید بنشینند و عادلانه تقسیم بکنند. تمام جوانب این مسائل بررسی شده است.

مسئله شکم چیست که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: شب‌ها قبل از خوابیدن به دستشویی بروید! حالا از دکترها بپرسید، می‌گویند: اگر این دستشویی در آخر روده سفت بشود و به شخص فشار بیاورد، یواش‌یواش به بیماری بواسیر تبدیل می‌شود. یک دستشویی رفتن چیست که دین برای آن راهنمایی و حکم دارد؟!

در ماه رمضان حالم بهم می‌خورد و استفراغ می‌کنم که این دست خودم هم نیست، حکم روزه چیست؟ چیزی برای زندگی بشر اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه دین برای آن حکمی دارد. وقتی آدم این کتاب احکام و کتاب عقاید را می‌بیند («محاجة البيضاء» نوشته فیض درباره ایمان، توحید، نبوت، امامت و عدل است)، با دیدن این نوع کتاب‌ها و بحث‌ها و احکام، آیه



﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لِكُوٰدِيْنَكُمْ﴾^۱ را می فهمد که چرا خدا می گوید من دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام کردم. همین است که دین، کامل و نعمت؛ تمام است.

نگرانی انسان از وضعیت خود در قیامت

بعد عرب بیابانی به پیغمبر ﷺ گفت: من از نظر قلبی خدا و قیامت را قبول دارم و از کل این احکام دین تو نماز می خوانم و روزه می گیرم، جای من در قیامت کجاست؟ سؤال خوبی کرد! همه ما دلمان می خواهد بدانیم که جای ما در قیامت کجاست؟ این سؤال هم زیاد شده، حتی از حضرت زهرا ع.

مردی به خانم خود گفت: به خانه فاطمه زهرا ع برو (این حدیث شاید نزدیک دو صفحه باشد که یک قطعه اش این است)، چون پرونده قیامت پیش فاطمه زهراست (یعنی حساب و کتاب ما در قیامت کاملاً پیش اوست؛ چه کسانی جهنمی و چه کسانی بهشتی هستند، پیش اوست) و از ایشان بپرس که جای شوهر من در قیامت کجاست؟ خانم هم آمد و در زد، صدیقه کبری ع به دم در آمد. آن خانم سؤال کرد: جای شوهر من در قیامت کجاست؟ حضرت جواب خیلی روشنی داده که به درد کل ما می خورد! فرمودند: به شوهرت بگو که یک کتاب به نام قرآن بر پیغمبر ﷺ نازل شده است؛ اگر در همه کارها و رفتارهایت به این قرآن عمل داری، جای تو در بهشت است و اگر قرآن از زندگی ات حذف است، راهی به بهشت نداری.

توصیه مهم پیامبر اکرم ﷺ به مسلمانان

حالا این عرب بیابانی به پیغمبر ﷺ گفت: جای من در قیامت کجاست؟ پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: پیش من است، اما به من قول سه مسئله دیگر غیر از نماز و روزه را بدہ. گفت: چه قولی بدhem؟ فرمودند: زبانت، شکمت و عضو جنسیات را از هرچه که بر این سه حرام شده، حفظ کن.

۱. مائده: ۳.



عامل گرفتاری مردم در جهان هستی

گرفتاری هفت میلیارد جمیعت دنیا و خیلی از مردم مملکت ما همین سه عضو است. اغلب گناهان از این سه عضو جوشیده است. وقتی شکم حفظ نشود، ربا، غصب، رشو، دزدی، حق خوری، غارت ارث برادر و خواهر و مادر یا پدر می‌آید. همه اینها در قرآن آمده و عامل آنها شکم باز است. وقتی زبان کنترل نباشد، فحش، غیبت، تهمت، مسخره کردن مردم و ریختن آبروی مردم می‌آید. وقتی عضو غریزه کنترل نباشد، دوجور زنای محسنه و غیر محسنه، گناه بسیار عظیم و لرزاننده عرش، یعنی هم‌جنس‌بازی و یکی‌دو گناه دیگر می‌آید. پیغمبر ﷺ با این سه مطلبی که به مرد عرب گفتند، می‌خواستند جهان را پاک‌سازی کنند که جهان هم گوش نداد؛ نه در زمان خودشان و نه بعد از خودشان.

کسی که یک سلسله احکام بر او واجب است و عمل می‌کند، زبان، شکم و شهوت را هم کنترل می‌کند، چرا در قیامت پیش پیغمبر ﷺ نباشد؟ پیش پیغمبری که خود حضرت می‌فرمایند، نه اینکه خدا او را در قیامت بغل دست پیغمبر ﷺ، شانه‌به‌شانه و زانوبه‌زانوی حضرت بشاند؛ معنایش این است که جای من در قیامت کجاست؟ در بهشت است. بهشت کجاست؟ بهشت در سدرة‌المتنہ است. مساحت بهشت چقدر است؟ قرآن می‌فرماید: «عَزْرُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۱ یعنی در جایی می‌آورند که هر وقت، هر دقیقه، هر لحظه و هر روز بهشت که بخواهی مرا ببینی، خیلی راحت می‌توانی ببینی.

جایگاه والای والدین در قرآن

تفاوت معنایی نجس و نجس

مسئله پدر و مادر در بین این همه احکام، یک حکم خیلی خاصی است. شما در سوره توبه می‌خوانید: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ بَنَجَسٌ»^۲ «نجس» با نجس فرق می‌کند. نجس یعنی یک

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. توبه: ۲۸.

آلوگی که به بدن می‌نشینند و با آب هم پاک می‌شود؛ اما نجس یعنی آلوگی فکری، اعتقادی و اخلاقی.

آیا من می‌توانم با این «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» ارتباط تنگاتنگ برقرار بکنم؟ به فتوای فقیهان بزرگ، خیر نمی‌توانم! آیا می‌توانم از ظرفی که آب خورده‌ام، آب بخورم؟ نه نمی‌توانم! آیا می‌توانم ذیحه‌شان را بخورم؟ نه، خدا در قرآن حرام کرده است. آیا می‌توانم ارتباط تنگاتنگ محبتی با آنها داشته باشم؟ نه نمی‌توانم! اگر مؤمن به من هستی، دوستدار اینها نباش؛ ولی به فرزندان می‌گوید: حق پدر و مادر مشرك را کامل رعایت کن، با آنها رفت و آمد کن، ارتباط و معاشرت و نشست و برخاست شایسته باشد و جوری برخورد نکنی که دلشان بسوزد. خودش که خداست، دل مشرك را سوزانده و می‌گوید نجس هستی. این به آنها برمی‌خورد؛ ولی به بچه‌ها می‌گوید: جوری با پدر و مادر برخورد نکن که به او برخورد و دلش بسوزد. ما هم از اسرار خیلی از احکام خبر نداریم و نمی‌دانیم چرا جایگاه پدر و مادر این قدر بالاست؟!

بازبودن راه خشنودی والدین پس از فوت آنها

خدا هیچ‌گاه این در را به روی بچه‌ها نبسته است؛ گوینده‌ای حقوق پدر و مادر را بیان می‌کند، بعد شخصی در دلش می‌گوید: ای داد! من که هم مادرم و هم پدرم مرده است، عجب از پرونده خودم کم گذاشته‌ام. جواب پروردگار را در قیامت چه باید بدهم؟ دین به ما می‌گوید که شما می‌توانید دل خوشی، رضایت و آرامش پدر و مادرتان را نسبت به خودتان، حتی بعد از مرگشان فراهم بکنید. من این در را نبسته‌ام. هر دوی آنها نماز قضا دارند، بخوان؛ روزه قضا دارند، بدء یا برایشان روزه بگیر؛ بخصوص در شب‌های جمعه به نیت آنها به مستحق کمک کن؛ نمازی به نام نماز پدر و مادر گذاشته‌ام، هر شب برایشان بخوان. این نماز در «مفاتیح الجنان» آمده که نماز خیلی پاکیزه و زیبایی است! در بسته نیست، یعنی خدا فرزندان را بعد از مرگ پدر و مادر که حق آنها در زمان حیاتشان کامل رعایت نشده، در بن‌بست قرار نداده است. این هم از رحمت پروردگار است.



احترام عجیب رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} به حلیمه سعدیه

حلیمه سعدیه یک زن بیابانی بود که دایه پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود. رسم مکه‌ای‌ها بود که بچه را به دایه می‌دادند. ایشان به مکه آمده بود تا ببیند کسی نوزادی دارد که بگیرد و شیرش بدهد. قرعه به نام خاندان عبدالملک افتاد، عبدالملک هم پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} را به این زن داد. این زن هم گفت من بیابان نشین هستم، فرمود: عیبی ندارد! بچه را به بیابان برد و شیر داد تا وقتی از شیر گرفت. حلیمه تا وقتی پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} زنده بود، زنده بود. دیگر پیر شده بود، اما مردم می‌دیدند که هر وقت این زن در مکه پیش پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌آمد، آنوقت که به رسالت مبعوث شده بود یا ظاهراً یک سفر که دلش تنگ شده بود و برای دیدن پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} به مدینه آمد، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} مثل مادر اصلی در نگاه کردن، حرف زدن و بلندشدن سر پا به احترام این زن شیرده‌نده با او برخورد می‌کرد.

در روایات ما هست که زین العابدین^{علیه السلام} در سؤالی که از حضرت شد، حق مادر باید تا کجا رعایت بشود؟ فرمودند: تا جایی که من در یک طرف با مادرم هم‌غذا نمی‌شوم، مبادا قبل از من لقمه‌ای (یک تکه گوشت، یک تکه برنج مثلاً تهدیگی) را در نظر گرفته باشد و می‌خواهد آن را بخورد، من زودتر بردارم و بخورم و حسرتش به دل مادر بماند. من این کار را نمی‌کنم!

پذیرفتن هیچ عذری در قیامت

سه آیه است که هر سه آیه هم گوناگون است و به گونه‌ای نظام داده شده که در هر عذری را به روی ما فرزندان یا به روی فرزندان ما نسبت به رعایت حق پدر و مادر بسته است. یک آیه هم دارد که در قیامت به تمام کسانی که می‌خواهند به خاطر ترک یک حکم اقامه عذر بکنند، پروردگار خودش خطاب می‌کند: «لَا تَعْتَذِرُوْا الْيَوْمَ»^۱ امروز عذر و بهانه برای ترک حکمی از احکام من که شامل حالتان شده بود، نیاورید. این عذر شما قبول نمی‌شود.

۱. تحریم: ۷.



یک آیه دیگر هم در اول جزء سی ام قرآن دارد: **﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾**^۱ امروز جن، انس و فرشتگان، حق هیچ چون و چرايی با من ندارند. اگر تکلیفتان را عمل کرده اید، ارائه بدهید تا به بهشت برويد و اگر عمل نکرده اید، سرتان را بیندازید و به جهنم برويد. با من چون و چرا نکنید، چون حجت من در دنيا بر همه شما (فرشتگان، جن و انس) تمام بوده است. جن هم مکلف است، سوره جن را ببینيد؛ مسئله ايمان، عمل، اخلاق، كفر و شرك در مورد جن مطرح است. معلوم می شود که آنها هم در مکفبودن مثل ما هستند.

سفارش به رعایت حقوق والدین در علم ازل

یک آيه در سورة احقاف، یک آيه در سورة اسراء و یک آيه در سورة لقمان است که فرصت نمی کنم هر سه را بخوانم؛ فقط آيه لقمان را می خوانم که با بحث امروز مرتبطتر است. چقدر اين آيه جالب است!

خدا در قرآن می فرماید: **﴿وَوَصَّيْنَا الِّإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾**^۲ «انسان» يعني كل انسان‌ها، می خواهد مؤمن باشد، می خواهد نباشد؛ يعني الان اين هفت ميليارد جمعيت زمين به اين آيه مکلف هستند. خدا نفرموده «وَوَصَّيْنَا الْمُؤْمِنَ بِوَالِدَيْهِ»، بلکه گفته «وَوَصَّيْنَا الِّإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ». من اين سفارش را به انسان کرده‌ام، نه اينکه می خواهم اين سفارش را بعداً ارائه بدهم. اين سفارش را در علم ازل خودم به زبان پیغمبرانم انجام داده‌ام؛ چون فعل ماضی است، يعني اين سفارش انجام گرفته است. يکبار سفارش کردم که اين سفارش من تا قیامت سر جای خودش است.

سفارش ویژه به رعایت حق مادر

در اين آيه لقمان و آيه احقاف، مادر را جداگانه هم ذکر کرده است که می خواهد هشدار بدهد حق مادر از حق پدر يک خرده چربتر است. به اين خاطر در اول آيه، پدر و مادر را می گويد و بعد دوباره مادر را می گويد: **«وَوَصَّيْنَا الِّإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهُنَّا عَلَىٰ وَهُنِّ**

۱. نبأ: ۳۸.

۲. لقمان: ۱۴.



فرزند! یادت باشد نه ماهی که مادرت حامله بود، هزارجور رنج کشید تا تو به دنیا بیایی؛ یکی این بود که شب حالت ضعف می‌گرفت، روز حالت ضعف می‌گرفت؛ همچنین اگر کاری هم می‌کرد، حالت ضعف می‌گرفت. او نه ما به خاطر عشق به اینکه بچه‌دار می‌شوم، این سستی و حالت ضعف بدن و کم‌شدن فشار خون را تحمل می‌کرد.

«وَفِصَالُهُ فِي غَامِينِ» دو سال کامل هم مادرت را مکلف کردم تا به تو شیر یا به تعبیر قدیمی‌ها، شیره جانش را بدهد. در حقیقت، غذایی که بندۀ خدا مادرت می‌خورد، همه را نمی‌گذاشتیم به بدن خودش برسد و غذایی که خورده بود، به اندازه بدنش به او می‌دادم و بقیه هم در کارخانه و کارگاهی که در بدنش ساخته بودم، شیرسازی می‌کرد و در سینه‌اش می‌آمد، به تو می‌داد که سیر بشوی. از عجایب کارم هم این بود که سر سینه‌اش را سوراخ کردم، این دو مشک پرشیر هم سرازیر بود، ولی روزی تو از این سوراخ‌ها پایین نمی‌ریخت. سوراخ بود، اما نمی‌ریخت!

سپاسگزاری از زحمات والدین

انسان، برای تو چه کار کرده‌ام! چقدر لطف و محبت کرده‌ام! برای این دو به تو چه سفارش کرده‌ام: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» پدر و مادری که حالا در جمله بعد می‌گوییم مشرک هستند، خدا دو مشرک را بغل خودش گذاشته و می‌گوید: نعمت‌های من و زحمات پدر و مادرت را سپاسگزاری کن.

سپاسگزاری خدا به عبادت خداست، اما سپاسگزاری از پدر و مادر چیست؟ این است: «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِيَمِينِكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَى مَرْجِعِكُمْ فَإِنَّهُمْ كُمَّا كُنُّتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱ اگر به تو گفتند دست از خدا، پیغمبر و دین بردار و به بت سجده کن، این خواسته آنها را گوش نده. چطوری گوش نده؟ از کوره در نروی، داد نکشی، فریاد نزنی که نفهم‌ها، مرا دعوت می‌کنید که از خدا جدا بشوم و به سراغ بت بیایم؟! این جوری حرف نزن! «وَ صَاحِبُهُمَا فِي الْأَرْضِ مَعْرُوفٌ»، تا زنده هستی و آنها زنده هستند، بسیار پسندیده با آنها رفتار کن و درگیر

۱. عنکبوت: ۸



نشو! خودت بیرون از خانه بت نپرست و وقتی در اتاق به تو می‌گویند بت بپرست، آرام و با محبت نگاهشان کن.

بازگشت همه انسان‌ها به سوی خداوند

در پایان آیه اول می‌گوید: **﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾**^۱ عاقبت همه شما به طرف من است؛ اما در اینجا می‌گوید: با پدر و مادرت شایسته برخورد کن، «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ» و نگاه کن که انبیا و اولیا با پدر و مادرشان چگونه رفتار کرده‌اند، همان‌گونه با پدر و مادر مشرک رفتار کن. پس بدان که «ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» بازگشت همه شما به سوی من است، **﴿فَأُبَشِّرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾**^۲ پرونده‌تان را رو می‌کنم و آگاه‌تان می‌کنم که شما به دستور من با پدر و مادر خوب عمل کرده‌اید یا بد عمل کرده‌اید.



۱. لقمان: ۱۴.

۲. لقمان: ۱۵.

جلسه دوم

حکم واجب پروردگار در

احترام به والدین

خلاصه بحث

قرآن سه آیه مفصل در رابطه با پدر و مادر دارد: یک آیه در سوره لقمان است که آیه شریفه در جلسه قبل خوانده و تا حدی هم توضیح داده شد. آیه مفصل دیگر در سوره مبارکه اسراء است که چند تفاوت با آیه سوره لقمان دارد. آیه سوم هم در سوره مبارکه احقال است. وقتی این سه آیه را در کنار هم قرار بدھیم، پروردگار عالم بهشکل کاملی پرونده مثبتی را برای پدر و مادر باز کرده است. پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام این سه آیه را به اصطلاح موشکافی کرده و حقایقی را در کنار این سه آیه بیان کرده‌اند. خیلی شنیدنی و حقایق خیلی مهمی است که بعد از قرائت دو آیه، به دیدگاه‌های پیغمبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام درباره پدر و مادر می‌رسیم.

بهشت ابدی، پاداش عبادت کنندگان

در آیه سوره مبارکه اسراء دارد: «وَ قَضَى»، «قَضَى» به معنای حکم است و حکمی را که پروردگار در اینجا فرموده، حکم واجب است. شما می‌دانید که انجام واجب پاداش دارد و پاداش انجام واجب با خود انجام واجب خیلی تفاوت دارد؛ تفاوتش هم در این است: ما حکم واجب الهی را در عمر محدودی (چهل، پنجاه یا شصت سال) انجام می‌دهیم، بعد هم پرونده دنیایی ما بسته می‌شود و طبق خود پروردگار و همهٔ انبیاء، به عالم بعد سفر داده می‌شویم. وقتی در آنجا می‌خواهند به ما پاداش بدهند، پاداش ما را در خانه‌ای به نام



بهشت عنایت می‌کنند. خود خانه که پروردگار در قرآن همین تعبیر «دار» را دارد، به زبان عربی یعنی خانه و خود این خانه که می‌خواهند از عبادت‌کنندگان پذیرایی بکنند، ابدی است. پروردگار هرچه هم در این خانه آماده کرده، «أَعَدَ لَهُمْ» یعنی مهیا و آماده کرده، آن هم ابدی است؛ نه نعمت‌های بهشت قطع می‌شود و نه خانه ویران می‌شود که این تفاوت بین پاداش و عمل است.

مسئله پاداش در قرآن کریم

ما چهل‌پنجاه‌سال عمل کرده‌ایم، اما نعمت‌ها و جایی که به ما می‌دهند، زمان ندارد؛ یعنی نه مرگ داریم، نه این خانه ویرانی دارد و نه نعمت‌ها قطع می‌شود. این خیلی لطف ویژه‌ای است! به نظر آدم می‌آید که من پنجاه‌سال بندۀ خدا بوده‌ام، پس باید پنجاه‌سال به من پاداش بدهند. بعد هم شیبور خاموشی برای من بزنند و دوباره بروم؛ اما اراده پروردگار عالم به این تعلق گرفته که اعمال محدود انسان را به بهشت و نعمت‌هایش تبدیل کند و ابدیت را برای او قرار بدهد؛ لذا در قرآن مجید کراراً می‌بینیم که مسئله پاداش را با دو کلمه گره زده است: یکی کلمه «خالد» و یکی هم کلمه «ابد» است. این دو لغت در قرآن در کنار بهشت و پادash‌های بهشتی ذکر شده است.

تفاوت معنایی لغت شکر درباره پروردگار

شکر انسان‌ها نسبت به یکدیگر

ما مطلب دیگری را در قرآن مجید درباره پروردگار می‌بینیم؛ اگر کسی به لغات آگاه نباشد که وقتی این لغات درباره پروردگار به کار گرفته شود، معنای خاصی دارد و وقتی همان لغات درباره انسان‌ها به کار گرفته شود، معنای دیگری دارد؛ مثلاً کلمه شکر، یعنی اگر کسی کار خوبی برای شما کرد، حداقل از او تشکر زبانی بکنید و بگویید «سپاس‌گزارم»، «دست شما درد نکند»، «ما را مرهون لطف خود قرار دادی». این حداقل شکری است که انسان باید نسبت به انسان دیگر داشته باشد و حداکثرش هم این است که خوبی انسان



نیکوکار را تلافی بکند. البته خدا می‌فرماید: وقتی می‌خواهید تلافی عملی بکنید، یک خرده اضافه‌تر از آنچه در حق شما خوبی کرده، خوبی کنید.

حدّ نهایی شکر خداوند نسبت به بنده

حالا این کلمه شکر درباره پروردگار: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَنْ عَفْوٍ شُكُورٌ﴾^۱ این شکور یعنی چه؟ یعنی خدا در روز قیامت از بندگان خوبش با کلمات شکر می‌کند و به بندگانش می‌گوید من از شما سپاسگزار و متشرکم؟ چه شکری! چه سپاسی! برای اینکه هر کاری ما کرده‌ایم و هرچه داشته‌ایم، برای خودش بوده است و پروردگار نسبت به ما شکری ندارد. این شکور درباره خدا یعنی چه؟ محققین این را می‌گویند و درست هم همین است، می‌گویند: خدا شکور است، یعنی حدّ نهایی شکر؛ یا در آیه دیگر می‌گوید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلَيْهِ﴾.^۲ یکبار در قرآن با اسم فاعل می‌گوید که من شاکر هستم و یکبار با صیغه مبالغه شکور می‌گوید، یعنی من نهایت شکر را نسبت به بندهام دارم.

نظر حضرت حق به کیفیت بندگی انسان

حالا شاکری‌بودن و شکوری‌بودن به چه معناست؟ محققین می‌گویند: شکوری‌بودن خدا این است که پاداش فراوان بی‌نهایت به عمل کم می‌دهد و این شکر خدا از بندگانش است؛ مثلاً بنده‌اش فقط یک‌روز عمل نیک داشته، یعنی همان روزی که تکلیف شده و بعد مرده است. ساعت نه شب تکلیف شده و نماز مغرب و عشا و نماز صبح خوانده، دیگر به ظهر نکشیده و از دنیا رفته است. خدا نسبت به او شکور و شاکر است؛ یعنی با همین مقدار عبادت و بندگی هم او را وارد بهشت می‌کند و بهشت و نعمت‌هایش را ابدی هم قرار می‌دهد. این مطلب را هم برای همیشه یادتان بماند، خوب است؛ پروردگار به کمیت نظر ندارد، بلکه نظر حضرت حق به کیفیت است.

۱. سوری: ۲۳.

۲. بقره: ۱۵۸.



بالاترین پاداش، مختص عمل همراه با تقوا

امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کنند که روایت خیلی جالبی است! روایت در کتاب «اصول کافی» شریف است؛ حضرت می‌فرمایند: من با پدرم حضرت باقر علیه السلام برای حج واجب رفتیم. من سفر اوّلم بود و هنوز شهر مکه، مسجدالحرام و بیت را ندیده بودم. به قول ما، خیلی شوق داشتم که برای حج با پدر آمدایم. حج عمره تمتع را انجام دادیم؛ در مسجد شجره مهرم شدیم و به مسجدالحرام آمدیم، خانه را طواف کردیم، دو رکعت نماز خواندیم، سعی صفا و مروه کردیم. حالا باید تا روز نهم یعنی روز عرفه بمانیم تا به صحرای عرفات برویم. ما چندروز وقت داشتیم، شبها با پدرم امام باقر علیه السلام به مسجدالحرام می‌آمدیم و من براساس آن شوقي که داشتم، به طواف می‌رفتم. یک طواف، دو طواف، سه طواف، تا جایی که حال داشتم، می‌رفتم و هفت شوط طواف مستحبی را انجام می‌دادم، کنار مقام می‌آدم و دو رکعت نماز می‌خواندم و دوباره وارد مطاف می‌شدم. حالا چندبار این هفت دور را طواف کرده بودم، گرم هم بود و پدرم هم یکجا نزدیک بیت نشسته بود، مرا صدا کرد. من جوان بودم، به من فرمودند: صادق، جعفر، بنشین! من خدمت پدرم حضرت باقر علیه السلام دوزانوی ادب زدم، ایشان فرمودند: پسرم، بنای پروردگار برای پاداش دادن، به عمل زیاد نیست و خداوند متعال به عمل کمی که همراه با تقواست، بالاترین پاداش را می‌دهد. آن که واقعاً اهل تقواست، یعنی راهش به طرف هر نوع گناهی باز است، نوک قله هیمالیا که زندگی نمی‌کند، بلکه در بین مردم است. راه هر مرد و زنی به طرف هر گناهی در تمام شهرها، دهاتها و بخشها باز است. تقوا تقوا به معنی حفظ است؛ یعنی انسان خودش را در برخورد به گناه نگه دارد. من الان با پول حرامی روبه رو شده‌ام و می‌توانم این پول حرام را بردارم؛ من با عمل زشت حرامی روبه رو شده‌ام و می‌توانم مرتکب بشوم؛ من با عصبانیت سنگینی روبه رو شده‌ام و می‌توانم جلوی خودم را بگیرم؛ این تقوا در قرآن است.

بعد فرمودند: پسرم! مرد و زنی که اهل تقوا هستند، الان در مسجدالحرام می‌آیند و طواف مستحب می‌کنند، «لَا يَقْلُ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى» خدا این طواف را از شخص با تقوا کم نمی‌بیند. این دو رکعت نماز صبح را از اهل تقوا کم نمی‌بیند. این سه رکعت نماز مغرب را کم نمی‌بیند. در دیدگاه خدا خیلی عمل بزرگی از اهل تقواست.

نماز با معرفت، نمازی ارزشمند

داستان مفصلی در کتاب‌های مهم ما نقل می‌کنند که من مفصل این داستان را بیش از بیست‌سال پیش در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان گفته‌ام. خیلی داستان جالبی است! یک کلمه‌اش را به تناسب همین روایت «**لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَىٰ**؛ کسی که اهل تقواست، خدا عملش را کم نمی‌بیند» می‌گوییم. وقتی عمل با تقوا مخلوط باشد، خیلی بزرگ است؛ اما اگر عمل با تنبی و بی‌خبری و گناهان قاتی باشد، مثلاً در قرآن مجید به نمازگزاران می‌گوید: **لَا تَقْرُّوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ**^۱ با خستگی، درماندگی و بی‌حالی نماز نخوانید که آن نماز کوچک است؛ همچنین در آیه دیگری می‌گوید: وقتی خیلی سرِ هوش و حواس نیستید، بدسراغ نماز نروید که آن نماز یک نماز مورچه‌ای است. اگر می‌خواهید نماز بخوانید، با معرفت و عشق و همت بخوانید؛ یعنی وقتی نماز می‌خوانید، حس بکنید از اینکه پیشانی تان را روی خاک در پیشگاه حضرت رب‌العزه قرار می‌دهید، خوشتان می‌آید. اگر از نماز لذت نبری، نمازت کوچک است و مزدش هم کوچک است. انسان باید از عمل لذت ببرد.

خوشحالی بهترین عباد خدا از عبادت

حضرت رضاعلیه السلام یک روایتی دارند که آرزو دارم این روایت را قبل از مردنم به‌طور کامل شرح بدهم تا نوارها یا نوشته‌هایش بماند. روایت خیلی جالبی است! در چهارپنج کتاب دیده‌ام؛ کتاب «تحف‌العقلوں»، کتاب «خصال» شیخ صدوق که ۱۲۰۰ سال پیش نوشته شده، جلد ۷۸ «بحارالأنوار» هم که پانصد سال پیش نوشته شده است. کاری به کل روایت ندارم، روایت می‌گوید: «**سُئِلَ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ**» یک نفر خدمت وجود مبارک حضرت رضاعلیه السلام آمد و گفت که بندگان خوب خدا را به من بشناسان. ما در شهر مرو، خراسان، مدینه یا تهران هستیم و دلمان می‌خواهد در لابه‌لای این جمعیت‌ها، بفهمیم آدم خوب کیست؟ میزان این مسائل هم، قرآن مجید یا اهل بیتعلیله هستند. یا بن رسول الله،



خوب‌ها به نظر شما چه کسانی هستند؟ اولین پاسخی که حضرت رضا^ع دادن، این بود: «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا أَسْبَشَرُوا» یک نشانه مردم (فقط از مردها نپرسید و گفت مرد و زن خوب چه کسانی هستند؟) و عباد خوب، این است که هر زمان خدا را عبادت و به خلق خدا خدمت می‌کنند؛ مثلاً به عیادت مریض می‌روند، مشکلی را حل کرده یا قهری را بین دو نفر به آشتی تبدیل می‌کنند، خوشحال هستند.

اسم و رسم محسنین در قرآن

«أَحَسَنُوا» یعنی همه کارهای خوب؛ شما در قرآن مجید، بخصوص در سوره شعراء، می‌بینید که پروردگار می‌فرماید: «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». چندتا از انبیا را اسم می‌برد و می‌گوید من خدا در حقشان این کارها را کردم و پایان آیه می‌گوید: این گونه محسنین را پاداش می‌دهم.

خدمت به خلق، طبیعت ثانوی محسنین

«محسن» یعنی کسی که هم در حد خودش عبادت حق دارد و هم در حد خودش خدمت به خلق دارد. خدمت به خلق هم گوناگون است؛ بعضی اصلاً خدمت به مردم طبیعت ثانوی آنهاست. این ایرانی‌ها رسم و رسوم‌های خیلی زیبایی در قدیم داشتند؛ آنها یکی که هم‌سن من هستند، یادشان است. هنوز هم در تهران این جور خانه‌ها در محله‌های خیلی قدیمی هست. وقتی خانه می‌ساختند، برای این خانه دو کار به‌خاطر همین خیر بودن و محسن بودنشان می‌کردند: یکی اینکه به معمار می‌گفتند در کوچه را که باز می‌کنیم، خانه ما یک هشتی داشته باشد. در آن هشتی یک در بگذار که وارد حیاط بشود و بیرون کوچه و دو طرف در خانه هم دو سکوی پهن بساز. نیت آنها هم این بود که اگر پیروزی، باربری، پیرمودی یا خسته‌ای رد می‌شود، روی این سکو بنشینند و یک خرده استراحت کنند. صاحب‌خانه‌ها نظر خیلی مثبتی به این سکوها داشتند. چندبار می‌گوید خدا پدرش را بیامزد!



قول اهل بیت علیهم السلام، قول صواب

خدا بنا دارد دعای مؤمن را قبول بکند یا رد بکند؟ به داود پیغمبر علیهم السلام که فرموده است: هیچ کسی به در خانه من نیامد که من دست رد به سینه اش بزنم. همین دیروز روایتی را می دیدم که در ذیل یک آیه قرآن است؛ راوی به امام صادق علیهم السلام می گوید: معنی «وَ قَالَ صَوَابًا» در این آیه چیست؟ حضرت می فرمایند: «فَالصَّوَابَا» عمدتاً به قیامت مربوط است: **﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا﴾**^۱ در قیامت احدي دهانش برای حرف زدن باز نمی شود، مگر انسانی که خدا به او اجازه بدهد. خیلی جالب است، می گوید: «إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» کسی دهانش برای حرف زدن باز نمی شود، مگر آن که خدای مهریان به او اجازه بدهد. راوی گفت: من این آیه را نمی فهمم! امام فرمودند: آنها ی که اجازه دارند از طرف خدای رحمان در روز قیامت حرف بزنند، ما اهل بیت هستیم. چرا به ما اجازه می دهد؟ چون قول ما قول صواب، یعنی حرف حق و استوار است. خدای رحمان می داند که حرف ما صواب است و اجازه می دهد؛ ولی به بعضی ها اجازه نمی دهد، چون می داند اینها می خواهند دروغ بگویند. قرآن می گوید: در قیامت دروغ هم می گویند! وقتی پرونده را به دستشان می دهم و می بینند پر از گناه است، علنی به خدا می گویند این پرونده برای ما نیست! دروغ است و برای کس دیگری است. خدا می داند که قول ما صواب است، به ما اجازه حرف زدن می دهد.

سخنان اهل بیت علیهم السلام در قیامت

این راوی زرنگ به حضرت صادق علیهم السلام گفت: یابن رسول الله، حالا شما می خواهید در قیامت حرف بزنید، چه می گویید؟ روایت در معتبرترین کتاب هایمان و در ذیل توضیح آیه آمده است؛ هم در «تفسیر برهان» مرحوم بحرانی، هم در «تفسیر نور الشقلین» و هم در «تفسیر اهل بیت» هست که این تفسیر، هجده جلد است. من همه اینها را دیده ام. این روایت خیلی برایم عجیب است! امام صادق علیهم السلام فرمودند: ما در قیامت دو حرف می زنیم:

۱. نبا: ۳۸

الف) حرف نخست

حرف اول ما این است که پروردگار را در صحرای محشر به بزرگواری، عظمت و آقایی اش ستایش می‌کنیم. وقتی به ما اجازه دادند تا حرف بزنیم، اول از پروردگارمان تعریف می‌کنیم که ما را آفرید، کتابی مثل قرآن و دینی مثل اسلام به ما داد، به ما توفیق داد تا عبادت بکنیم، به ما توفیق داد تا خدمت به خلق بکنیم. شایسته است که ما در محشر از وجود مقدس او تمجید بکنیم که چقدر به ما مکلفین لطف داشته است و حالا هم که با چهل پنجاه سال عبادت وارد قیامت شده‌ایم، می‌بینیم هشت بهشت را به ما لطف می‌کند. در روایت دیگری هست که به بندگان خوبم در قیامت می‌گوییم از هر دری که خودت دلت می‌خواهد، وارد بهشت بشو. هشت بهشت است، خودت انتخاب کن! این آدم یک عمری عبادت با تقوی را انتخاب کرده، عکس العملش هم این است.

ب) حرف دوم

این بخش روایت برایم خیلی جالب است! حضرت می‌فرمایند: وقتی پروردگار به ما اجازه سخن می‌دهد، بعد از گفتن سخن اول، سخن دوم ما این است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». من خودم هم تا دیروز که این روایت را ندیده بودم، از جایگاه صلوات خبر نداشتم و فکر می‌کردم صلوات عبادتی است که فقط در دنیا انجام می‌گیرد؛ اما بعد دیدم در قیامت هم در این درود برای رسول خدا^۱ باز است. خدا در سوره احزاب هم این روایت را تأیید می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى الْتَّيْمِ»^۱ این «يُصَلِّونَ» یعنی همیشه، در دنیا و آخرت.

عجز فرشتگان الهی از شمردن ثواب صلوات

ثواب صلوات هم خیلی زیاد است! خود رسول خدا^۱ می‌فرمایند: من فرشته‌ای را در قیامت دیدم که کار او فقط شماره کردن بود. به جبرئیل گفتم: او چه چیزی می‌شمارد؟

گفت: از خودش بپرس! آمدم، سلام کردم و گفتم: شما چه چیزی می‌شماری و از چه زمانی شروع کردت؟ گفت: از وقتی خدا من و این عالم را آفریده، شروع به شمردن کردتام. گفتم: چه چیزی می‌شماری؟ گفت: کل دانه‌های برف و بارانی را می‌شمارم که خدا به کره زمین می‌فرستد. حالا برای چه می‌شمارد، ما نمی‌دانیم!

سرّ خیلی از چیزها واقعاً برای ما آشکار نیست، ولی گفت: از زمانی که باران و برف شروع شده، من دانه‌ها را می‌شمارم. وقتی در آسیا یا آفریقا یا اروپا یا اقیانوسیه باران می‌آید و همه‌جا ابری است، چه کسی می‌تواند دانه‌های باران را بشمارد؟ یک دقیقه باران بیاید، چه کسی می‌تواند بشمارد؟ می‌گویند عمر کره زمین چهارمیلیارد و پانصد میلیون سال است، باران و برف از آن وقت شروع شده، چه کسی می‌تواند بشمارد؟ خدا قدرتی به این ملک داده که می‌تواند بشمارد؛ یعنی اگر الان ما با او روبرو بشویم و بگوییم از چهارمیلیارد سال پیش تا حالا، چند باران و برف آمده، فوری می‌گویید. به فرشته الهی گفتم: از شمردن چیزی هم عاجز هستی؟ گفت: کاملاً! گفتم: چه چیزی را نمی‌توانی بشماری؟ گفت: ثواب صلوات بر تو را نمی‌توانم بشمارم.

صلوات یک دعاست و خدا دعا را از کسی رد نمی‌کند. ما یک صلوات واجب هم داریم، یعنی خدا این قدر می‌خواسته جیب ما را پر بکند که یک صلوات واجب هم برای ما گذاشته است. یکی در تشهید نماز صبح، دو تشهید در نماز ظهر، دو تشهید در نماز عصر، دو تشهید در نماز مغرب و دو تشهید در نماز عشا که همه را در تشهید داریم، چقدر به ما پرداخت می‌شود؟ خدا می‌داند! آن که نماز نمی‌خواند، چقدر محروم است؟ خدا می‌داند! آن که نماز نمی‌خواند، هیچ‌چیزی گیر او نمی‌آید و آن که نماز می‌خواند، خیلی چیزها گیر او می‌آید.

پاداش ابدی در برابر عبادات

این شخص به حضرت رضاعلیه گفت: بندگان خوب خدا چه کسانی هستند؟ امام پنج جواب داد که جواب اوّلش این است: «**أَلَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا أَسْتَبْشِرُوا**» وقتی کار خوبی می‌کنند، عبادت حق یا خدمت به خلق، خوشحال می‌شوند و خوششان می‌آید. اگر نماز می‌خوانم، باید

لذت ببرم و اگر تقوا هم با نماز گره بخورد، دیگر خدا این نماز را کم نمی‌بیند. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» یعنی در مقابل عبادت محدود من در این چهل‌پنجاه‌سال که کم نمی‌بیند، پاداش ابدی به من عنایت می‌کند. یکی از این عبادتها رعایت حق پدر و مادر است و همه عبادت نیست که من بگوییم برای پدر و مادرم نوکری کردم تا از دنیا رفتد و من دیگر اهل نجات هستم. این یک عبادت است و اسلام باید بهطور کامل انجام بگیرد.

«وَقَضَى رَبُّكَ»^۱ خدا حکم واجب کرده است؛ حکم یعنی انجام آن پاداش دارد و ترکش هم عقاب دارد. «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَيْاهُ» جز مرا عبادت نکنید و «وَبِالْوَالِدِينِ إِحْسَانًا». در حقیقت، پدر و مادرهای ما را بغل خودش در آیه گذاشته است. پدران و مادران ما عجب جایگاهی دارند!



جلسه سوم

حکیمانه ترین طرح پروردگار

در قرآن کریم

تدابیر خداوند برای انسان، تدبیری حکیمانه

چند مطلب مهم اخلاقی به فرزندان نسبت به پدر و مادر در سوره مبارکه اسراء تعلیم داده شده است. در حقیقت، پروردگار معلم این تعلیمات است و فرزندان هم متعلم و دانش آموزش هستند. در ابتدای آیه می فرماید: **﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَاٰ تَعْبُدُوا إِلَّاٰ إِيَّاهُ﴾**^۱ کلمه «قضی» به معنای حکم، دستور و فرمان است. چه کسی به شما فرمان می دهد؟ آیه نمی گوید «الله»، «رحمان»، «رحیم»؛ بلکه می گوید «رب» به شما فرمان می دهد. رب یعنی چه؟ یعنی وجود مقدسی که مالک، صاحب اختیار و تدبیرکننده امور شماست و تدبیرش منشأ حکمت اوست. ما در قرآن زیاد می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» وقتی او برای شما تدبیر می کند که مملوک او هستید، تدبیرش حکیمانه است؛ یعنی تدبیرش هم در دنیا و هم در آخرت به سود و نفع شماست. لذا نسبت به تدبیر او که رب و حکیم است، هیچ جای چون و چرا بی وجود ندارد.

عطای حکمت، خیر کثیر خداوند به بنده

وقتی انسان تسلیم حکم «رب» بشود، در حقیقت تسلیم مالک، مدبر و حکمت شده است. حکمت این قدر هم مهم است که آیه خیلی جالبی در اواخر سوره بقره هست، بیشتر

۱. اسراء: ۲۳.

فلسفه اسلامی اول، این آیه را در کتاب‌هایشان به کار گرفته‌اند: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَأَنَّهُ أُوْتَتْ خَيْرًا كَثِيرًا»^۱ به هر کسی حکمت عطا شود، خیر کثیر عطا شده است. «کثیر» در اینجا یعنی بی‌عدد، بی‌شماره، ابدی . دائمی. آن که تسلیم حکمت است، منفعتی که نصیب‌ش می‌شود، منفعت کثیر است و زمان و حدودی هم ندارد.

تسلیم تدبیر پروردگار بودن، تجارتی عظیم

اگر کسی به تدبیر حکیمانه پروردگار تسلیم نشود که یک تدبیرش هم دو حکم در همین آیه است، تجارت عظیمی را از دست داده و خیلی برای خودش محرومیت ایجاد کرده است. البته اراده پروردگار تعلق گرفته که ما تا وقتی در دنیا هستیم، نتوانیم پشت پرده را ببینیم و مصلحت هم نبوده که پشت پرده را ببینیم. حالا تعداد بسیار اندکی بوده‌اند که آنها را پشت پرده راه داده بودند، اما تعدادشان خیلی کم بوده است. همان تعداد کم نیز سکوت دائمی داشتند و مشاهداتشان را بیان نمی‌کردند. آنها می‌دیدند، اما آنچه می‌دیدند، ابراز نمی‌کردند؛ چون مصلحت نبود. دنیا جای این مسائل نیست و اگر ببینند و بگویند، زندگی‌ها به‌هم می‌ریزد و آرامش مردم زیورو را می‌شود.

علم‌آموزی، بهترین عبادت در شب‌های قدر

یکی از آنهایی که خداوند تا حدی به او چشم داده بود، مرحوم آخوند ملاحسن علی اصفهانی در مشهد بود؛ یکی دیگر از آنها که به او چشم داده شده بود، مرحوم آخوند ملامحمد کاشانی در اصفهان بود. شما می‌توانید عظمت این مرد دوم، آخوند کاشی را در یک کلمه تصور کنید. ایشان شاگردان عجیب و غریبی در درشیان تربیت کردند؛ دوسته‌تای آنها را که می‌شناسیم، برایتان عرض بکنم. یک شاگردش مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ‌مرتضی طالقانی بود که مرحوم علامه جعفری برای من نقل کرد و گفت: درس‌ها در نجف اصلاً تعطیل نمی‌شد و فقط روز عاشورا تعطیل بود؛ حتی تاسوعاً هم تعطیل نبود.



مرحوم مامقانی عاشورا هم درسشن را تعطیل نمی‌کرد! ماه رمضان هم تعطیل نمی‌کردند. درباره مسائل شب قدر هم در «مفاتیح الجنان» دیده‌اید که شیخ صدوq می‌فرماید: بهترین عبادت در شب احیا، رفتن به‌دنیال علم است.

ممکن است شما بفرمایید که آدم در شب احیا، ساعت یازده‌دوازده شب تا دو نصف شب، کجا به‌دنیال علم ببرود؟! اتفاقاً علم در شب‌های احیا مهیاست و شهرهای تهران، اصفهان و شیراز در قدیم همین‌گونه بود. من هفت‌هشت‌ساله بودم، احیاگیرندگان تهران در حد مرجعیت بودند، من دوسره‌تای آنها را دیده بودم و یادم هست. مرحوم آیت‌الله شیخ‌علی‌اکبر برهان، مرحوم آیت‌الله حاج سید مهدی لاله‌زاری، مرحوم آیت‌الله شیخ زین‌العابدین سرخهای و مرحوم آیت‌الله شیخ محمود یاسری، همه در حد مرجعیت و از منبری‌های تهران و احیادارندگان بودند. اینها یک‌ساعت قبل از قرآن به سر گرفتن، مطالب تکان‌دهنده‌ای برای مردم می‌گفتند. این علم و معرفت به‌شدت بالرزش است و در پیشگاه خدا، هم معلم و هم متعلم و دانش‌آموز آن بسیار مهم هستند.

حکایتی شنیدنی از عالمی بزرگ و فرزانه

علامه جعفری برای خودم گفتند: روز اول محram برای درین طبیعتی هر روز به خدمت حاج شیخ‌مرتضی طالقانی در مدرسه‌آمدیم، اما برخلاف هر روز درس را شروع نکرد. این جمله‌ای که می‌گوییم، غیر از اینکه از زبان خود آقای جعفری شنیده‌ام، ایشان هم در یکی از جلدی‌های ۲۷ جلد «نهج‌البلاغه» اش نوشته است. مرحوم جعفری نصف نهج‌البلاغه را تفسیر کرده که ۲۷ جلد است و دیگر عمر او برای بقیه‌اش کفاف نداد. او یکی از شاگردان مرحوم طالقانی و طالقانی هم یکی از شاگردان مرحوم آخوند کاشی است. یکی دیگر از شاگردان آخوند هم، مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید جمال‌الدین گلپایگانی است که فرزند دومشان چندسال پیش فوت کرد.

من از روی ارادتی که به آن پدر داشتم، با اینکه او را من ندیده بودم، پیش ایشان می‌رفتم تا فقط احوالات پدرش را برای من بگویید. اغلب هم که حالات آقا سید جمال را می‌گفت، به‌شدت گریه می‌کرد. ایشان یکی از شاگردان آخوند کاشی است و سید علی‌آقا فرزندشان

که چهل سال در یوسف آباد پیش نماز بود و خیلی خوب هم مردم آن ناحیه را از نظر دینی اداره کرد، او می‌گفت: پدر من با اینکه مرجع تقلید بود، ما مشکل زندگی می‌کردیم، از نظر معیشتی و اقتصادی خیلی در مضيقه بودیم و پول هم از کسی قبول نمی‌کرد. آن زمان هم پول دنیای شیعه پیش مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بود، ولی پدر ما یک خانه هشتاد متری کاهگلی با دو اتاق در پایین و یک اتاق در بالا داشت.

قطعی بودن مشاهدات پیامبر ﷺ در شب معراج

این را می‌گفت و گریه می‌کرد. دروغ آدم را به گریه نمی‌اندازد و چیزی که آدم با چشم دیده، قلب تکذیب نمی‌کند. این در قرآن درباره شب معراج آمده است که پروردگار می‌فرماید: **﴿مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾**^۱ آنچه پیغمبر من در شب معراج می‌دید، دلش تکذیب نمی‌کرد و یقین داشت؛ یعنی دل نمی‌گفت که توهّم و خیال است. مشاهدات پیغمبر اکرم ﷺ در شب معراج، توهّم و خیال نبوده، بلکه حقیقت بوده و دل تصدیق می‌کرده که آنچه می‌بینی، یقین و قطعی و حتمی است.

مرجع تقلید تهی دست و مهمان ناخوانده

ایشان می‌گفت: یک بار برای ما بی‌خبر مهمان رسید و ما آن شب شام هم نداشتیم. پدرم پول نداشت و مجبور بودیم که من و مادرم و دو برادرم گرسنه بخواییم. اما حالا مهمان هم آمده و پدر هم بهشدت مقید به رعایت حقوق افراد (حقوق مادرم، حقوق ما بچه‌ها، حقوق مردم و حقوق علماء) است.

در معارف دینی به ما دستور داده‌اند که دستور دستور رسول خداست؛ اگر شخص کافری در خانه‌تان را زد و گفت می‌خواهم ناهار یا شام پیش شما بیایم، در را نبندید و رد نکنید! «أَكْرِمُ الصَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرا» اکرام بکنید و به مهمان احترام بگذارید، اگرچه کافر باشد. این خیلی مهم است! اسلام همواره حرفي می‌زند که دل مردم نسبت به همدیگر دریابی از محبت، نرمی و آرامی باشد.



حالا مهمان عالم و متدین رسیده و ما هم هیچ چیزی نداریم، پدرم مرا از بین ما سه برادر صدا زد. باز هم بگوییم، وقتی داستان را برای من نقل می کرد، مثل مادر داغ دیده گریه می کرد. حالا چرا گریه می کرد؟ یکی برای از دست دادن چین پدری و یکی هم برای این که چرا این جور افراد در جامعه شیعه کم شده اند! دلش می سوخت.

پدرم (نه پیش مهمان، بلکه جدا) مرا صدا زد. ساعت نه شب است و بازار «حویش» نجف هم روبروی حرم به کل تعطیل است. برادرانی که سن آنها اندازه من است، یادشان هست که آنوقتها، حتی بیشتر مردم تهران هم ساعت هفت و نیم هشت شب خواب بودند؛ دهاتها که اوّل اذان شام می خوردند و می خوابیدند. حالا ساعت نه شب است و بازار آنوقت هم مثل حالا نبود که پر از کبابی و غذافروشی باشد. مسافر هم نبود و در طول سال، فقط تعدادی از هند، پاکستان و ایران برای زیارت می رفته اند. آنها بی کربلا می رفته اند و برمی گشته اند، اگر یادتان باشد، خیلی به چشم ما عظمت داشته اند و می گفتیم به حرم امیر المؤمنین علیه السلام و حرم ابی عبدالله علیه السلام رفته است! دو سه شبانه روز شام و ناهار می دادند؛ حتی بیرون از تهران که با چاوشی به استقبال می رفته اند و یک دفعه هزار نفر زائر را از دروازه شهر به خانه می آورند. خیلی مهم بود!

پدر مرا صدا زد و گفت: پسرم به آخر بازار حویش می روی، یک مغازه باز هست که همه چیز (نخود، لوبیا، شکر، چای، گوشت، نان) برای سفره انداختن برای این مهمان دارد. اصلاً مغازه ای است که همه چیز در آن هست؛ قصابی، نانوایی، بقالی، عطاری. به اندازه خودت، برادرهایت، مادرت، من و مهمان از او خرید کن، خودم پولش را بعداً به او می دهم. ایشان می گوید من خیلی از حرف پدرم تعجب کردم که یک مغازه هم الان در خیابان نجف باز نیست، چه برسد به بازار حُويش!

خیر کثیر، وعده الهی

به اوّل منبر برگردم؛ همه این حروفها به این مربوط است که این جور آدمها تسليم تمام دستورات حکیمانه الهی بودند و خدا هم به آنها خیر کثیر عنایت کرد. این وعده خدا در قرآن است: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ اما این روایت در جلد اول یا دوم «اصول



کافی» است. رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرمایند: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً، ظَهَرْتْ يَنَايِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» هر انسانی چهل شب‌نهروز همه وجودش را برای خدا خالص کند، هیچ گناهی را راه ندهد و هر کاری هم لِلَّهِ بکند، همین این دو مسئله خلوص می‌شود. چهل شب‌نهروز گناه کبیره و صغیره راه ندهد، از عبادت حق و خدمت به خلق هم کم نگذارد؛ خدا نه یک چشم، نه دو چشم، بلکه چشمه‌های حکمت را از قلبش به زبانش جاری می‌کند.

حالا اگر دلتان خواست، این را امتحان کنید. ما هم وقتی می‌خواستیم روایت را امتحان کنیم، خیلی نیت پاکی نداشتیم! ببینیم رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} این که گفته، واقعاً گفته یا این روایت را ساخته‌اند! کسی را پیش من آوردنده که بعضی از دوستان حاضر در جلسه شاهد هستند. خیلی سلام‌وعليک گرمی با هم کردیم، خیلی گریه کرد و گفت: من آرزو دارم که اربعین به کربلا بروم و در پیاده‌روی شرکت بکنم. گفتم: خدا باید لطف بکند! بعد که او را با آن دوستش از اتاق من بیرون بردن، آن رفیقش برگشت و من به او گفتم: این رفیقت تا اربعین زنده نمی‌ماند و دوشه روز به اربعین مانده، از دنیا می‌رود. دوشه‌روز به اربعین مانده هم، چون نتوانست به کربلا بروم، او را به مشهد فرستادند و آنجا از دنیا رفت.

این کار می‌خواهد که چشم و نگاه به آدم بدهند؛ البته مصلحت ما نیست! ما از آن حالت چهل‌روزه بیرون آمدیم که چیزی را نبینیم و نفهمیم، درست هم نیست و برای انسان زحمت است. آدم را در مضيقه شدید روحی قرار می‌دهد.

توان روحی بالا بر اثر پذیرفتن حکمت پروردگار

ایشان می‌فرمود: من به انتهای بازار رفتم، مغازه دودهانه‌ای را دیدم که از سیر تا پیاز، از شیره جون آدمیزاد و مرغ در این مغازه چیده شده است. وقتی هم که صاحب مغازه مرا دید، خیلی به من احترام کرد. گفتم: بابا مرا فرستاده است. گفت: بله! هرچه برای امشب نیاز دارید، بردار و نمی‌خواهد هم بیکشی؛ شکر، قند، چای، نان، گوشت، هرچه می‌خواهی، فله‌ای بردار و برو. گفت: ما سوءاستفاده نکردیم، اما آنچه نیاز آن شب و مهمان بود، آوردم و خیلی مهمانی خوبی برگزار شد. صبح با خودم گفتم که پیش از شروع درس بابا یا مراجع



دیگر، بروم و از صاحب مغازه تشکر بکنم و بگوییم دیشب با این موادی که ما از شما خربیدیم، خیلی به ما خوش گذشت؛ حالا بابا می‌آید و پولش را می‌دهد. سر بازار حُویش تا ته بازار حُویش، ته بازار حُویش تا سر بازار را چندبار رفتم و آمدم، اما اثری از آن مغازه نبود. آمدم و به پدر گفتم: مغازه دیشبی کجای بازار است؟ گفت: شما پی‌جوی بعضی از مسائل نباشید و دیگر هم حرف نزد! خدا این توان روحی را برادر تسلیم‌بودن به مالکیت و تدبیر حکیمانه به انسان عنایت می‌کنند.

چشم برزخی آخوند کاشی

مرحوم آقا سید جمال یکی از شاگردگان آخوند کاشی است، یک شاگردش هم مرحوم آقاضیخ‌مرتضی طالقانی و یک شاگردش که فکر کنم خیلی‌هایتان یادتان باشد، مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی است که ایشان از نَفَس‌خوردهای آخوند بود. شاگرد دیگر آخوند کاشی، مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج آقا رحیم ارباب بود که قبر او در اصفهان زیارتگاه شب‌های جمعه، شب‌های ماه رمضان و شب‌های احیای مردم اصفهان است. من وقتی در قم طلبه بودم، رفتن از قم تا اصفهان هشتنه ساعت با ماشین طول می‌کشید. وقتی در چهارشنبه درسم تعطیل شد، فقط برای دیدن ایشان دوبار به اصفهان رفتم.

ایشان چیزهای عجیبی را از همین استادشان، آخوند کاشی برای من نقل کردند. با اینکه مرا نمی‌شناختند و من اوّلین باری که رفتم، ایشان دیگر چشمشان نمی‌دید، گفت: کار شما چیست؟ گفتم: طلبه هستم. گفت: در اصفهان هستید؟ گفتم: نه، من در قم هستم. وقتی پی برد که من طلبه هستم، شاید برای تربیت و آدمشدن من، شروع به نقل همین اتفاقات استادش کرد. شاید می‌خواست بگوید: طلبه کوچک! اگر می‌خواهی آدم بشوی و فردا آدم با منفعتی برای دین و مردم بشوی، این جوری آخوند بشو که من می‌گوییم. این را به من نگفت، ولی درک من این بود که بیان حقایق زندگی استادش درس است.

ایشان فرمودند: من ملازم استاد بودم، حتی در سبزی پاک کردن به استادم کمک می‌دادم. هر چهارینج روز یک‌بار نوبت حمام او بود. حمامی در بیرون از مدرسهٔ صدر بود که استاد به آنجا

می‌رفت. روزی که درس نبود، پنجه‌شنبه یا جمعه‌ای به حمام می‌رفت و من هم می‌رفتم، آب روی سرش می‌ریختم و کمک می‌دادم. یک‌روز به سربینه آمدیم، لباس‌هایمان را پوشیدیم و بیرون آمدیم. قضیه‌ای که می‌گوییم، شاید برای نودسال پیش باشد. نودسال پیش، دین در ایران خیلی قوی بود و دیندار هم تا دلتان بخواهد، فراوان بود. هر کسی هم می‌خواست گناه بکند، از شهر بیرون می‌رفت و بواشکی در باغ‌ها یا کنار دره‌ها گناه می‌کرد. اصلاً گناه در مردم آشکار نبود.

شما آن محیط را در نظر بگیرید؛ گفت: لباس‌هایمان را پوشیدیم و از پله‌های حمام درآمدیم. وقتی چند قدم کنار استاد راه رفتم، وارد بازار شدیم. بازار شلوغ هم بود! من یک مرتبه گفتم: استاد کجا هستیم؟ گفت: اصفهان هستیم. گفتم: کجا اصفهان هستیم (مرحوم حاج آقا رحیم این را می‌فرمود)؟ فرمودند: بازار. گفتم: کدام بازار؟ من الان در این شلوغی بازار تکوتوك یکی دو آدم می‌بینم و بقیه‌شان یا روباه یا سگ یا گرگ هستند. گفتم: استاد، در جنگل هستیم؟ گفت: نه در شهر و بازار هستیم. گفتم: استاد، من طاقتمن تمام می‌شود! دستش را آرام به چشم من کشید، دیدم در بازار هستیم و همه هم آدم هستند. بعد من گفتم: من این چشم را نمی‌خواهم، طاقت ندارم! گفت: روی چشم دست کشیدم، دیگر تا آخر عمرت این جوری نمی‌بینی.

کنار رفتن پرده‌ها در قیامت

اگر بنا بود خدا به همه ما که متدين، خوب و گریه‌کن هستیم، این چشم را می‌داد، آیا راحت بودیم؟ خدای ناکرده عمو یا زن‌عمو یا دایی خودمان را یک‌جور دیگر می‌دیدیم؛ اصلاً به هم می‌خوردیم و نمی‌شد زندگی کرد! البته این چشم را حتماً در قیامت می‌دهند. در قرآن دارد: «فَكَشَّفَنَا عَنْكُ غِطَاءَكَ»^۱ («غطاء» یعنی پرده؛ خدا می‌گوید: من خودم پرده را کنار می‌زنم، «فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ») چشم در آن وقت بهشدت تیزبین می‌شود و غیر از من خدا هرچه پشت پرده قیامت است، می‌بینی. حتی روی تختت در بهشت تکیه زده‌ای و



دلت می خواهد هم محله‌ای‌های زمان دنیا و مردم شهرت را ببینی، خیلی راحت از روی تختت می‌توانی هفت طبقه جهنم را تماشا کنی و آشناها را در آتش ببینی که چطور می‌سوزند. آن وقت نعمت بهشت برای تو خوشمزه‌تر می‌شود که خودت را از چه عذابی آزاد کردی و آنجا **﴿وَآخِرُ دُعْوَاهُمْ أَنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾**.^۱ آنجاست که شکر حسابی به جا می‌آوری و وقتی اهل جهنم را می‌بینی، ناراحت هم نمی‌شوی و می‌فهمی حق آنهاست. **﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾**^۲ من به یک‌نفر از جهنمی‌ها ظلم نکرده‌ام و اینها خودشان به خودشان ظلم کرده‌اند.

این چشم در آنجا باز می‌شود، اما اگر اینجا باز بشود که در صدمیلیون جمعیت، چشم یکی را باز کنند؛ آن‌هم زبانش را می‌بندد و حرفی نمی‌زند، نمی‌گوید من چه‌چیزی دیدم یا چه‌چیزی می‌بینم و آبرونگهدار است. این‌قدر قدرت ایمانی‌اش بالاست که مشاهدات و دیده‌هایش این چشمی را که به او داده‌اند، نمی‌گوید.

احسان به والدین، حکیمانه ترین طرح پروردگار

نهایتاً منظورم این است: **﴿وَقَضَى رَبُّكَ﴾** چه کسی به تو دستور می‌دهد؟ ربّ تو دستور می‌دهد. ربّ تو مالکت است و مالکت تدبیرکننده امور زندگی‌ات و طرح‌بده است. طرحی که مالکت می‌دهد، چون حکیم است، طرح هم حکیمانه است. یک طرح حکیمانه‌اش در بخش دوم آیه می‌گوید: **﴿وَإِلَوَالَّدَيْنِ إِحْسَانًا﴾** اگر تسلیم این طرح حکیمانه بشوی، **﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى حَيْرًا كَثِيرًا﴾** در دریای خیر افتاده‌ای؛ آن‌هم با یک احسان به پدر و مادر و عبادت خدا. **﴿رَبّ﴾** حکم‌کننده و داور در این آیه است و فرزندان هم حکم‌شونده هستند؛ بر فرزندان چه حکمی کرده است؟ **﴿وَإِلَوَالَّدَيْنِ إِحْسَانًا﴾**.



جلسہ چہارم

شادکی برای اجابت

حوالی بندگان

قرآن و اهل بیت علیهم السلام، بهترین راهها

در آیات قرآن و روایات با قواعدی که به ما ارائه شده، می‌توان یقین کرد که از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده است، ساختگی نیست و حقیقت دارد. وقتی دقت می‌شود و آدم به این آیات و روایات نگاه تخصصی می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که پروردگار عالم از طریق قرآن و اهل بیت علیهم السلام از طریق روایاتشان، ما را برای بازشدن راه سعادت، مغفرت، رسیدن به رحمت و جنت، حل بخشی از مشکلات که قابل حل است، راهنمایی کرده‌اند. به تعبیر دیگر، برای هر قفلی که در مسیر زندگی ما تا قیامت هست، کلیدی به ما معرفی کرده‌اند که قفل را باز می‌کند.

جبران مشکلات و سختی‌های مؤمنین در آخرت

رقم حل نشدن بر برخی مسائل

عرض کردم بخشی از مشکلات، چون خیلی نمی‌شود در این زمینه مطلق‌گویی کرد. من دو سه مورد برای شما در تأیید اینکه نمی‌شود مطلق‌گویی کرد، عرض بکنم، بین ما و رحمت، مغفرت و جنت، مانع قابل برداشتن و قفل قابل بازشدن نیست؛ اما بخشی از مصائب و مشکلات هست که ظاهراً پروردگار عالم، رقم حل نشدن برای آن زده است. چرا؟ مگر خدا ارحم‌الراحمین و اکرم‌الاکرمین نیست؟ چرا مصائب و مشکلاتی برای بعضی از بندگانش هست که اراده او رقم حل نشدن به آن زده است؟ علت دارد و آیات و روایات علتش را بیان کرده‌اند.



خدا به بندهاش -مرد یا زن، جوان یا پیر- نگاه خاص و نظر ویژه‌ای برای قیامتش دارد. خدا برای این مشکلی که رقم زده تا حل نشود یا این مصیبت که واقع شده، جبرانی با همان اراده در عالم بعد گذاشته است؛ چون عمر ما در دنیا خیلی طولانی نیست و باید برویم یا ما را می‌برند. ائمهٔ ما می‌گویند: وقتی این بنده تلافی مشکل لایحل دنیايش یا مصیبتي که به سرش آمده را در قیامت می‌بیند، آرزو می‌کند که ای کاش، بیشتر از این مشکل و مصیبت داشتم. این علتی است.

کودک ششم‌ماهه، ذخیرهٔ آخرتی ابی عبدالله^{علیه السلام}

شما در روایات بسیار زیبای ما می‌بینید که حضرت ابی عبدالله^{علیه السلام} وقتی بچه ششم‌ماهه را با سر جدادشده به کنار خیمه آوردند؛ چون تیر سه‌شعبه یک زخم نزد که سر آویخته بشود. سبطین‌جوزی از علمای اهل‌سنن است و من در نوشته‌هایش دیدم که خیلی خوب تحلیل کرده و نوشته بود: گلوی یک بچه ششم‌ماهه نصف مُشت آدم است و تیری که زده شده، سه شعبهٔ بُرْنَنَدَه داشته است؛ یعنی از جلو، دست راست و دست چپ می‌بریده است. وقتی تیر رسید، سر فوری از بدن جدا شد و امام^{علیه السلام} بچه را با این وضع به کنار خیمه آوردند. زینب کبری^{علیها السلام} اوّلین خانمی بود که بیرون آمد. حضرت بچه را به خواهر دادند، این مهم است که خودشان روی زمین نشستند و گفتند: خدایا! این شهید را ذخیرهٔ آخرت من قرار بده. این بچه در آخرت تلافی دارد و این‌جور نیست که داغ بچه‌ات را دیدی و تمام شد و این مصیبت برای تو ماند!

نمونه‌هایی از سفارش قرآن به توصل در سختی‌ها

یک مورد که فکر کنم بیشتر شما از زمانی شنیده‌اید که به پای منبرها رفته‌اید و من لازم نیست کل آن را بگویم، فقط آن نکته‌ای را می‌گویم که با این بحث ارتباط دارد. طلبۀ عربی به خاطر سه مشکل در چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه آمد، بلکه وجود مبارک امام عصر^{علیهم السلام} را زیارت کرده و سه مشکلش را از طریق آبرو و شخصیت ایشان پیش پروردگار حل کند.



توصیل یوسف ﷺ در زندان به رفیق خود

علمای وهابیت می‌گویند توصل حرام است، اما قرآن مجید می‌گوید حتماً توصل داشته باشید و نمونه هم می‌دهد. یک نمونه‌اش هم این است: وقتی یوسف ﷺ در زندان بود، به یکی از دو رفیقش که خیلی با او دوست شده بود و آزاد می‌شدند، گفت: طبق خوابی که دیده‌ای، تو را اعدام می‌کنند؛ این مسئله قطعی است و هیچ راه حلی ندارد. به آن یکی گفت: تو را به شغلی برمی‌گردانند که در دربار داشته‌ای. شغلش هم آبدارچی شاه بود و شربت، آب و نوشیدنی برای شاه می‌آورد. وقتی به شغلت برگشتی، به شاه بگو که من در این زندان بی‌گناه زندانی شده‌ام. اصلاً خدا در سوره یوسف به این توصل ایراد نگرفته است. اتفاقاً همین که به شغلش برگشت، مدتی یادش رفته بود و بعد که شاه خواب دید، به او گفت: یک‌نفر در زندان هست که بی‌گناه هم در زندان افتاده، او بلد است خواب تو را تعبیر کند. این یک مورد که توصل عیی ندارد.

توصیل یعقوب ﷺ برای آمرزش فرزندان

یعقوب ﷺ حداقل سی سال و حداکثر چهل سال از دست این ده بچه خون گریه کرد. عزیزش را ربوده و در چاه انداخته بودند، شب هم که برگشتند، پروردگار می‌فرماید: «وَجَاءُوا عَلَىٰ قَيْصِيهِ يَدَهُ كَذِيبٌ»^۱ پیراهن یوسف ﷺ را از تن او درآورده بودند، بزغاله‌ای کشتند و خون آن بزغاله را به این پیراهن مالیدند، آوردند و گفتند: بچهات را گرگ پاره کرده است. این جریان هم سی یا چهل سال طول کشید تا پدر و پسر به هم رسیدند. قرآن می‌گوید: از بس یعقوب ﷺ گریه کرد، کور و نایینا شد. امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند: مصیبت فراق جبران ندارد، مگر اینکه وقت فراق تمام شود.

وقتی به مصر آمدند، جریان آرام شد و همه جابه‌جا شدند، قرآن می‌فرماید (این دیگر متن قرآن است؛ حالا اگر آخوند وهابی عربستانی قرآن حالی‌اش نمی‌شود، برای این است که

۱. یوسف: ۱۸.

حتماً خیلی جو خورده است): این ده برادر خدمت پدر آمدند و گفتند: **﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا﴾**.^۱ مگر خودشان نمی‌توانستند دستشان را بلند بکنند و به پروردگار بگویند ما را از این گناهی که مرتکب شده‌ایم، بیامزز؟ چرا می‌توانستند، اما معلوم نبود با آن چهل سال بلایی که سر بابا آورده‌اند، به این راحتی آمرزیده بشوند. بالاخره باید خود آن داغدیده را واسطه می‌کردند که دلش از آن داغ آرام شده باشد و به پروردگار بگوید از اینها بگذر! به بچه‌ها فرمود: **﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ﴾**^۲ بچه‌ها من خیلی دیر نمی‌کنم و به همین زودی برای شما از خدا طلب مغفرت می‌کنم. خدا هم قبول کرد و هر دهنفر را از آن گناه عظیم بخشید که تبعاتش چهل سال مانده بود.

کسی به امام باقر علیه السلام گفت (این سوال خیلی زیباست): یا بن رسول الله، این ده برادر به پدرشان گفتند که از خدا برای ما آمرزش بخواه، یعقوب علیه السلام که مستجاب الدعوه بود، همان وقت می‌خواست. امام باقر علیه السلام فرمودند: یعقوب علیه السلام انتظار سحر شب جمعه را می‌کشید، چون سحر (یک ساعت مانده به اذان صبح) شب جمعه از پرقيمت‌ترین ساعات پروردگار است که یعقوب علیه السلام می‌خواست این درخواست آمرزشش را در آن ظرف، یعنی یک ساعت مانده به نماز صبح سحر شب جمعه تحقق بدهد.

توصیل گنهکاران به پیامبر ﷺ برای مغفرت

یک مورد دیگر که علناً پروردگار به پیغمبر ﷺ می‌گوید: اگر گنهکاران به سراغ تو آمدند، **﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾**^۳ و تو برای آنها از من طلب مغفرت بکنی، **﴿لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَآءِ رَحِيمًا﴾** من حتماً گناهانشان را می‌بخشم و رحمتم را شامل حالشان می‌کنم. پس توصیل امری واقعی است، اما بعضی از توصیل‌ها هم جواب نمی‌دهد و آدم باید خیلی ظرفی باشد که خدای ناکرده به قرآن، وعده‌های خدا و ائمه علیهم السلام بدبین نشود. این خیلی مهم است!

۱. یوسف: ۹۷

۲. یوسف: ۹۸

۳. نساء: ۶۴



جبران دعاهاي مستجاب نشده در آخرت

من شاید همین امروز در مسئله بدبین نشدن هم داستان جالبی را برایتان نقل بکنم که بیواسطه شنیده ام و خود قهرمان داستان برای من گفته است. خدا رقم حل بعضی از امور را در دنیا نزد هم است و آدم هم که متول می شود، می گوید دهفعه زیر قبه ابی عبدالله علیه السلام رفتم و دعا کردم، اما نشد! به ما گفته اند که دعا زیر قبه حتماً مستجاب است؛ علت اینکه مستجاب نشده، از مقوله همان هایی است که خدا رقم زده فعلاً در دنیا حل نشود، ولی جبرانش در آخرت غوغای کند.

چهل شب چهارشنبه، زمستان بود و هوا هم سرد. یک مشکل این طبله که عرب هم بود، سل داشت و وقتی سرفه می کرد، از سینه اش خون می آمد. یک مشکلش هم دختری را از یک خانواده می خواست. خانم ها به او گفته بودند که فلان خانواده دختر با کمال و بالارزشی دارد، اما خودش دختر را ندیده بود؛ چون آن وقت ها روابط بین دختر و پسر نبود و ازدواج ها براساس روش قرآنی انجام می گرفت. خیلی مایل بود که با این دختر ازدواج کند. سومین مشکل هم با اینکه طبله درس خوان و خوبی بود، درآمد نداشت. چطوری زندگی اش را اداره می کرد؟ سالی سه ماه در زمان دروکردن ارزن، گندم و جو و خرماقچینی برای کارگری می رفت. مقدار مزدی که در آن سه ماه کارگری می کرد، تا نه ماه به زندگی اش می رساند. می دانید که خیلی مشکل است، بالاخره تنظیم پولی که سه ماه درآورده است، باید با نان خالی، نان و ماست، نان و دوغ یا ماهی یکبار یکسیز گوشت بشود. این مشکل را هم داشت.

حالا شب چهلم است و امید قطعی دارد که امشب کلید حل مشکلات را می بیند. نماز مغرب و عشا در مسجد تمام شده بود؛ چون گاهی سرفه مهلت شن نمی دهد و خون بیرون می پرد و نمی شود در مسجد سرفه کند. برای همین بیرون آمد و در سکویی نشست، منقل گلی هم آتش کرد تا گرمش بشود، یک خوده هم قهوه دم کرد که بخورد و سینه اش نرم بشود. ناگهان دید جوان بسیار بالادبی آمد، به او سلام کرد و روی آن سکو نشست. در نقل شیخ طوسی و سید بن طاووس است؛ حد این دو به شاهراء است. شیخ طوسی بسیار فوق العاده بوده



که هنوز هم از شنبه تا چهارشنبه در نجف، قم و مشهد، یک روز نمی‌شود که نظریات فقهی او در حوزه‌های علمیه بیان نشود. سید بن طاووس هم حدّ زهد، تقوا و کرامتش خیلی سنگین است. این دو قضیه را نقل کرده‌اند.

طلبه در دلش گفت: این قوری قهوه به‌اندازه خودم است، خدا کند که این مرد نگوید یک استکان برای من ببریز، و گرنه چیزی برای خودم نمی‌ماند. اتفاقاً این عرب گفت: یک استکان قهوه برای من ببریز. طلبه گفت: ای داد بیداد! من با چه زحمتی، با این درآمد کم و با این فقرم، یک قوری قهوه تهیه کرده‌ام، حالا چه کار کنم؟ قهوه را ریخت، از روی سکو بلند شد و با ناراحتی گفت: بفرمایید! ایشان هم با خوشحالی گرفت، فقط لبش را تر کرد و برگرداند، گفت: بخور، همین الان بیماری سل تو به کل بطرف می‌شود. حالا این هم نمی‌داند که چه اتفاقی می‌افتد! آن مرد گفت: این برای مشکل اولت بود، امشب بیماری سل تو تمام می‌شود و همه استخوان‌هایت نو می‌شود. گر یک نصفه چای‌خوری از آن محبت را در کام ما ببریزی، نه تنها مشکلات پولی، بلکه مشکلات روحی و عبادتی‌مان حل می‌شود. پول که هست و نیست، آنهایی هم که هست، در آخر باید بگذاریم و برویم. سپس فرمودند: مسئله آن دختر را حل کردم، فردا برو، به تو می‌دهند؛ اما مسئله فقرت و اینکه درآمد درست و حسابی نداری، خدا طوری رقم زده که تا آخر عمرت حل نمی‌شود و باید صبر کنی. اراده حق است و نمی‌شود کاری هم کرد. گره بعضی از مشکلات به این شکلی باز نمی‌شود؛ نه با دعا، نه گریه، نه توسل، نه کمیل و نه حرم ابی عبدالله علیه السلام حل نمی‌شود. ما فقط می‌دانیم که تلافی مسئله در آخرت تلافی سنگینی است.

مشکل‌سازی انسان برای خودش در دنیا

جوانی در مدینه بود که خیلی جوان بزرگوار و به‌خاطر ایمانش، مورد محبت پیغمبر ﷺ بود. در کتاب‌هایمان می‌خواندم، نام پدر این جوان عبدالله بن عبید، رئیس کل منافقین مدینه و خیلی خبیث بود. این مرد مُرد، حال اگر پیغمبر ﷺ نیاید تا برای جنازه‌اش نماز بخواند، آبروی خانوادگی اینها بر باد است و انگشت‌نما می‌شوند. پسر انگشت‌نما می‌شود و



می‌گویند پدرت مرد و پیغمبر ﷺ نیامد که نمازش را بخواند. جنازه را در خانه گذاشت، پیش پیغمبر اسلام ﷺ آمد و گفت: یار رسول الله! پدرم رفت، نمازش را می‌خوانید؟ فرمودند: بله می‌خوانم!

حضرت آمدند، صف هم بسته شد؛ دیگر بالاتر از پیغمبر ﷺ در عالم نداریم! یقیناً کرامت، شخصیت و ارزش پیغمبر ﷺ طبق آیات و روایات، از کل فرشتگان، جن و انس بالاتر است. دعای پیغمبر ﷺ مستجاب است یا نه؟ صد درصد مستجاب است؛ اما اگر مشکلی لایحل باشد، دعای پیغمبر ﷺ مستجاب است؟ ابدأ، یعنی خدا به پیغمبرش گوش نمی‌دهد؟ نخیر! چون مشکل مشکل غیرقابل حلی است. پیغمبر ﷺ در نماز میت چه گفتند؟ همین‌ها بی که ما در کنار جنازه‌ها می‌گوییم. یک حرف پیغمبر ﷺ این بود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهُذَا الْمُسَبَّحِي الْمُمِيَّتِ بَيْنَ قُدَّامَتِكَ» خدایا این جنازه کفن کرده را که جلوی ما گذاشتند، ببخش و مفترت را نصیش کن. این خواسته پیغمبر ﷺ از پروردگار بود.

جنازه را به بقیع آوردن و دفن کردند، جبرئیل نازل شد: حبیب من! اگر هفتادبار (نه یکبار، نه دوبار، نه دهبار، نه چهل بار، بلکه هفتادبار) از من برای این مرد طلب مغفرت کنی، **﴿لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾**^۱ تا ابد هم او را نمی‌آمرزم و این مشکل لایحل است. آیا مشکل از طرف خداست؟ نه، مشکل‌ساز این مشکل، خود جنس دوپاست. مشکل چیست؟ نفاق که لایحل است.

تأخیر در توبه، مانعی بزرگ در مستجاب نشدن دعا

اگر واقعاً قبل از مرگت آن توبه‌ای را انجام می‌دادی که خدا در قرآن ارائه کرده بود، خدا هم می‌بخشید؛ ولی توبه را انجام ندادی. یک رقم مشکل هست که خدا برای آدم می‌زند؛ مثلاً یک داغ، مصیبت یا فقر است که امام عصر ﷺ می‌فرمایند: مشکل فقرت تا لحظه آخر عمرت حل نمی‌شود. من امام زمان هم به فرض دعا بکنم، اما رقم حل نخوردن خورده باشد.

۱. توبه: ۸۰

بخشی از مشکلات این گونه است؛ آن هم مشکلاتی که پروردگار برای آن در قیامت، اگر ما حوصله و باور کنیم، جبران سنگینی گذاشته است.

حکایتی شنیدنی از مزد صبر بر مصیبت شخصیت علمی والا شهید ثانی

کتابی داریم که شهید ثانی، شخصیت فوق العاده علمی شیعه نوشه است. کتابش هم همین الان و همین امروز، هم در قم، هم نجف و هم مشهد، هشت به بعد درس داده می شود. کتابش کتابی فقهی و ۸۴ رشته فقهی در این کتاب هست. هفتاد سال پیش نوشته شده، ولی کتاب او دائماً زنده و کتاب درسی است. مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمد تقی خوانساری (اعلی‌الله‌مقامه‌الشیریف) در درس خارجشان، درس نهایی فرموده بودند: اگر طلبه‌ای پیش من بیاید، من او را از کتاب «لمعه» امتحان کنم و خوب فهمیده باشد، اجازه اجتهاد به او می‌دهم و می‌گویم این مجتهد است. همچنین ایشان کتابی هم به نام «مسکن الفؤاد»، یعنی آرام‌بخش دل دارند که من همه این کتاب را دیده‌ام. اتفاقاً یکی از کتاب‌هایی است که کل آن را خوانده‌ام.

قدحی بهشتی در ازای صبر بر داغ فرزند

ایشان در این کتاب می‌گوید: پسر بیست‌ساله یکی از مؤمنین مريض شد و همین یک پسر هم داشت؛ اما دکتر، دوا، نسخه و پرهیز، کاری نکرد. چرا؟ رقم خورده بود که این بچه از دنیا برود. وقتی پروردگار رقم زده است که اولاد این آدم سر بیست‌سالگی برود، دیگر دوا و دکتر و نسخه‌اش باطل است و کاری از دستش برنمی‌آید.

این بچه آراسته و متدين بیست‌ساله در بستر است، پدرش چند رفیق مستجاب الدعوه داشت که به او پیشنهاد کردند بالای سر بچه‌ات بیاییم و دعا کنیم تا صد درصد خوب بشود. گفت: نه! گفتند: چرا؟ گفت: برادرم هم جوان آراسته‌ای مثل جوان من داشت که از دنیا رفت. من خیلی متأثر بودم و خیلی آن بچه برادرم را دوست داشتم، واقعاً داغش برایم سنگین بود. شبی قیامت را عین طرح قرآن در خواب دیدم (یک وقت آدم قیامت را در



جلسه چهارم / شاهکلیدی برای اجابت حوایج پندگان

خواب می‌بیند که برای خستگی روز یا ضعف اعصابش است و آن قیامت در خواب با آیات قرآن میزان نیست. آن خواب بی‌خود است) و نازارم نبودم.

چرا ناآرام نبود؟ چون مؤمن در قیامت در کمال آرامش است و اضطراب ندارد. شما را می‌گوییم و مؤمن غایب را نمی‌گوییم! آن که خدا، قیامت، نبوت و قرآن را باور دارد و در حدّ خودش هم عمل می‌کند، مال او هم پاک است و اگر مال اضافه‌ای دارد، یعنی زکات دارد، زکاتش را می‌دهد؛ خمس دارد، خمسش را می‌دهد؛ این آدم طبق آیات قرآن، در قیامت هیچ دغدغه‌ای ندارد. جهنم هم جلوی اوست، می‌بیند و می‌خندد؛ چون او هیزم جهنم نیست که ناراحت باشد و می‌خندد.

این شخص گفت: قیامت را دیدم و تنها مشکلی که داشتم، تشنگی شدید بود. در دعای ندبه هم خوانده اید که امیر المؤمنین علیه السلام روز قیامت در کنار کوثر شیعیان تشه را سیراب می کنند.

«لا ظمأ بعده» بعد از اینکه جام را از دست علی علیہ السلام گرفتید و نوشیدید، تا ابد درد تشنگی را حس نمی کنید. این کرامت علی علیہ السلام است که یک بار به تو آب می دهد و دیگر تا ابد درد تشنگی به سراغ تو نمی آید. کسی که آب نوشیدنی اش را علی علیہ السلام با دست خودش به او داده، تشنگی شدید جرئت نمی کند به سراغش بیاید.

در گیرودار این تشنگی، بچه برادرم را دیدم که قدحی از شربت در دستش بود. ما نمونه اش را در دنیا ندیده ایم، اما اسم آن قدح و شربت را از قرآن برایتان بگوییم: «وَكَاسِدِهَا قَاءٌ»^۱ همچنین در این آیه می فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ إِلَّا بِشَرْبِهِ مَنْ كَانَ مِرْجُهَا كَافُورًا»^۲ آشامیدنی ای است که از خوش بوترین گیاه بهشت با آن قاتی می کنند و در خوش بویی و خوشمزگی نظیر ندارد.

من این را در دست بچه برادرم دیدم، سلام کردم و گفتم: عموجان! خیلی تشنه هستم. خیلی با محبت گفت: عموجان می‌دانم. گفتم: این قدحی که در دست است، به من بده تا به‌اندازه تشنگی ام بخورم. گفت: عموجان نمی‌شود! گفتم: چرا نمی‌شود؟ گفت: این گوشه‌ای

٣٤: نیا۔

۲. انسان: ۵

از مزد صبر پدرم در داغ من است. پدرم هنوز در دنیاست، وقتی او بباید، مأمور هستم که از این قبح برای رفع تشنگی به او بدهم. شما نمی‌خواهد دعا کنید که جوان من شفا پیدا کند، چون آن «کامِ» آخرتی از دستم می‌رود.

مشکلاتی مثل داغ، فقر، بی‌بچه شدن هست که قرآن می‌گوید: من اگر بخواهم، به زن و شوهری پسر می‌دهم؛ اگر نخواهم، دختر می‌دهم؛ بخواهم، هر دو را می‌دهم؛ اگر نخواهم، اصلاً بچه نمی‌دهم. حالا تو صدتاً دکتر برو، اگر اراده من این است که بچه‌دار نشوی، نمی‌شوی. حالا که بچه‌دار نمی‌شوی و خیلی هم دلت بچه می‌خواهد، چنان در قیامت برای تو تلافی کنم که حظاً کنم.

حل نشدن مشکل، خواست پروردگار

اینها که از آیات قرآن و روایات مهم اهل‌بیت علیهم السلام گفته شد، برایتان روشن شد؟ حالا در آخر این بحث، به بحث چهار روز گذشته با امروز برگردم؛ یعنی کل بحث چهار روز را در این کلمه آخر خلاصه کنم؛ بعضی از مشکلات (اینکه می‌گوییم، هم در آیات و روایات است و هم تجربه شده و هم با چشمم دیده‌ام) که گفتم حل نمی‌شود، رقم الهی است. شما زیر قبه ابی عبدالله علیهم السلام یا جای دیگر می‌روی و حل نمی‌شود، خودتان را نگه دارید و بدین نشوید. این بحث دائم یادتان باشد، بدینی ندارد! اگر مشکلی حل نشد، خدا نمی‌خواهد حل بشود؛ چون جبران مهمی برای آن در قیامت گذاشته است.

احسان به والدین، شاه کلید حل مشکلات

حالا کلیدی که خدا جزء کل کلیدها برای ما مقرر کرده و بعضی از قفل‌ها را راحت باز می‌کند، احسان به پدر و مادر است. کلیدی بسیار عظیم که جزء شاه کلیدهای پروردگار است. قطعه کوچکی هم بگوییم و حرف امروزم تمام. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در اصفهان جوان ۲۰-۲۲ ساله بودند و درسشان به جاهای خیلی بالا رسید، دیگر شوق درس و باز شدن در اجتهاد و رشته‌های مختلف علوم



چنان به ايشان شوق داده بود که درس را رها نمی‌کرد. برای دیدن پدر و مادر، فقط در تعطیلات يک‌ماهه گرما از اصفهان به بروجرد می‌آمد. اوج درس است که از طرف پدرش، مرحوم سید علی بروجردی نامه‌ای به آدرس مدرسه صدر می‌آيد، پستچی نامه را می‌دهد و می‌گويد: طلبه‌ای به نام حسین طباطبایی هست؟ می‌گويند: حجره‌اش آنجاست؛ پستچی می‌رود و نامه را به آقای بروجردی می‌دهد. وقتی نامه را باز می‌کند، پدر نوشته بود: پسرم! وقتی نامه به دست رسيده، به بروجرد بيا؛ من به خانم‌ها گفته‌ام و دختری را برای تو دیده‌اند، می‌خواهم ازدواج کني.

آقای بروجردی نامه محترمانه‌ای به پدرش می‌نويسد و می‌گويد: فکر نمی‌کنيد اگر من عروسی بکنم، گرفتار بشوم و از درس عقب بمانم؟ وقتی نامه به بروجرد می‌آيد، پدر نامه دیگري می‌نويسد و می‌گويد: فکر نمی‌کني حرف پدرت را گوش ندهي، كل درها را به روی تو بینندن؟ ايشان هم در همان لحظه، يعني اوج درس حرکت می‌کند و يك هفته در بروجرد می‌ماند و عروسی می‌کند، بعد با خانمش به اصفهان می‌آيد و خانه می‌گيرد. در احوالات ايشان است که می‌فرماید: بروجردی شدن من مديون اين خانم است. همه اينها به هم پيوند دارد! آقای بروجردی تا يك هفته دوهفته به مرگش مانده (چون اين زن هم جوان مُرد و فقط يك دختر داشت. قبر اين خانم در ايوان آينه صحن حضرت معصومه بود)، عصر هر پنجشنبه سر قبر اين زن می‌آمد. اين رمز گوش‌دادن به حرف بباباست؛ فکر نمی‌کني که اگر به حرف ببابايت گوش بدھي، همه درها را به روی تو باز بکنند؟ آن وقت ايشان می‌گفت: بروجردی شدن من مديون اين زن است.



جلسه پنجم

مولدین مصائب مؤمنین از منظر

قرآن و روایات

پاداش صبر بر مصائب و مشکلات

در جلسه گذشته شنیدید که سلسله مشکلات و مصائبی برای مؤمن پیش می آید؛ البته برای غیرمؤمن هم پیش می آید که برای او سودی ندارد. مشکل و مصیبت، مضيقه و غم و رنج دارد؛ ولی برای مؤمن، مفید و سودمند است. سود این مشکلات و مصائب، هم به صراحة در قرآن بیان شده و هم روایات معتبر اهل‌بیت علیهم السلام در کتاب‌هایی، مثل «أصول کافی» و «روضةالواعظین» آمده که از کتاب‌های مهم شیعه در قرن‌های گذشته است.

رحمت و درود خاص خداوند بر صابرین

این مشکلات و مصائب برای مؤمن، هم قرآن مجید می‌فرماید و هم ائمه، مخصوصاً شیخ صدوق روایت نابی را از حضرت زین‌العابدین علیه السلام نقل می‌کند که مولد آن، افراد بدکار، ظالم و گنهکار هستند. مضيقه‌ها، مشکلات و مصائبی را که درست می‌کنند، قرآن مجید به این امر می‌کند که برای خدا استقامت کنید و از خدا و دین نگران نشوید. همانا من در مقابل این مصائب و مشکلات که می‌گذرد، هم رحمتم و هم درود خاصم را ویژه شما قرار داده‌ام: **﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهَتَّدُونَ﴾**.^۱



استقامت و صبر انبیا و اولیای خدا در مصائب

همه انبیای خدا، ائمه و اولیای الهی این نوع از مشکلات را داشته‌اند، تمام آنها هم صابر و باستقامت بوده‌اند و می‌دانستند که گناه این مشکل‌سازی در پرونده دشمن مانده، ولی بر اینان گذشت؛ با توجه به اینکه درود و رحمت خدا را به‌دبال دارند.

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد بر گردن او بماند و بر ما بگذشت

این نوع مشکلات، جبران‌هایی هم غیر از درود و رحمت خدا دارد که ما نمی‌توانیم از جبران‌هایش خبردار بشویم؛ اما سلسله گُل‌هایی در زندگی ما می‌شکفت که شاید ما متوجه نشویم نتیجه همان استقامت و ماندن ما در کنار پروردگار، دین و قرآن است.

داستان موسی علیه السلام و مرد عالم

سوره کهف داستان عجیبی را نقل می‌کند که این داستان صریحاً در قرآن به این مضمون است: جلوی چشم موسی بن عمران علیه السلام، پیغمبر اول‌العزم الهی و کلیم الله، یکی از عالمان و اولیای خدا بچه هفت‌هشت ساله‌ای را گرفت، سرش را در گوش‌هایی برید و راه افتاد. موسی بن عمران علیه السلام با آن عظمت روحی‌شان از کوره در رفتند و عصبانی شدند. قرآن می‌گوید: بهشدت به این مرد عالم مؤمن اعتراض کرد. اگرچه ما هم بودیم، اعتراض می‌کردیم و می‌گفیم این بچه که مکلف نبوده، مجرم و مقصّر هم نبوده است، پس برای چه او را به گوش‌هایی بردی، سرش را بربدی و پدر و مادری را داغدار کردي؟ اعتراض موسی علیه السلام این است: «أَفَكُلْتَ تَقْسَارَ كَيْهَ»^۱ همین یک انسان پاکِ پاکیزه بی‌گناه را سر بریدی؟

مرد عالم مؤمن به او گفت: موسی! وقتی به من گفتی دلم می‌خواهد با تو همراه باشم، من به تو گفتم که تو طاقت همراهی با من را نداری، با من نیا؛ چون ممکن است چیزهایی از من ببینی که طاقت نیاوری، از کوره در بروی و با من هم دادوبیداد بکنی. این چندروزه



که با من بودی و دو سه چشمی از کار مرا دیدی، طاقت نیاوردی و اعتراض کردی؛ در حالی که من کار اول و این کار دوم، یعنی بریدن سر این بچه را به خواست خودم انجام ندادم و پروردگار عالم به من امر کرد. من عبد هستم، امر خدا را اطاعت کردم و اصلاً جای اعتراض نبود؛ ولی تو اعتراض کردی. تو فکر می‌کنی این بچه‌ای که من کشتم، ظلم است؟ اولاً من مأمور پروردگار بودم و کار من ظلم نمی‌شود. همانا پروردگارم خالق و مالک این بچه است و مالک هم هر تصرفی که در ملکش بکند، تصرف حکیمانه‌ای است. مگر خداوند متعال چشم ما را باز کرده، موج کاری را که می‌کنیم، ببینیم تا آخر دنیا چیست؟! خدا امری به من کرده که سر این بچه را ببر و من ببریدم. من عبادت خدا را کردم و چون اطاعت کردم، ظلم نکرده‌ام و خدا هم در ملک خودش تصرف کرده است. او علیم، خبیر و حکیم است.

فلسفه بریدن سر این بچه را برای تو می‌گوییم که خود من هم خبر نداشتم و خدا به من گفت. این متن در سوره کهف است، قصه نیست، بیرون از قرآن هم نیست. عالم گفت: موسی! پروردگار عالم به من فرمود که ای عالم، ای مؤمن! این بچه‌ای که الان دستور دادم تا سرش را ببری، پدر و مادر شایسته بزرگوار مؤمنی دارد. من این پدر و مادر را دوست دارم و هر دو بندۀ من و هر دو در قیامت اهل بهشت هستند؛ اما این پسر اگر بزرگ می‌شد، چون تک‌پسر بود، بر محبت پدر و مادرش غلبه کرده و هر دو را بی‌دین می‌کرد. من خدا این بچه را فدای دین پدر و مادر کردم تا دینشان بماند. داغ این بچه برای پدر و مادرش یک مصیبت، مشکل، رنج، غم و ناراحتی است.

اعتصام به دو ریسمان، عامل نجات انسان

الف) قرآن

اهل بیت علیهم السلام اعماق آیات قرآن را برای ما روشن کرده‌اند و اصلاً فهم بخشی از آیات بدون اهل بیت علیهم السلام برای ما ممکن نیست. این که در قرآن مجید می‌گویید: شما بندگان من برای نجات خود باید به دو ریسمان چنگ بزنید و اگر در کل زندگی‌تان به یک ریسمان چنگ



بزنید، نجات ندارید؛ چون آن ریسمان به تنها یی شما را از کره ظلمانی به طرف بهشت بالا نمی کشاند و من دو ریسمان برای شما گذاشته ام. خدا می گوید «حَبْلٌ» که غیر از «خیط» است. اعراب اسم های مختلف روی نخ های مختلف گذاشته است؛ مثلاً «خیط» یعنی نخ نازک خیاطی که به سوزن می زند و «حَبْلٌ» یعنی طناب پیچیده محکمی که پاره نمی شود. قرآن مجید می گوید: «بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحْبَلٍ مِّنَ النَّاسِ»^۱ هر دو را در یک آیه می گوید. مقصود از این «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»^۲ قرآن مجید است که طناب آویخته عالم معنا به طرف شما بندگانیم است، به این طناب بچسبید و تا عالم مغفرت، رحمت، کرامت، لطف و نهایتاً بهشت من بالا بیایید.

ب) اهل بیت، حبل من الناس

این یک طناب به تنها یی شما را بالا نمی آورد، چون بلا فاصله با «واو» عاطفه می گوید: «وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» من شما را یک دستی خلق نکردام، شما دو دست دارید و با دو دست خود هم باید به این دو حبل من چنگ بزنید. چنگ هم چنگ اعتقادی و عملی است؛ یعنی هرچه که این حبل خود من و «مِنَ النَّاسِ» به شما می گوید. این «واو» وسط «بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ» و «وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» نشان می دهد که وزن «وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» در بالا کشیدن ما به طرف مغفرت، رحمت و جنت، قدرت همین «بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ» را دارد. پس «وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ»، نه دولت، نه وکیل، نه وزیر، نه مدیر و نه بنده و جناب عالی هستیم؛ چون نیاز وکیل، وزیر، رئیس جمهور، دولت و از این جور آدمها از شما بیشتر است که به «بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» متمسک بشوند. چراکه میدان مسئولیت آنها گسترده تر است و به جهنم هم چندمیلیون سال نزدیکتر از من و شما هستند. اینها «حَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» نیستند!

۱. آل عمران: ۱۱۲.

۲. آل عمران: ۱۰۳.

من و شما هم نسبت به همدیگر، «وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» نیستیم! ما چه قدرتی داریم که بیستنفر، چهل‌نفر، صد‌نفر یا حتی یک‌نفر را با توان خودمان به‌طرف عالم مغفرت، رحمت و جنت بکشیم؟! دهان خود ما باز است و گدای یک برگ بهشت و مغفرت الهی هستیم. خودم ندارم، جیب دیگری را پر بکنم؟ پس این «وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» چه کسانی هستند؟ ائمهٔ ما قرآن را برای ما روشن کرده و فرموده‌اند که قرآن «حَبْلٌ مِّنَ اللَّهِ» و ما اهل‌بیت هم «حَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ» هستیم. حداکثر یک ساعت به از دنیارفتن پیغمبر ﷺ مانده بود که به امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل بن عباس فرمودند: من طاقت بلندشدن از بسترم را ندارم، پاهایم هم سست شده، نزدیک مرگم است و نمی‌توانم راه بروم. شما دوتا زیر بغل مرا بگیرید و به مسجد ببرید. ایشان را بلند کردند، اما راه نمی‌رفتند و پاهایشان را می‌کشیدند. نزدیک نماز ظهر بود و نماز را شروع کرده بودند. کسی را هم جلو اندخته بودند که باید عقب‌تر از همه می‌ایستاد. البته این کار منافقینی بود که در بیت پیغمبر ﷺ بودند؛ از آن منافقین درجهٔ یک که پروردگار عالم به کنایه در سورهٔ تحریم به هر دوی آنها حمله شدید دارد. آنها کسی را که باید از همه عقب‌تر می‌ایستاد، در محراب اندخته بودند. پیغمبر ﷺ با این حالشان آمدند، شانه این شخص را گرفتند، از محراب بیرون کشیدند و خودشان ایستادند. حالا با چه حالی این نماز آخر را خواندند، نمی‌دانم! بعد روی پلهٔ اول منبر نشستند، چون دیگر پاهایشان توان نداشت که به پلهٔ سوم منبر بروند (خودشان طرح این منبر را داده بودند که سه پله داشت)، همین را گفتند و بعد به خانه آمدند و از دنیا رفتند. ایشان فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ الْتَّقَلِيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْتَقِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكُتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّو أَبَدًا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضَ» این دو از همدیگر جدا نمی‌شوند، چون در دو لامپ، دو نور، دو خورشید و دو قمر متحد و یکی هستند؛ جدا نمی‌شوند و اتحاد دارند، مثل اینکه ما را نمی‌توانند از خودمان جدا کنند که ما یک‌طرف باشیم و وجودی هم مثل خودمان از خودمان جدا بکنند و روبروی ما باگذارند. ما یکی هستیم، دو تا نیستیم! پیغمبر ﷺ گفتند: قرآن و اهل‌بیت من یکی هستند.



جبران اعجاب‌انگیز پروردگار در برخی مصائب

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: مشکلی که برای این پدر و مادر داغدار پیش آمد، آنها نمی‌دانستند بچه‌شان را چه کسی سر بریده است. بچه ده‌دوازده‌ساله، خوش‌تیپ، خوشگل، بی‌گناه و آرام، خبر نداشتند که به‌دنبال قاتل بروند. سر بچه بریده شد و زن و شوهر داغدار این مصیبت و مشکل شدند. این نوع مشکلات را که یا به امر است یا دیگران ایجاد می‌کنند، اراده پروردگار بر این است که تلافی کند. تلافی پروردگار هم بعضی وقت‌ها اعجاب‌انگیز است!

تلافی دنیایی شهادت ابی عبدالله علیه السلام

من طبق این روایت یقین دارم که زینب کبری علیه السلام دارای علم غیب بود و اگر مثل انبیا و ائمه علیهم السلام عصمت نداشت، علم غیب هم به او عطا نمی‌شد. علم غیب از شئون مقام عصمت است. وقتی کنار بدن ابی عبدالله علیه السلام چشمش به زین‌العابدین علیه السلام روی شتر افتاد، یک مرتبه بدن را رها کرد، رویه‌روی زین‌العابدین علیه السلام آمد و گفت: «مالی اَرَأَكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ» چرا داری جان می‌کنی؟ الان این بیان و گوдал را نگاه نکن، اینجا روزی شهر می‌شود که از تمام دنیا برای زیارت پدرت می‌آیند. در حقیقت، زینب کبری علیه السلام دقیقاً راه‌پیمایی اربعین شما را با هفتاد هشتاد کشور که هر سال هم اضافه می‌شود، می‌دید که گفت: چرا با جانت بازی می‌کنی؟ نگاه به این خاک نکن، این خاک در آینده تا قیامت مهر نماز می‌شود. این تلافی دنیایی شهادت ابی عبدالله علیه السلام، حالا آخرتش را که هیچ‌کس نمی‌داند! هیچ‌کس نمی‌داند که پروردگار با این ۷۲ نفر چه خواهد کرد! واقعاً هیچ‌کس نمی‌داند و در روایاتمان هم مبهوم بیان شده و نمی‌توان درک کرد.

درک عمق مصائب برای انسان

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: بچه به امر الله کشته شد که این یک مصیبت، مشکل، مضيقه، درد و رنج است. بچه را برند و خاک کردند. این پدر و مادر دوباره بچه‌دار شدند و این دفعه



بچه‌شان دختر بود. دختری سالم، خوب و آراسته که بزرگ شد، او را شوهر دادند و دختر هم بچه‌دار شد. بچه‌های دختر هم بزرگ شدند و عروسی کردند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند که هفتاد پیغمبر خدا از نسل این دختر به وجود آمد. حالا خدا این پدر و مادر را در قیامت می‌آورد که بچه‌شان را سر بریدند و هفتاد پیغمبر را هم کنارشان می‌گذارد و می‌گوید: اینها به جای آن پسرتان که خودم گفتم سرش را ببرند. راضی هستید؟ چه کسی راضی نیست؟ اگر ما عمق مصائبی که برایمان ایجاد می‌کنند یا بعضی از مصائبی که به قول قرآن، امتحان الهی است و برای ما پیش می‌آید تا برای خودمان معلوم بشود (نه برای خدا) که بالاخره عبدالله هستیم و توقع رحمت خدا در ما درست است یا با این پیشامد فرار می‌کنیم و می‌گوییم: نه این خدا را خواستیم و نه این دین را خواستیم!

کلیدهایی برای حل مشکلات

الف) احسان به والدین، مهم‌ترین کلید

گاهی مصائب کلاس خود پروردگار مهربان عالم است. این دو پرونده روشن است، اما یک سلسله مشکلات هست که پروردگار کلید حل آن را به دست خودمان داده است و خودش وارد نمی‌شود. خدا می‌گوید مشکل، رنج، مضیقه و سختی داری، این کلیدش است، خودت اقدام کن تا مشکلت برطرف بشود. یکی از کلیدهای مهم پروردگار برای حل بعضی از مشکلات که کلید به او می‌خورد، یعنی قفلی است که این کلیدها به او می‌خورد، احسان به پدر و مادر است. این کلید خیلی مهمی است!

اهمیت به حق الناس در رفتار پیامبر ﷺ

آقایی در محلهٔ ما بود که مغازه‌اش در این بازار دروازه، بازار مولوی به بالا بود. او از اصحاب مسجد محلهٔ ما هم بود. من در آن وقت بچه ده‌دوازده‌ساله بودم. کار این آقا خوب می‌چرخید، اما یکوقت که کار نمی‌چرخید، مثلاً صد تومان (نه صدهزار تومان) یا دویست تا تک تومان جنس عمدۀ خریده بود و فردا که آخر برج بود، باید پول مردم را می‌داد و عجیب هم اصرار داشت که پول مردم را سرو عده بدهد. این خیلی حال خوبی است که از حال یک مؤمن است!



ابوذر می‌گوید: روزی نماز مغرب و عشا را با پیغمبر ﷺ خواندم، چهره رسول خدا ﷺ را بهشت گرفته و ناراحت دیدم، ولی اقتضا نکرد که علت را بپرسم؛ یعنی اصلاً حریم اجازه نداد. وقتی صبح برای نماز آمدم، دیدم پیغمبر ﷺ خیلی شاد است و حالا می‌توانم حرف بزنم، گفتم: آقا دیشب چه شده بود و امروز چه شده است؟ فرمودند: ابوذر! دیشب دو درهم، (نه دو دینار! دو درهم یعنی دو ریال، دینار طلاست و درهم نقره) از حق مردم پیش من بود، من طرفش را ندیدم که به او بدهم و رنج می‌کشیدم. دیشب هم تا وقت نماز شب پلک نزدم که مبادا ملک‌الموت برای بردن من بباید و این دو درهم به گردن من باشد. نشسته بودم تا اگر یک‌وقت اراده خدا تعلق گرفت که امشب شب مردن من باشد، وقتی ملک‌الموت می‌آید، چون خدا به ملک‌الموت گفته بالای سر هر بندۀ مؤمنم که می‌روی، برای جان گرفتنش از او اجازه بگیر؛ بایست، سلام کن و اجازه بگیر. اگر اجازه داد، جانش را بگیر و اگر اجازه نداد، برگرد تا وقتی حاضر شد. من هم بیدار ماندم که اگر ملک‌الموت آمد، بگویم جان مرا نگیر؛ اما امروز قبل از اذانِ بلال، طرف این دو درهم را دیدم، به او دادم و شاد هستم.

ای کاش! این حال در این هفتادمیلیون جمعیت دومرتبه برمی‌گشت؛ تا چهل‌پنجاه‌سال پیش که بود. این خیلی حال مثبتی است!

حکایتی از رعایت حق‌الناس

یک‌وقتی پدرم کسی را به من نشان داد (آن‌وقت من نوجوانی چهارده‌پانزده‌ساله بودم) و گفت: او را نگاه کن، او خیاط خانوادگی ماست و من، پدرم و برادرم به او لباس می‌دهیم که بدوزد. آن‌وقت لباس دوخته نبود و وقتی خیاطها لباس می‌دوختند، تکه‌هایی از بُرش اضافه می‌آمد؛ چون باید برای کت یا شلوار شکل می‌دادند و پارچه‌ها هم مربع و مستطیل بود، تکه‌هایی در این برش‌ها بود، به درد این نمی‌خورد که به کت یا شلوار بزنند و اینها را در یک نخ می‌بستند. پدرم می‌گفت: وقتی می‌رفتیم، این تکه‌ها را به ما می‌داد و می‌گفت که این هم از پارچه‌تان اضافه آمده است؛ اما حرفش تمام نمی‌شد و می‌گفت: این پارچه‌ای که برای من آوردم، وقتی قیچی می‌کردم، خردمندی پشم یا پنبه از لب قیچی



می‌ربخته، آنها را هم راضی باش و بعد پارچهات را بپرس. به او می‌گفتیم آخر ریزه‌ای که می‌ریزد، شاگردت جارو می‌کند و در سطل آشغال می‌ریزد! می‌گفت: می‌دانم؛ اینقدر فقه بلد هستم که این ریزه‌ها ملکیت دارد، پول بهازای آن نیست و هیچ کس نمی‌خرد؛ اما شما که صاحب و مالکش هستی، باید اجازه بدھی و راضی باشی.

اجابت دعای والدین، حتی پس از وفات

این بندۀ خدا در طول سال در همین محله‌ما (خیابان خراسان) وقتی دو روز به چک او مانده بود، اما فروش خوبی نکرده بود و پول مردم حاضر نبود. اهل قرض کردن هم نبود! این را که می‌گوییم، در زندگی تجربه هم بکنید. به میدان خیابان ری، طرف میدان سبزی می‌آمد، آنجا گاراژی بود که من یادم است، سوار اتوبوس می‌شد و سریع به قم، قبرستان حاج شیخ سر پل آهنچی، سر قبر پدر و مادرش می‌رفت، قرآن و دعا می‌خواند، گریه می‌کرد و می‌گفت: بابا، مادر! من دو روز دیگر دویست تومان بدھکار هستم، این را تأمین بکنید؛ بعد به تهران می‌آمد، فردا تأمین می‌شد و پس فردا هم به طلبکار می‌داد. این یکی از کلیدهاست.

ب) نماز، دو مین کلید حل مشکلات

کلید مهم دیگری که خدا به ما داده و گفته مشکل را خودتان حل کنید، من وارد نمی‌شوم، نماز است. مشکل خودتان را با نماز حل کنید؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «وَاسْتَعِنُوا بِالصَّبَرِ وَالصَّلَاةِ». ^۱ «وَاسْتَعِنُوا» یعنی کمک بگیرید و نماز درست و حسابی بخوانید. نماز انرژی است، به شما کمک می‌دهد و مشکلتان را حل می‌کند. ما در شرح حال بسیاری از علمای خودمان مثل ابن‌سینا داریم که وقتی اینها به مشکل علمی‌ای برمی‌خورند، دو رکعت نماز می‌خوانند. کتاب‌های ما خیلی پیچیده است و گاهی برای مطالعه‌کننده دیر حل می‌شود. ابن‌سینا می‌گوید: من گاهی در شب مطالعه می‌کردم، فردا درس داشتم، دانشجو داشتم، اما می‌دیدم مطلب حل نمی‌شود (با اینکه زور علمی‌اش هم



خیلی بود! «روضات الجنات» این را نوشته که برای یکی از مراجع دویست سال پیش ما و در هشت جلد است)، کتاب را می‌بشم و به کتاب می‌گفتم: الآن حل می‌کنم، من در این مشکل نمی‌مانم! به مسجد جامع همدان می‌آدم که نزدیک خانه‌مان بود، دو رکعت نماز می‌خواندم، برمی‌گشتم و کتاب را باز می‌کردم، نور آن نماز گره کار علمی را باز می‌کرد. همیشه که نباید بگوییم خدا! خدا کلیدهایی هم به خودمان داده که مشکلمان را باید با این کلید حل کنیم. پدر و مادرتان زنده هستند؟ مشکل دارید؟ همین امروز بعدازظهر بروید و دست و صورت هر دوی آنها را بیوسید. ما گاهی پدر و مادرها را خیلی از خودمان دلگیر کرده‌ایم که آن دلگیری‌ها مشکل دنبال مشکل ساخته است. فقط بگویید پدر، مادر! شب جمعه است (آنها هم از اولاد خیلی زود گذشتند)، از پروردگار بخواهید که مشکل من حل بشود، حل می‌شود؛ اگر مرده‌اند، سر قبرشان بروید.

جلسه ششم

امیت در قیامت در پرتو

پذیرش حقایق الٰی

باعر قرآن به عنوان وحی الهی

خوشحالی عباد خدا از عبادت

کسانی که باور دارند همهٔ قرآن کریم وحی الهی است و هر حکمی از احکام قرآن بدون اینکه احساس سنگینی کنند، شامل حالشان می‌شود و عمل می‌کنند. عمل نسبتاً مشتاقانه‌ای که به فرمودهٔ حضرت رضا^{علیه السلام}، «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا أَسْتَبَشَرُوا» اینان خوشحال و شاد هستند از اینکه خدا را عبادت می‌کنند و حقوق مالی خودشان را می‌پردازند. عنوان این حقوق مالی هم در قرآن مجید، زکات و خمس و اضافه‌تر از زکات و خمس است که در این آیه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوفِ»^۱ وقتی حکم الهی به‌طرفشان می‌آید، چون‌وچرا و احساس سختی نمی‌کنند. چنین مردمی کتاب خدا را به‌عنوان وحی‌الله باور دارند که باورکردنش هم مشکلی نیست و راه آن خیلی ساده و آسان است. آدم با سه‌چهار دقیقه می‌تواند به کتاب خدا به‌عنوان وحی الهی یقین پیدا بکند و خیلی کلاس و معلم نمی‌خواهد.

آتش جهنم در انتظار منکرین آیات الهی

هزاروپانصد سال است تا الان، با پیشرفت این‌همه علوم و پیداشدن این‌همه دانشگاه، دانشمند و متفکر، قرآن مجید می‌فرماید: اگر در وحی‌بودن این کتاب از جانب پروردگار شک دارید، ده

۱. معارج: ۲۴-۲۵

سوره یا یک سوره مثل آن بسازید یا همه‌اش را بسازید. این سه مسئله در متن قرآن است، بعد خود پروردگار می‌فرماید: اگر نمی‌توانید، خودتان را از جهنم حفظ بکنید؛ چون انکار وحی‌بودن قرآن، شما را اهل جهنم می‌کند. سپس در سوره مبارکه اسراء به پیغمبر ﷺ می‌گوید: به کل جن و انس بگو، نه به هزار نفر و دوهزار نفر، بلکه به هرچه انسان در این کره زمین هست و بعداً می‌آیند و به همه جن‌ها بگو که قدرت دارند: **﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُوْنُ وَالْجِنُّ﴾**^۱ کلمه انس در اینجا یعنی همه از زمان آدم ﷺ تا آخرین نفری که به عنوان انسان آفریده می‌شود، اگر همه انسان‌ها و جن‌ها در یک جا جمع بشوند و عقل‌ها، علم‌ها، قلم‌ها، هنرها، افکار و اندیشه‌هایشان را روی هم بگذارند، «علیٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» که مانند این قرآن را بیاورند، «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» این پاسخ پروردگار است! «لَا يَأْتُونَ» فعل مضارع است؛ یعنی تا قیامت نمی‌توانند یکی مثل قرآن مجید را بیاورند، «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُظُ ظَهِيرًا» اگرچه کل جن و انس پشتونه هم‌دیگر بشوند. «ظَهِيرًا» یعنی پشتیبانی و دلگرمی‌دادن.

عاجز نبودن انسان از دست ساخته‌های دیگران

این دلیل بر اینکه قرآن وحی است. قرآن اگر کار بشر بود، بشرهای دیگر هم می‌توانستند مثل آن را بیاورند؛ چراکه بشر از آوردن کاری مثل کار بشر دیگر عاجز نیست. یک مهندسی می‌گوید من ساختمان چهل طبقه‌ای می‌سازم و یکی روی دستش بلند می‌شود و می‌گوید من صد طبقه می‌سازم؛ یک بشر می‌گوید من هواپیمایی می‌سازم که چهارصد نفر را ببرد و بیاورد و یک نفر دیگر روی دستش بلند شده، هواپیمای دو طبقه ساخته و هزارتا را سوار می‌کند، بار هم بلند می‌کند و این طرف و آن طرف می‌برد. ساختن کاری مثل بشر برای هیچ بشری عاجز نیست؛ ولی ۱۵۰۰ سال است که نصفه یک آیه مانند قرآن مجید ساخته نشده است. معلوم می‌شود که این کار، ویژه پروردگار و وقف حریم مقدس الهی است. این باور کردن قرآن که فکر کنم چهار دقیقه هم از روی ساعت نشد.



شناخت خدا به عنوان خالق هستی

خود خدا را هم اگر آدم بخواهد باور بکند، آن هم دو سه دقیقه بیشتر طول ندارد. شما به یک قاعده فکر کنید که تمام عالم در حرکت است؛ یعنی ما در عالم –چه در جمادات، چه نباتات و چه زنده‌ها– برای نمونه یک موجود ساکن هم نداریم. همین کوهها را می‌بینید، آدم خیال می‌کند که هیچ حرکتی ندارند؛ اما الآن برای دانشمندان ثابت شده که کوهها هم حرکت دارند. قرآن هم ۱۵۰۰ سال پیش فرمود: «وَتَرَى الْجِبالَ تَحَسَّبُهَا جَامِدَةً»^۱ کوهها را که می‌بینید، تصور می‌کنید ساکن هستند، «وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» ولی حرکت ابرمانند دارند.

اعتقاد شیعه به حرکت جوهری عالم

دانشمندان شیعه یک اعتقادی دارند که صدرالمتألهین شیرازی این اعتقاد را بهشدت تقویت کرد و چهارصد سال قبل از انیشتین هم حرفش را زد. کتابی به نام «دو فیلسوف شرق و غرب» هست که افکار انیشتین و صدرالمتألهین را که بیشتر از چهارصد پانصد سال پیش در شیراز، اصفهان و کهک قم بوده، مقایسه کرده است. آدم ماتش می‌برد که ملاصدرا به هرچه که رسیده، انیشتین هم از طریق ریاضی به آن رسیده است. اعتقاد شیعه و مخصوصاً ملاصدرا به «حرکت جوهری» بود و ایشان ثابت هم کرده که تمام عالم در حرکت هستند. شما از هر آدم باسوادی (دکتر، دانشمند، استاد) سؤال بکنید که آیا حرکت استقلالی است، یعنی هر حرکتی برای خودش است که این حرکت را دارد؟ می‌گویند محال است! حرکت محرك می‌خواهد؛ اگر بلندگو بخواهد صدایش درآید، محرك می‌خواهد که برق است؛ کولر اگر بخواهد بچرخد، محرك می‌خواهد که برق است؛ چرخ کارخانه اگر می‌خواهد دوهزارتا بچرخد، محرك می‌خواهد که برق است. هیچ حرکتی در عالم استقلالی نیست و محرك می‌خواهد، محرك کل عالم هم پروردگار است و اصلاً حرکت بی محرك به وجود نمی‌آید. این هم باور کردن خدا که چند دقیقه طول کشید.

۱. نمل: ۸۸.



معرفی محرک از سوی انبیای الهی

البته انسان تا اینجا بیشتر نمی‌رود، یعنی نمی‌تواند جلوتر برود و فقط باورش می‌شود که محرک باید باشد تا حرکت صورت بگیرد. خدا انبیا را برای از اینجا به بعد فرستاده و گفته که به بندگانم بگو: این محرک اسم دارد که «الله»، «رحیم»، «کریم»، «غفور»، «ودود»، «ارحم الراحمنین»، «اکرم الاکرمین»، «رزاق»، «خالق»، «رحمان»، «شاکر» و «شکور» است. انسان می‌تواند تا اینجا را بباید که یقین کند متحرک محرک می‌خواهد. حالا این محرک کیست؟ انبیا معرفی کرده‌اند. آنها از کجا معرفی کرده‌اند؟ آنها هم این محرک را به وسیلهٔ تعلیم خود پروردگار مهربان عالم شناخته‌اند و معرفی کرده‌اند.

زندگی شگفت‌انگیز کرم ابریشم و باور قیامت

باور کردن قیامت هم فقط دو سه دقیقه وقت می‌خواهد. اینهایی که در مازندران و جنوب خراسان تولید ابریشم می‌کنند. من چند رفیق در جنوب خراسان دارم که اصلاً کارشناس تولید ابریشم است. کرم کرم سفیدی است و بهترین غذایی که به او برای تولید ابریشم می‌دهند، امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: دیگر بهتر از این نخ و بالاتر از این نخ در دنیا ساخته نمی‌شود. با اینکه کارخانه‌های عظیمی در دنیا با مواد نفتی و حتی نخ‌های خیلی نازکی تولید نخ می‌کنند که انگار نامرئی است، حضرت می‌فرمایند: بالاترین تولید در نخ برای این کرم است. کرمی اندازه انگشت سبابه انسان با بدنه خیلی نرم که باقتش هم برای لعب دهانش است. آن یک تار نخی را که می‌بافد، از چندهزار نخ نازک تبینده است. کرم بافت را شروع می‌کند و دور خودش هم می‌بندد، یعنی این نخ را دایره‌وار و خیلی منظم تولید می‌کند و پیله می‌شود. خود کرم در پیله گیر می‌کند، چون برای خانه‌ای که می‌سازد، در و پنجره نیست و خودش در آنجا گیر می‌کند. پیله هم بسیار قوی و روزنه‌ها بسته است، در پیله می‌میرد. «می‌میرد» یعنی واقعاً می‌میرد، نه اینکه خوابش می‌برد! دانشمندان می‌گویند: وقتی در پیله مرد، اصلاً آثار حیاتی ندارد و بعد هم در پیله خشک می‌شود. مدتی که می‌گذرد، همین کرم جمع شده، چروکیده و خشک شده شروع به حرکت



می‌کند. اگر پیله را باز نکنند، خودش باز می‌کند، با دو پر و زیباترین نقاشی بیرون می‌آید و پروانه می‌شود. شعرای ایران برای این پروانه صدجرور شعر عاشقانه ساخته‌اند. این همان کرمی است که خشک شد، تقریباً چروکیده شد و اصلاً آثار حیات در او نبود. این‌هم زنده‌شدن یک مرده است.

حالا یک مرده را در قبری بهنام پیله زنده می‌کند و مرده‌ای مثل مرا هم در قبر خاکی زنده می‌کند. اصلاً باورکردن خودش، باورکردن قرآن و قیامتش روی همدیگر ده دقیقه نمی‌شود. مگر اینکه من خیلی آدم بی‌انصاف، متکبر و بی‌وجданی باشم که اینها را هم ببینم و باور نکنم. وقتی من مصرّ بشوم که الان در این حسینیه یک چراغ روشن نیست، دروغ است و کمال بی‌انصافی، بی‌وجدانی، نامردمی و بی‌شرمی است.

خشوع یعنی لذت بردن از عمل به دستورات خداوند

حالا کاری به این مسائل ندارم، همه اینها را گفتم که پروردگار عالم می‌گوید: آن که قرآن من را باور دارد، وقتی به احکام من می‌رسد، مشتاقانه و نه با کسالت و بی‌حصلگی و بی‌میلی انجام می‌دهد، «وَإِنَّهَا لَكِبِرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاسِعِينَ»^۱ باید عمل به احکام من با خشوع همراه باشد؛ یعنی نمازی که می‌خوانی، واقعاً مثل شیرینی باشد که در دهانت می‌گذاری و لذت ببری. خدای پاک، تو یک‌مُشت خاک را به این راحتی راه داده و به زبانت هم اجازه داده که در مقابلش بایستی و بگویی: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را که همین الان در اول سوره حمد، یعنی در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتیم؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یک نصفه آیه بعد از «بِسْمِ اللَّهِ» است و دوباره «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». پشت این دوتا «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، بالفاصله می‌گوید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی بندۀ من، از قیامت ترسی نداشته باش. اگر تو بندۀ من هستی، با رحمانیت و رحیمیت من در قیامت روبه‌رو می‌شوی. چه نگرانی، ترس، دغدغه و اضطرابی داری؟

۱. بقره: ۴۵

محبت ویژه اهل بیت ﷺ به شیعیان

خدمات مرحوم فیض کاشانی به تشیع

مرحوم فیض (علی‌الله مقامه‌الشیریف) یکی از بی‌نظیرترین آخوندهای شیعه است. خدا می‌داند این آخوندهای شیعه بعد از غیبت صغرای امام عصر ﷺ تا الان، برای حفظ فرهنگ الهی چه زحماتی کشیده‌اند! الان هم هستند، به چهارتا گول خورده نگاه نکنید که من همیشه در شب‌های احیا و وقت‌های دیگر دعا‌یشان می‌کنم تا پروردگار بزرگ اینها را هم به جمع ما برگرداند. اینها هم برای ما بوده‌اند و از برادران و خواهران ما هستند. حالا با ماهواره‌ها یا با اشتباه دوتا مثل من می‌گویند مرگ بر آخوند! خبی به اینها نگاه نکنید، اینها موج‌های ردشدنی است؛ ولی این را بدانید که آخوندهای شیعه، آنهایی که واجد شرایط بودند، چه خدمات‌های عظیمی کرده‌اند. همه می‌دانید که کاشان حدود هفت‌ماه گرم است و چهارماه آن از پنجاه درجه بالا می‌رود. من هر سال که به کاشان می‌روم، به محله‌ای می‌روم که فیض زندگی می‌کرده و نزدیک قبرش است. اصلاً از محله‌ای که زندگی می‌کرده، رد می‌شوم و خیلی هم به او علاقه دارم، یعنی عاشقش هستم. بخش عمده‌ای از منبرهایم هم از کتاب‌های ایشان است. فیض در آن گرمای پنج‌شش ماه کاشان که سه‌ماه آن پنجاه درجه بود، در خانه‌ای کاهگلی که کل چیلر، کولر و خنک‌کن آن، یک بادیزن بوده است. ماشین چاپ و آی‌پدها و به‌اصطلاح ابزار الکترونیکی هم نبود. این آدم در آن خانه کاهگلی کتاب نوشته که یک کتابش هم هنوز پر نشده است. اگر آن کتاب‌ها را به سبک الان چاپ کنند که مشغول شدن و چاپ می‌کنند، پانصد جلد می‌شود.

لطف خداوند به مؤمنین

فیض کاشانی در کتاب «شافی» نقل می‌کنند و می‌گوید: حضور امام صادق علی‌الله السلام پر از جمعیت بود که پیرمرد محاسن‌سفید قدخدیده‌ای از در اتاق وارد شد، اما جا نبود که بنشینند. الان یکی وارد می‌شود و جا نیست، همان‌جا دم در می‌نشینند. پیرمرد می‌خواست که دم در و نزدیک کفش‌ها فرود بیاید، امام صادق علی‌الله السلام فرمودند: پیرمرد، از بین جمعیت رد بشو و پیش



خودم بیا. مردم هم راه دادند و پیرمرد درحالی که زارزار گریه می‌کرد، کنار امام صادق علیه السلام آمد. ائمه ما خیلی بامحبت بودند و نظیر نداشتند! اگر ما این چهل ساله محبت به کار می‌گرفتیم، خیلی از مسائل، هم در خانواده‌ها، هم جامعه و هم طبقات بالا پیش نمی‌آمد. ائمه خیلی بامحبت بودند! من محبتی را از امام صادق علیه السلام برایتان بگویم، لذت ببرید و بدانید خدا چقدر به شما لطف کرده که در تلاویو و اسرائیل به دنیا نیامدید؛ چقدر خدا به شما لطف کرده که در جاهای دیگر به دنیا نیامدید! بدانید که خدا سروکار شما را با چه کسانی در این دنیا انداخته است که همین سروکار افتدان تا قیامت ادامه دارد.

لحظه باشکوه احتضار برای مؤمنین

من بالای سر عالمی در همدان رفتم که عالم فرهیخته‌ای بود و شاید شصتسال برای مردم منبر رفته بود. آدم دانشمند، قوى و والاى بود. وقتی سرپا و فعال بود، او را دیده بودم و دیگر وقتی رفتم که احوالش را بپرسم، گفتند در حال رفتن است. فوری به خانه‌اش رفتم، دیدم در رختخواب افتاده و درحال رفتن است، دیگر حرف نمی‌زند و چشم‌هایش را باز نمی‌کند. عالم سیدی هم کنار او نشسته بود که قبل از من آمده بود و گریه می‌کرد. به او گفتتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: مگر نمی‌بینی چه حالی است و این لحظه چه لحظه‌ای هست؟ گفتتم: شما چرا این حرف را می‌زنید؟ این لحظه چه لحظه‌ای است! گفت: این لحظه لحظه سختی نیست؟ گفتتم: نه والله! گفت: سخت نیست؟! گفتتم: نه، سخت نیست! گفت: چرا؟ گفتتم: ایشان چندسال به منبر رفت و مردم را با خدا و اهل بیت علیه السلام آشنا کرد و چقدر اشک برای ابی عبدالله علیه السلام گرفت؟ گفت: شصتسال! گفتتم: شصتسال به دنبال علی و فاطمه و امام حسین علیهم السلام دویده است، الان می‌گویی او را رها می‌کنند و می‌رونند؟ یک دفعه گریه‌اش بند آمد و گفت: من واقعاً بی‌توجه بودم. گفتتم: آخر شما باید به مردم دلگرمی بدهید! ما که پنجاه‌شصتسال، صبح زود، بعدازظهر، شب، محرّم، صفر و ماه رمضان به دنبال اینها دویدیم، آیا ما را دم مُردن رها می‌کنند و می‌رونند، می‌گویند به ما چه؟ تو را به خیر و ما را به سلامت! این درست است؟!



پیرمرد، چرا گریه می‌کنی؟ با محبت، حالا یک رشته از محبت را ببینید؛ حالا محبت اهل‌بیت علیهم السلام که دریاست، نه ساحل و نه عمق دارد.

ارزش همسایگی با اهل‌بیت علیهم السلام

این روایت غیر از روایت پیرمرد است که اشاره کرد، حالا آن را می‌گوییم؛ امام صادق علیه السلام به کارگر خانه فرمودند: در خانه این همسایه دیوار به دیوار را بزن، اگر هست، بگو امام صادق می‌خواهد تو را ببیند. او هم رفت و در زد، صاحب خانه بود. به او گفت که امام صادق علیه السلام می‌خواهد شما را ببینند. گفت: همین الان آدم، جانم فدای امام صادق علیه السلام. خیلی بالدب رو به روی حضرت نشست. امام علیه السلام فرمودند: شنیده‌ام که می‌خواهی خانه‌ات را بفروشی! گفت: بله یابن رسول الله! فرمودند: چرا؟ گفت: آقاجان، یک خرد بدهکار شدم و چرخ نگشتم، دلم نمی‌خواهد دیناری از مال مردم به گردنم باشد. به مستأجری می‌روم، ولی راحت باشم، در قیامت گیر نباشم و مردم نگویند یک شیعه مال مردم را خورد. اگر این را بگویند، من اصلاً تحملش را ندارم! شیعه مال مردم را خورد و بُرد، مگر می‌شود؟ امام علیه السلام فرمودند: چند قیمت گذاشته‌ای؟ گفت: یابن رسول الله! صدهزار درهم که دههزار دینار می‌شود. فرمودند: خانه‌ات صدهزار درهم نمی‌ارزد. گفت: یابن رسول الله! آنها یی که قیمت گذاشته‌اند، بله نمی‌ارزد. فرمودند: چند قیمت گذاشته‌اند؟ گفت: چهل هزار درهم. فرمودند: چرا شصت هزار درهم بالاتر می‌گویی؟ گفت: یابن رسول الله! به خدا قسم، یک لحظه نمی‌خواهم از شما جدا بشوم. شصت هزار درهم به خاطر همسایگی با تو قیمت گذاشته‌ام، و گرنم خانه‌ام چهل هزار درهم می‌ارزد. من شصت هزار درهم گران‌تر گفته‌ام و به مشتری گفته‌ام که این خانه دیوار به دیوار خانه جگرگوشہ زهراست، من اگر مشکل نداشتم که نمی‌رفتم. امام صادق علیه السلام فرمودند: خانه‌ات را به من بفروش. گفت: یابن رسول الله! پول نمی‌خواهم، به نام شما می‌کنم. فرمودند: نه!

آن وقت امام صادق علیه السلام کاغذ و قلم آورند و مبایعه‌نامه را نوشتند. بعد مرد گفت: یابن رسول الله! قیمت را چهل هزار درهم بنویسید. فرمودند: نه، من همان قیمتی که خودت به



اعتبار همسایه خانه گفتی، همان را می‌نویسم. گفت: ما باید مطیع شما باشیم، بنویسید. امام علی^{علیه السلام} نوشتند که جعفر صادق خانه‌ای را از فلانی به صدهزار درهم خرید و پوش هم فوری پرداخت کرد. بعد فرمودند: کیسه را بیاورید و دههزار دینار که صدهزار درهم می‌شود، به او بدهید. وقتی امام صادق علی^{علیه السلام} پول‌ها را دادند، مرد گفت: یابن رسول الله! من مخصوص هستم؟ فرمودند: نخیر، یک سند دیگر هم باید نوشته بشود! دوباره کاغذی آورند و نوشتند: جعفر بن محمد منزل ملکی داشت که به این شخص هبه کرد. فرمودند: این سند خانه‌ات، بلند شو و برو. حال اینها ما را رها می‌کنند؟!

اهل بیت علی^{علیه السلام}، همراه همیشگی شیعه

امام صادق علی^{علیه السلام} به پیرمرد فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله! گریه‌ام برای این است که خمیده و پیر شده‌ام و نزدیک مردنم است، برای بعد از مرگ خودم دغدغه دارم. حالا ما را به غسال خانه می‌برند و می‌شورند، کفن می‌کنند و در قبر می‌اندازند و ما تکوتنهای، بدیخت و بیچاره، گریه‌ام برای این است. امام صادق علی^{علیه السلام} فرمودند: تو با ما نیستی؟ گفت: یابن رسول الله! من گوشت و پوست و خونم با شمامست. فرمودند: چرا برای مُردن دغدغه داری؟ ما که با شما هستیم، در دنیا و قیامت با شما هستیم؛ مگر در قرآن نخوانده‌اید که فرشتگان رحمت در وقت مُردن مردم مؤمن می‌گویند: ﴿نَحْنُ أَوْلَاؤْكُرْبَةِ الْجَيَّاهِ الْأُتْمَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱ ما عاشقان شما هستیم؛ هم در دنیا عاشق شما بودیم، ولی ما را نمی‌دیدیم و هم در آخرت عاشق شما هستیم که آنجا دیگر ما را می‌بینیم. چرا دغدغه دارید؟

شیعه واقعی در امنیت و آرامش

شیعه واقعی آن کسی است که قرآن و قیامت را باور دارد و در انجام اعمال الهیه، اشتیاق و ذوق دارد. او نباید دغدغه داشته باشد، این دغدغه شیطانی است! شما همیشه باید در

۱. فصلت: ۳۱.

آرامش و امنیت باشید. خدا می‌گوید: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبَّتُهُ فَأَذْخُلُوهَا حَالِدِين﴾^۱ امنیت بر شما باد! «سلام» یعنی امنیت؛ شما باید آرامش داشته باشید و این خیلی مهم است که آدم با باورداشتن حقایق و در حد توان خودش، عمل کردن به حقایق باید شاد باشد. این روایت را شنیده‌اید که نه یک کتاب و نه دو کتاب، خیلی از کتاب‌ها نوشته‌ند که برافروختگی چهره ابی عبدالله علیه السلام در گودال سابقه نداشته است؛ یعنی امام در اوج شادی و نشاط بود. چرا؟ چون امام کاملاً حس می‌کند که آنوش محبوب باز است و می‌گوید بیا!
خود بیا که می‌کشم من ناز تو عرش و فرشم جمله پانداز تو

از شافعین روز قیامت

الف) قرآن

این داستان باورداشتن، پذیرفتن و عمل کردن؛ یقین بدانید که این اتصال اتصال طرفینی است و شما که خدا را باور دارید، خدا هم شما را می‌خواهد؛ شما که قیامت را باور دارید، قیامت آباد در انتظارتان است؛ شما که قرآن را باور دارید، در «أصول کافی» آمده که قرآن از قوی‌ترین شفیعان شما در قیامت است: «فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ»؛ نمی‌گوید قرآن فقط شافع است، بلکه می‌گوید «شافع مشفع»، قرآن شفاعت می‌کند و بی‌درنگ خدا شفاعت‌ش را قبول می‌کند.

ب) اهل بیت علیهم السلام

همین شفاعت را اهل بیت علیهم السلام هم دارند. من روایتی را چهارپنج روز پیش خواندم که نصفه کاره خواندم. آن بخش‌هایی را که خواندم، در ارتباط با بحث بود و حالا آن قطعه آخرش را هم امروز برایتان بخوانم. این روایت خیلی ناب است و در ذیل یکی از آیات سوره نبأ آمده است. من هم اولین بارم بود و این روایت را سه‌چهار روز پیش می‌دیدم و تا حالا ندیده بودم. خیلی روایت عالی‌ای است! پنج‌شش مدرک دارد که مهم‌ترین مدرک آن، «نورالثقلین» پنج‌جلدی



است. این کتاب از کتب بسیار بالارزش شیعه است که صاحب «المیزان»، هم به این کتاب نظر خیلی مثبت داشته و هم روایات این کتاب را در بیست جلد تفسیرش نقل کرده است.

آیه می‌گوید: زبان احدي در قیامت برای حرفزدن باز نمی‌شود، **﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾**.^۱ معلوم می‌شود که بعضی از زبان‌ها می‌توانند حرف بزنند. آیه ابتدا به طور مطلق می‌گوید که زبان احدي در قیامت برای حرفزدن باز نمی‌شود. راوی به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! این «مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» چه کسانی هستند که خدا اجازه می‌دهد حرف بزنند؟ فرمودند: ما اهل بیت هستیم. چرا به اینها اجازه ندهند که حرف بزنند؟! اصلاً اجازه حرفزدن برای اینهاست. گفت: یا بن رسول الله! به شما در قیامت اجازه می‌دهند که حرف بزنید، چه می‌گوید؟ فرمودند: سه کلمه می‌گوییم و بیشتر هم نه! یکی اینکه خدا را به بزرگواری می‌ستاییم؛ چون وقتی در دنیا بودیم، با این قرآن، دین، نبوت و توفیقی که برای عمل به ما داد، چقدر لطف و بزرگواری در حق ما کرده است و او را می‌ستاییم. دوم، بعد از پروردگار، کاملاً در زمین محشر به رسولش درود می‌فرستیم که او سعادت دنیا و آخرت ما را تأمین کرد. سوم، این حرف را که می‌گوییم، پروردگار بی‌درنگ قبول می‌کند؛ آن حرف، این است: ما نمی‌شود! ما وقتی می‌گوییم، پروردگار بی‌درنگ قبول می‌کند؛ تمامشان را صدا بزنید، شفاعت شما را در حق شیعه صد درصد می‌پذیرم. شیعه‌ای که امروز شنیدید. خدا، قیامت و قرآن را باور کرده است. کل آن‌هم در هفت دقیقه برایتان گفتم که چطوری می‌شود خدا، قرآن و زنده‌شدن مردگان را باور کرد و به قرآن در حد خودش عمل کرده است؛ البته نه عمل با کسالت، بلکه عمل مشتقانه.

احسان به والدین، حکم الهی

یکی از مسائل الهی در قرآن که امروز روز ششم بحث آن است، احسان به پدر و مادر است. این یک حکم الهی است، **«وَ بَرَّهُمَا حَيَّيْنِ كَانَا أَوْ مَيَّتَيْنِ»** چه زنده یا مرده باشند، به آنها

۱. نبا: ۳۸

احسان کنید. احسان بعد از مرگشان چیست؟ اگر نیستند و نماز قضا دارند، برای آنها نماز بخوانید؛ اگر روزه دارند، روزه بگیرید و اگر خودتان نمی‌توانید، پول بدھید تا بخوانند. خدا این فُرجه را به ما داده که دیگری نماز بخواند، من از پدرت قبول می‌کنم؛ دیگری روزه بگیرد، من از مادرت قبول می‌کنم؛ اگر پول دارید، به مستحق شرعی به نیت آنها کمک بکنید؛ برای ابی عبداللّه علیه السلام گریه می‌کنید، در گریه بگویید: «وَأَرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْانِي صَغِيرًا» خدایا! به دوتایی آنها رحم بکن. این دعایتان را با گریه بر ابی عبداللّه علیه السلام قاتی کنید که بزرخ آنها پر از نور می‌شود. آن وقت دعایتان می‌کنند که حتماً دعای آنها را در حق شما مستجاب می‌کنند؛ اما اگر زنده هستند، اگر مشکلی دارند یا اگر دکتر و دوا می‌خواهند یا دوست دارند به مشهد بروند، دوتا بليت و يك اتاق در هتل برايشان بگير. به ائمه علیهم السلام عرض می‌کنند: وضع پدر و مادر ما خيلي خوب است، می‌فرمایند: ما به خوب بودن وضعشان کار نداريم، شما به آنها احسان کنید. وضعشان خوب است و هفته‌اي يکبار هم می‌توانند به مشهد بروند، تو با خرج خودت به کربلا بفرست. «وَإِنْ كَانَا مُسْتَغْرِيْيِيْنِ» اگرچه جیب خودشان پر است، تو از جیب خودت مایه بگذار. این حکم باید با شوق عمل بشود. چطوری با شوق عمل بشود؟ در سوره اسراء راهنمایی می‌کند که این حکم «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» را چطوری با شوق عمل بکنید.



جلسہ، مقدمہ

والدین، پل بہشت

و جسم فرزندان

پیوند ابدی پدر و مادر با فرزندان

پیغمبر ﷺ، امام باقر و امام صادق علیهم السلام در بحث پدر و مادر می‌فرمایند که حقوق آنها بر فرزند، حتی با مردن قطع نمی‌شود. نسب قابل حذف نیست؛ نه پدر را می‌توان از پدربودن سلب کرد، نه مادر را از مادربودن و نه اولاد را از اولادبودن. این پیوند پیوندی ابدی است و قابل بریدن نیست.

پیوند زن و شوهر، پیوندی قابل بریدن

اما به قول پیغمبر اکرم ﷺ، سایر پیوندها قابل بریدن است. خانم و آقایی که به جدایی اقدام می‌کنند و طلاق واقع می‌شود، آن زن نامحرم می‌شود و می‌تواند بعد از شرایطی که قرآن قرار داده است، دوباره شوهر کند. این مسئله در همه‌جا هم صدق می‌کند. همسران پیغمبر ﷺ یا دیگر انبیاء همسران ابدی نیستند؛ یا کل رابطه با طلاق یا با مرگ قطع می‌شود و چنان‌که در قرآن است، تنها امتیازی که خداوند به پیغمبر ﷺ داد، این است که ازدواج با همسران پیغمبر ﷺ بعد از مرگ او، حرام و ممنوع است.

خیانت دینی همسران نوح و لوح

همسربودن امر ثابتی نیست تا آن منافعی که در زمان همسربودن داشته، با ثبوت شد برقرار بماند. صریحاً در قرآن مجید می‌خوانیم که روز قیامت یا از اول مرگ به این دو زن، یعنی زن



لوط و زن نوح، به هر دو خطاب می‌شود: «وَقَلَّ اذْخُلَا التَّارِعَ التَّالِخِلِينَ»^۱ با همه جهنمی‌ها به جهنم بروید. این زن از حضرت نوح ﷺ بریده کامل است و آن زن از حضرت لوط ﷺ بریده کامل است. قرآن علتش را در یک کلمه می‌گوید: «فَخَانَتَهُمَا» اینها به این دو پیغمبر خیانت کردند. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: ذهنتان در کلمه خیانت به رابطه نامشروع نزود، چراکه آن دو پاک‌دامن بودند. پس معنی لغت خیانت در آیه شریفه چیست؟ حضرت می‌فرمایند: اینها خائن دینی بودند؛ چون معجزه، آیه، دین و دیندار را دیدند، اما قبول نکردند و نپذیرفتند. اتفاق هم می‌افتد و بالاخره همه می‌گویند، همه هم درست می‌گویند که پروردگار عالم انسان را در انتخابش آزاد آفریده است؛ یکی دین و یکی کفر را انتخاب می‌کند، یکی خوبی‌ها و یکی بدی‌ها را انتخاب می‌کند. حالا این دو نفر هم مثل بقیه انتخابگرهایی هستند که انتخابشان خوب نبوده است. شوهر یکی از آنها، اوّلین پیغمبر اولوالعزم بود؛ اما این سرمایه را غنیمت ندانست و عطای عظیمی را که خدا به این زن کرد، آن هم شوهری مثل حضرت نوح ﷺ را برگرداند. در حقیقت، عملاً گفت شوهرم است، ولی نبوت و دینش را نمی‌خواهم. انبیا خیلی هم رحیم بودند و این‌جور نبود که در یک برخورد از قدرت معنوی یا اجتماعی‌شان استفاده کنند و بیرون‌شان کنند. عاطفة آنها خیلی شدید بود!

حیا جزئی از ایمان

نمی‌دانم این مسئله را می‌دانید یا شنیده‌اید، در متن قرآن مجید است که وقتی فرشتگان الهی وارد منزل ابراهیم ﷺ شدند، البته نه به صورت اصلی‌شان. پروردگار این توانمندی را به فرشتگان داده بود که «يَسْكُلُ بِإِشْكَالٍ مُّخْتَلِفَةٍ» هستند و می‌توانستند به هر صورتی ظهور بکنند؛ مثلاً به صورت انسان. در سوره مریم هم خوانده‌اید که این دختر اصلاً با مرد نامحرمی هم‌زبان نشده و در گوشۀ خلوتی از معبد درحال عبادت بود. «قَمَّلَ لَهَا بَشَّأً»^۲ جبرئیل را



۱. تحریم: ۱۰.

۲. مریم: ۱۷.

جلسه هفتم / والدین، پل بهشت و جهنم فرزندان

به صورت یک مرد دید که مریم ﷺ نکان خورد و گفت: من به خدا پناه می‌برم! مرد غریبه‌ای تا حالا با من روبرو نشده است، تو چه کسی هستی؟ در واقع، مریم ﷺ ترسید.

این ترس در خیلی از جنس زن‌ها هم در کره زمین ریخته و به جای آن ترس زیبا و خوف مثبت، شوق و ذوق منفی آمده است. اینها دوست دارند که با مرد غریبیه روبرو بشوند، حرف بزنند، بگویند و بخندند؛ ولی زنان و دخترانی که از ایمان درست برخوردار بودند، این حیا در آنها قوی بود. روایت خیلی جالبی در جلد دوم «اصول کافی» است که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «الْحَيَاةُ مِنَ الْإِيمَانِ». جالب اینکه پیغمبر ﷺ علی می‌گویند خانمی که حیا ندارد، دین ندارد. روایت در منبع معمولی نیست و اصلاً پیکرۀ این روایت نشان می‌دهد که ساختگی نیست.

روایات ساختگی در دستگاه سقیفه

روایات ساختگی برای دستگاه حدیث‌سازی بنی‌امیه و بنی‌عباس و ماشین تولید روایت سقیفه است. اوّلین کسی هم که روایت دروغ ساخت (پیش از او سابقه نداشت) و جاده بعد از او باز شد، شاه اوّل دستگاه سقیفه بود. کسی او را خلیفه نکرده بود که خلیفه بگوییم! علمای بزرگ اهل سنت خیلی کتاب نوشته‌اند، من کتاب‌های عمدۀ آنها را دارم و دیده‌ام که در شرح حال سقیفه به عنوان شورای حل و عقد مؤمنین به طور مفصل وارد شده‌اند. البته خود این هم دروغ خیلی آشکاری است. ملت اسلام در کجای آن شورا حضور داشتند؟ چهره‌های معروف مدینه در آن شورا نبودند؛ ابن‌عباس، سلمان، مقداد، عمار و ابوذر نبود. حتی امیر المؤمنین علیه السلام هم نبودند. اینهایی که به عنوان حل و عقد جمع شدند، یعنی تصمیم‌گیری برای امت تا روز قیامت؛ اما اصلی کاری‌ها در این شورا نبودند. این حل و عقد به چه دلیل شرعی و عقلی، شورای درستی بوده است؟ ولی حالا آن را جا اندخته‌اند.

تصرف فدک توسط حکومت سقیفه

وقتی به وجود مقدس صدیقه کبری ﷺ خبر دادند که کارگران کشاورز فدک را بیرون کردند و فدک به تصرف حکومت همین شورا درآمد. اگر به ما بگویند که این فدک جزء غنائم جنگی

در جنگ خیر بوده، حق همه مسلمان‌هاست و نباید در دست یک نفر باشد؛ یعنی درآمدش باید بین مسلمان‌ها تقسیم شود و در بیت‌المال برود. البته نه اینکه حالا خردخراوه به نفرات بدھند، بلکه باید جاده، پل و حمام بسازند یا کارهای دیگر بکنند. ما طبق صریح قرآن جواب می‌دهیم: آن بخشی از فدک که دست دختر پیغمبر ﷺ بود، «فی» بوده و نه غنیمت؛ مثل اینکه کلمه خمس با زکات فرق دارد. «فی»، «خرج» و «غنیمت»، سه لغت هستند.

ما در «نهج‌البلاغه» می‌بینیم که امیرالمؤمنین علیه السلام با خط خودشان به مالک نوشتند: مالک! الان که تو را به مصر می‌فرستم، وقتی وارد این استان پهناور آباد بزرگ شدی، چهار کار مهم را باید انجام بدھی. این وظیفه شخص مالک است! بعد حضرت برای تمام ادارات دولتی دستورالعملی نوشتند که دادگستری چه بشود، کشاورزی چه بشود، صنعت چه بشود، تجارت چه بشود، ارش ارزش چگونه باشد. هنوز نظیر این عهدنامه و قوانینی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای یک مملکت تعییه کردند، در دنیا وجود ندارد و اصلاً نیست.

گسترهٔ تشیع در جهان

من یکوقت در شهر هامبورگ آلمان با همین لباسم از کنار پارکی عبور می‌کرم که یک مرتبه یک جوان چشم زاغ آلمانی جلو آمد، با زبان آلمانی سلام کرد و به من احترام کرد. بعد به آن بزرگواری که با من هم‌سفر بود و خیلی به زبان آلمانی مسلط بود، گفت: این آقا اهل ایران است؟ گفت: بله! گفت: شیعهٔ دوازده‌امامی است؟ گفت: بله! گفت: از ایشان پرسید آیا می‌تواند نیم‌ساعت یا یک‌ساعت به پارک بیاید، روی این صندلی‌ها یا نیمکت‌های پارک بشینیم و با هم صحبت کنیم؟ ایشان به من گفت: این آقا چنین تقاضایی دارد. گفتم: بله، بگو می‌آییم! عکس ما هم در مجلات آلمان چاپ شد و بعد از اینکه چاپ شد، یک نمونه هم به من داد و من با خودم به ایران آوردم. معلوم می‌شد خبرنگاری که در پارک آمد و از ما دو تا عکس گرفت، او را می‌شناخت.

با هم نشستیم، خیلی آدم باوقار آرامی بود! روح وحشی‌گری اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها قوی‌تر از روح آرامش آنهاست؛ اما این آدم آرام، باوقار و بالدبی بود و محاسن هم داشت. بعد ما را به



خانه‌شان برد. خانم او یک خانم سیاه آفریقایی بود، دو بچه هم داشت که این دو بچه سیاه و سفید بودند؛ یعنی رنگشان قاتی بود و یک بخش رنگ برای پدر، یک بخش رنگ برای مادر بود. کار پروردگار هم خاص است و بلد است چه کار کند. مرد آلمانی به من گفت: من شیعه دوازده‌امامی هستم و این خانم هم شیعه دوازده‌امامی است. من از حالا این دو بچه چهارساله و شش‌ساله را شیعه اهل بیت علیهم السلام می‌سازم. حجت خدا در قیامت بر همه تمام است!

وجود مشکلات اقتصادی در کشور

کسی که در ایران زندگی می‌کند، با این‌همه مشکلات که خود دولت و رهبری می‌گویند خیلی مشکل داریم و مردم هم در مصاحبه‌ها می‌گویند در این کشور مشکل داریم. حالا با جمع این مشکلات در این کشور، زن و شوهری با بچه‌هایشان به‌خاطر فشاری که می‌کشنند؛ البته همه ما هم زیر فشار هستیم، نه اینکه من جدای از شما باشم. آن ورقه‌هایی که برای عوارض شهرداری در خانه شما می‌آید و هر سال هم گران‌تر می‌شود، برای ما هم می‌آید؛ پول آب و برق و گاز گران برای ما هم می‌آید و گاهی خیلی عجیب و غریب هم می‌آید؛ مثلاً چندوقت پیش یک ورقه آب هفت‌صد‌هزار تومانی برای ما آمد، ورقه‌های قبلی را که برای سه‌چهار دوره بود، به اداره آب بردیم و گفتیم که این آب منزل ما ماهی پنجاه‌شصت‌هزار تومان بوده و الان هفت‌صد‌هزار تومان شده است. خیلی با محبت گفتند: حاج آقا نوشته‌اند و دیگر نمی‌شود کاری کرد!

همه ما الان در مشکل هستیم و بولهای مختلفی را غیرمستقیم هم از همه ما می‌گیرند؛ مثلاً از کارخانه‌دار دست اول، ارزش افزوده می‌گیرند و مغازه‌داری هم که به آن می‌فروشد، یک ارزش افزوده به دولت می‌دهد. این یک ارزش افزوده از خریدار دست اول می‌گیرد و خریدار دست اول که جنس را پخش می‌کند، یک ارزش افزوده از سومی می‌گیرد. وقتی نوبت من و شما می‌آید، ما باید چهاربرابر ارزش افزوده را پردازیم؛ چون می‌گوید کارخانه‌دار و فروشنده این را گرفته، از من هم گرفته‌اند و من هم باید از تو بگیرم.

دل هر میز را که بشکافی اسکناسی در میان بینی



می‌گوییم این پول برای من سنگین است، چه کار بکنم؟ می‌گوید: خفه شو! «بِالْعَشِيٍّ وَالْإِكْارِ» هم صبح دهانت را بیند و هم شب پول را بده. سنگین یا سبک است، به من چه! امسال کاسبی نکردی، دهمیلیون مالیات توست؛ می‌دهی که داده‌ای، و گرنه خروجت ممنوع است. یک خرد هم طول بکشد، مأمور می‌آید و دستبند می‌زند، به زندان برو! به من چه که کاسبی نکردی.

سفراش امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک در تجارت

امیرالمؤمنین علیه السلام در بحث تجارت به مالک می‌گویند: مالک! در سالی که برای مردم سال نیار است، مالیات از مردم نگیر؛ حرام است! سال نیار است و کاسبی نشده، رکود بوده و خرید و فروش نشده است. از کشاورزها و دامدارها در سالی که باران و برف نبوده و آب نبوده، دو هکتار گندم کاشته و باید صد خروار برداشت کند؛ اما گندمها تنگ درآمده، خوب نشده و به اندازه نان زن و بچه‌اش گندم درآمده است. این زکات ندارد و حرام است، مأمورت را به سراغش نفرست. اگر اسلام عمل بشود، همه‌جا بهشت می‌شود و همه آرام زندگی می‌کنند! اگر اسلام عمل بشود، وقتی آدم از خانه بیرون می‌آید، کل این مردم را در حالت اوقات تلخی نمی‌بیند. چرا چهره‌ها شاد نیست؟ مگر خدا ما را برای غم و غصه آفریده است؟ مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید: «فَإِمَّا يَأْتِنَكُمْ مِّنْهُ دِيْنٌ فَقَنْتَبِعْ هُدَىٰ فَلَا تَنْعُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرُّونَ»^۱ من شما را برای غصه‌خوردن و ترسیدن نیافریده‌ام؟

مسئولیت‌های حاکم از نگاه امیرمؤمنان علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک می‌گویند که مسئولیت مستقیم چهار کار با توست:

الف) جمع آوری مالیات

«جَبَائِيَّةَ حَرَاجِهَا» جمع کردن مالیات کسب و کار، اما به شرطی که چرخ زندگی و اقتصاد کاسب‌ها و تاجرها بچرخد. اگر رکود بود، نمی‌توانی مالیات بگیری! اگر مالیات نگیریم، چه کار



بکنیم؟ نباید که پول حرام بگیریم! یک سال که رکود است، پروژه‌های گران قیمت ساختمانی و جاده‌سازی را به نفع مردم تعطیل بکنید، دوباره خدا لطف می‌کند و چرخ راه می‌افتد.

ب) ساخت‌وساز فرهنگی

«وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلَهَا» فرهنگی را برای مردم بساز؛ مدرسه، جلسه، حسینیه یا مسجد است که مردم با صلاحیت و خوبی بار بیایند.

ج) آبادسازی شهر و روستاها

«وَ عِمَارَةً بِلَادِهَا» تمام شهرها، بخش‌ها و دهات‌ها را که مردم در آن زندگی می‌کنند، آباد کن؛ جاده بکش، پل بزن، باغ درست کن، حمام بساز، شهرها را تمیز کن. بچه‌هایی که از دین خبر ندارند، فکر می‌کنند که قوانین شهرسازی و زیباسازی برای اروپاست و آنها برای ما هدیه داده‌اند که شهرهایتان را این‌جوری بسازید تا آباد باشد. این حرف برای پانزده قرن قبل است که امیرالمؤمنین علیه السلام به استاندارش وظیفه واجب کرده تا شهرها، دهات‌ها، بخش‌ها و مرکز مردمنشین را آباد کند.

د) آماده‌باش در برابر حمله دشمن

«وَ جِهَادَ عَدُوَّهَا» آمادگی داشته باش، چون ما مسلمان‌ها همیشه دشمن داریم. آماده باش تا اگر دشمن حمله کرد، با کمک مردمی که تو را می‌خواهند، جهاد کنی. اگر تو را نخواهند که حرفت را گوش نمی‌دهند! تو این کارها را بکن، مردم برایت جان می‌دهند، سر دشمن را به سنگ می‌کوبند و از ذهن دشمن برای همیشه می‌رود که ظلم نکند. ما با این‌همه مشکلات، اگر بخواهیم بی‌دین بشویم و با زن و بچه‌مان از خدا، پیغمبر علیه السلام و ائمه علیهم السلام قطع کنیم، فردای قیامت این آلمانی با زن و دو بچه‌اش را (تقریباً ۳۵-۳۶ سال) از ملاقات من با او گذشته است و حتماً الان بچه‌هایش زن و بچه دارند) می‌آورد و به رخ ما می‌کشد که اینها در مملکت کفر به این خوبی شیعه شدند و تو برای خاطر یک مشکل اقتصادی یا اینکه به دوتا اداره رفته‌ای و تحويلت نگرفته‌اند یا سر تو داد کشیده‌اند، برای چه دین مرا رها کردی؟

هنرمندی پیغمبر اسلام ﷺ در ساخت امیرالمؤمنین علیه السلام

به آن مرد آلمانی گفتیم: جناب! انقلاب ایران که مثلاً تازه پیروز شده، آیا اخبار انقلاب تو را شیعه کرد؟ گفت: نه! پس چه شد که شیعه شدی؟ گفت: من یکبار کتابی را در کتابخانه دیدم، اسمش را که به آلمانی ترجمه کرده بودند، به زبان ما آلمانی‌ها، «راه درست سخن‌گویی» می‌شد؛ عربی آن، «نهج‌البلاغه» می‌شود. «نهج» یعنی جاده و «بلاغت» یعنی گویایی روان و درست.

گفت: ما هم تا حالا این کتاب را ندیده بودیم و گفتیم که این گفتن خوب را یاد می‌دهد، برداریم و بخوانیم تا ما هم گویایی خوب پیدا کنیم. آدم و فهرستش را دیدم، یکجا در فهرست نوشته بود: «پیمان علی بن ابی طالب علیه السلام با مالک‌اشتر نخعی». این عهدنامه را طبق آن شماره صفحه آوردم و تا آخر خواندم، حس کردم که دینم باطل و روشم ناحق است و من در این دنیا حرام می‌شوم! به سراغ این رفتم که علی چه کسی است؟ او کیست که ۱۵۰۰ سال پیش همه تراوشتات فکری‌اش در رأس همه معارف و علوم انسانی است! او کیست و در کجا درس خوانده است؟ ما به دنبال زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و دیدم تازه علی بن ابی طالب علیه السلام ساخته شده پیغمبر اسلام ﷺ است! او دیگر کیست که این قدر هنر داشته و علی علیه السلام را ساخته است؟!

امیرالمؤمنان علیه السلام، فرزند معنوی پیامبر اکرم ﷺ

بحث ما راجع به پدر و مادر است، پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبُوا هَذِهِ الْأَمَّةِ» امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خودش از وجود پیغمبر ﷺ احساس پدری می‌کرد؛ یعنی خودش را فرزند معنوی پیغمبر ﷺ می‌دانستند. آنچه این پدر به این فرزند انتقال داده، صد درصد گرفته و این پسر با همه وجود رضایت پیغمبر ﷺ بوده است. احترامی که امیرالمؤمنین علیه السلام، فرزند معنوی پیغمبر ﷺ، به پیغمبر ﷺ گذاشته‌اند، هیچ اولادی در این دنیا به پدرش این‌جوری احترام نکرده است. مطلب هم در جلد دوم «اصول کافی» است و در کتاب زیر دست‌وپا‌افتاده‌ای نیست. این کتاب ۱۲۰۰ سال پیش و در غیبت صغیر



نوشته شده، یعنی صاحب کتاب نزدیک خود چشم بوده و زمانش چهل پنجماه سال با امام عسکری علیه السلام فرق می کرده و روایات را از چشم گرفته است؛ نه اینکه چشم دو قرن راه افتاده و ممکن است در آب آن دستکاری شده، از آنها گرفته باشد که ما را به زحمت بیندازد تا تحلیل بکنیم و ببینیم این روایت درست است یا نه! اخباریون بزرگ شیعه می گویند: ما درباره روایات «اصول کافی» اصلاً نظر منفی نداریم، روی روایات هم فتوای فقهی می دهیم و بررسی هم نمی کنیم. البته اصولیون می گویند: ما بررسی هم داریم. بحث هم در این باره شده که حق با کدامیک از این دو طرف هست. در هر صورت، حدّ كتاب برای اصولیون و اخباریون شیعه، حدّ خیلی بالای است.

خداؤند، معلم قرآن پیغمبر ﷺ

این مطلب را از قرآن بگوییم که خیلی وقت پیش دیدم؛ فکر می کنم روایتش از حضرت رضا علیه السلام باشد که آیه را توضیح می دهد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی رحمت گسترده فرآگیر، «الرَّحْمَنُ * عَلَمُ الْقُرْآنَ»^۱ پس انسان در این وسط کجا رفت؟ بعد می گوید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَمَهُ الْبَيَانَ»^۲ این قرآن را به چه کسی یاد داده، این وسط که انسان حذف است! در آیه بعد می گوید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ».

«الرَّحْمَنُ * عَلَمُ الْقُرْآنَ» شاگردی که خدا قرآن را به او تعلیم داده و او تعلیم گرفته، کیست؟ معلم «الرَّحْمَن» است، اما «متعلم» کیست؟ خدا قرآن را مستقیم به چه کسی یاد داده است؟ «متعلم» پیغمبر اسلام ﷺ است. خداوند مصالح صد درصد کاملی برای ساختن انسان‌ها به پیغمبر ﷺ داد؛ اما پیغمبر ﷺ «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». فاعل «خَلَقَ» در اینجا به تأویل حضرت رضا علیه السلام، پیغمبر ﷺ است. در قرآن می گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳ خالق به معنای

۱. رحمن: ۲-۱.

۲. رحمن: ۴-۳.

۳. مؤمنون: ۱۴.



نظام‌دهنده است، نه به معنای بوجود‌آورنده و ابداع. «عَلَمُ الْقُرْآنَ» ما قرآن را به پیغمبر ﷺ تعلیم دادیم و پیغمبر ﷺ با این قرآن، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» علی ﷺ، یعنی انسان کامل را بوجود آورد.

امیرالمؤمنین علی، تربیت شده پیامبر ﷺ

حالا پیغمبر ﷺ می‌گویند: من پدر امت هستم و یکی از فرزندان این امت هم امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. پدر بودن معنوی پیغمبر ﷺ شامل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌شود و ایشان تربیت شده آفریده شده و خلقت شده پیغمبر اسلام است. خدا رحمت فراگیر قرآن را به پیغمبر ﷺ تعلیم داد و پیغمبر ﷺ با این قرآن، علی علیه السلام را ساخت که توضیح حضرت رضا علیه السلام از آیات «آل الرّحْمَن» است.

رسالت ویژه پیامبر ﷺ برای تربیت علی علیه السلام

یک روایت هم دیدم که خیلی شگفت‌زده شدم و برایم عجیب بود. بعضی از روایات، آدمی را که پنجاه‌سال در روایات است، در بُهتی فرو می‌برد که از آن درنمی‌آید! پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «أَرْسَلْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَةً» خدا به من برای کل انسان‌ها تا روز قیامت وظيفة نبوت داد، «وَ أَرْسَلْتُ إِلَى عَلَيْهِ الْخَاصَّةَ» و به من گفت هرچه نیروی پیغمبری داری، برای علی علیه السلام هم ویژه فرستادم. علی علیه السلام جزء عموم نیست، ما جزء عموم هستیم. آن وقت احترام این فرزند معنوی، یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به پیغمبر ﷺ ببینید که تا چه حد است! پدر و مادر یعنی چه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نقل «أصول کافی» می‌گوید: «أَنَا عَبْدٌ» من فرزندش هستم. او کجا و من کجا! من بندگان پیغمبر ﷺ هستم.

پدر و مادر، بهشت و جهنم فرزندان

یک روایت هم راجع به پدر و مادر بخوانم که روایت غوغایی است! شخصی از محضر مبارک رسول خدا علیه السلام سؤال می‌کند: یار رسول الله! «مَا حَقُّ الْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ» حق پدر و



جلسه هفتم / والدین، پل بهشت و جهنم فرزندان

مادر بر عهده اولاد چیست؟ به خدا اصلاً قلب را می‌خواهد از جا بگندا! پیغمبر ﷺ فرمودند: «همما جَنَّتُكَ وَ نَارُكَ» پدر و مادرت یا بهشت تو هستند یا جهنم، سومی هم ندارد. مواظب باش که با نرdban وجود پدر و مادرت می‌توانی به بهشت بروی و با سرسره وجود پدر و مادرت می‌توانی به ته جهنم بروی؛ بدان که با چه کسانی روبرو هستی!



جلسه هشتم

راہکارگر قاری‌های بشر

در قرآن و روایات

پیوند با اهل ذکر، عامل نجات انسان از جهل

مسئله مهمی در آیات قرآن، بخشی از سوره‌ها و روایات اهل بیت^{علیهم السلام} مطرح است که اگر آن آیات و روایات تحت عنوان عوامل نجات تنظیم بشود، کتابی جالب، استوار، محکم و یک چشمۀ زلال و پاک می‌شود. هر کدام از این عوامل نجات در جایی و گرفتاری خاصی سبب نجات است. البته بر ما لازم است که مردم را با این عوامل نجات و اینکه در چه مشکلی باید کدام را به کار گرفت، آشنا کنیم؛ چون اغلب مردم به زبان عربی و دقایق این زبان آگاه نیستند، برای آنها سخت است که بتوانند این عوامل نجات را از آیات یا روایات پیدا بکنند. همچنین همیشه هم به جلسات علمی دسترسی ندارند.

جهل انسان، مشکل اصلی

یک مشکل انسان، جهل اوست؛ کاری را می‌خواهی بکنی و نمی‌دانی از چه راهی وارد بشوی و چه عاملی برای نجات تو قرار داده شده است. اگر بخواهی به خودت دلگرم باشی و بگویی حل می‌کنی، جهل کلید حل نیست و به مشکل اضافه می‌کند. پروردگار عالم می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الْذِكْرِ»^۱ اهل ذکر یعنی دانایان راه و بینایان، از آنها پرس که راه حشر را به شما می‌گویند؛ چون آنها می‌دانند. اهل ذکر یعنی آنها یکی که می‌دانند، اما شما که دچار مشکل جهل نسبت به این مسئله هستی، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» هستی و نمی‌دانی. من هم عیبی به تو

۱. نحل: ۴۳.

نمی‌گیرم که نمی‌دانی، این «نمی‌دانم» برای همه مردم دنیاست. همه علم پیش یک‌نفر نیست و علم بین انبیای خدا، ائمه طاهرین^{علیهم السلام}، اولیای الهی و عالمان ربانی پخش است.

عالمان ربانی در گروه «لا تعلمون»

عدد ندانستنی‌های انسان، عدد بی‌نهایت

منهای انبیا و ائمه، بقیه عالمان تا قیامت جزء گروه «لَا تَعْلَمُون» هستند. عالمان هم خیلی از چیزها را نمی‌دانند و تواضع آنها اقتضا می‌کند که وقتی سؤالی از آنها می‌شود، می‌گویند «نمی‌دانم»، فردا مراجعه کنید! یکبار سؤالی داشتم و خودم نمی‌دانستم، خدمت مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی رسیدم. ما دهبار باید به مردم بگوییم «نمی‌دانیم»؛ چون نمی‌دانیم. یکبار هم باید بگوییم «می‌دانیم»؛ چون می‌دانیم. آن زمان هم ایشان تقریباً تک‌مرجع شده بود؛ مراجع قبلى از دنیا رفته و ایشان تک افتاده بودند. من به منزلشان رفتم، گفتند که ایشان در اتاق هستند، شما به اتاق بیایید. آیت‌الله العظمی صافی که دامادشان هستند، کنار تخت نشسته بودند و خیلی به من محبت کردند. من سؤالم را مطرح کردم و گفتم: حکم الهی و شرعی این مطلب را نمی‌دانم. آدم باید جرئت داشته باشد و بگوید «نمی‌دانم»! این جرئت جرئت مثبتی است؛ آخر بعضی‌ها نمی‌گویند «نمی‌دانیم» که خودشان را از تکوتا نیندازند و فکر می‌کنند اگر بگویند «نمی‌دانیم»، به شخصیت و عظمت اجتماعی‌شان لطمه می‌خورد. عدد ندانستنی‌های ما یک و ندانستنی‌های ما هم عدد بی‌نهایت است.

ادب عجیب آیت‌الله گلپایگانی به علمای گذشته

ایشان فرمودند: مطلب را مطرح کن. آن وقت نودساله بودند و از ده‌سالگی که درس را شروع کرده بودند، هشتادسال در علم و علوم دینی شنا کرده بودند. من مسئله را مطرح کردم، فرمودند: نمی‌دانم! بعد به آقای صافی گفتند: شما می‌دانی؟ ایشان هم خیلی حاضر در فقه است، عرض کردند که اگر اجازه بدھید، فلان کتاب را بیاورم که حل این مسئله به احتمال قوی در آن کتاب هست. فرمودند: بیاور و به خودم بده. آن کتاب را ورق زدن،



محل مسئله را آوردن و فرمودند: مطلب این است، اما نگفتند نظر خودم هم این است.
احترام به گذشتگان ایشان خیلی قوی بود و فرمودند بزرگان دین این جور فرمودند.
ایشان ادب عجیبی نسبت به علمای گذشته داشتند. حالا کسی در قم بود که او را
می‌شناختم، واقعاً دریای علم بود و اگر اسمی هم از او بیاورم، هیچ‌کدام از شما نمی‌شناسید؛
چون پروردگار مانند او را نیاورد. هر وقت یکی مسئله بسیار مشکلی را از او می‌پرسید،
می‌گفت نظرم این است؛ اما همان مسئله را که پیش آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی می‌بردند،
می‌فرمودند: نظر فقهای شیعه این است، درحالی که نظر خودش بود و نمی‌گفت من.

منیت انسان، مانع تابش نور از عالم ملکوت

شما «من» نگو، همه درها را باز می‌کنند؛ اما شما بگو «من»، درها اتوماتیک بسته
می‌شود. به ما هم یاد داده‌اند که نگوییم «من» و خیلی هم زیبا یاد داده‌اند: «مَوْلَائِيْ يا
مَوْلَائِ آنَّتُ الْمُؤْلَى وَآنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمُؤْلَى، مَوْلَائِيْ يا مَوْلَائِ آنَّتُ الْمَالِكُ
وَآنَا الْمَمْلُوكُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ، مَوْلَائِيْ يا مَوْلَائِ آنَّتُ الْعَزِيزُ وَآنَا الدَّلِيلُ وَ
هَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ، مَوْلَائِيْ يا مَوْلَائِ آنَّتُ الْحَقُّ وَآنَا الْمَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلَّا
الْحَقُّ». این عادت در مردم هست که حتی به بچه‌ها و همسرشان می‌گویند چیزی که
«من» می‌گوییم، و لا غیر! وقتی سایه «من» بر روی آدم بیفتند، دیگر نوری از عالم ملکوت
به آدم نمی‌تابد. بین ما و نورالله نباید فاصله باشد! دعاهای عجیبی در این زمینه داریم؛ مثلاً
دعایی هست که بعضی‌ها در قنوت می‌خوانند: «اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ» خدایا قیافه
دارم، زبان و صدای خوبی دارم، زن و بچه خوبی دارم، مغازه خوبی دارم؛ هرچه نعمت
پیش من است، از توست و کار خودم نیست؛ اما قارون می‌گفت: از خودم است!

حکایت قارون و منیت او

وقتی موسی بن عمران علیه السلام با زبان محبت موعظه و نصیحتش کرد، قرآن در سوره قصص
می‌گوید: مؤمنین آن زمان هم خیلی خوب با او حرف زدند و او را چند نصیحت کردند:

نصیحت اول

«وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۱ ببین خدا چقدر به تو نیکی کرده و پول حلال به تو داده است؛ چون اگر پوش حرام بود، مؤمنین به او «أَحْسَنْ» نمی‌گفتند، بلکه می‌گفتند: حق مردم را غارت کردی و بردی، تقلب کردی، دسیسه چیدی و سندسازی کردی؛ پول مردم را پس بده حرام خور! آنها می‌دانستند که او حرام خور نیست. من احوالات قارون را دنبال کرده‌ام؛ او ۲۵ سال مدیر جلسه دینی بوده و در زمان موسی علیه السلام هم هیئت‌گردان بوده، خودش هم ۲۵ سال به شرکت‌کنندگان در هیئت تورات درس می‌داده است؛ ولی وقتی آدم اشتباه بکند، اشتباه کرده و همه معنویت را از دست می‌دهد. این یک نصیحت که مؤمنین کردنده و به او گفتند: «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ».

نصیحت دوم

«وَابْتَغِ فِيمَا آتاكَ اللَّهُ الدَّارُ الْآخِرَةِ» با این پولی که خدا به تو داده، می‌توانی آخرت برای خودت را بخری.

نصیحت سوم

«وَلَا تَنْسَ نَصِيبِكَ مِنَ الدُّنْيَا» از حق خودت هم نمی‌خواهد چشم بپوشی و خیلی آدم عابد و زاهدی بشوی؛ چون پروردگار اجازه چهار نوع استفاده (مسکن، مركب، ملبس و مطعم) را از این ثروت داده که به تو عطا کرده است. به تو اجازه داده که خانه‌ای از این ثروت در حد شان خودت بخری و یک مركب داشته باشی؛ حالا شان تو قاطر، الاغ، اسب یا شتر است، بالاخره خودت می‌فهمی که شانت چیست! همچنین به تو اجازه داده که لباس و غذایی از این ثروت تهیه کنی. آدم در گیرودار این مسائل هم اولاددار می‌شود و وقت زن‌گرفتن پسر یا شوهردادن دختر می‌شود، پروردگار اجازه داده است که با محبت خرج بچه‌هایت هم بکن.



مؤمنین با دلسوزی نصیحتش کردند و خود موسی بن عمران علیه السلام هم (انبیا زیباترین و بامحبت‌ترین زبان را داشتند)، نصیحتش کردند، اما جواب همه را این جوری داد: این ثروتی که من دارم، «أُوتَيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»^۱ برای فهم و دانایی و علم خودم است و به خدا کاری ندارد. سایه شوم «من» روی قارون افتاد و عاقبتش هم آن شد که می‌دانید. در همان سوره قصص می‌فرماید: «فَخَسَقَتَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» خسف یک عذاب الهی است؛ به زمین گفتم که دهانت را باز کن، قارون و خانه پر از ثروتش را جلوی چشمش پایین ببر که هنوز هم دارد می‌رود.

عاقبت افتدن سایه شوم «من» بر انسان

واعظ معروفی بود (البته من آن وقت طلبه نشده بودم. دهشب محله ما برای منبر دعوتش کردند، من هم مسجد محله‌مان را خیلی دوست داشتم و می‌رفتم؛ بعد که طبله شدم، با همیگر آشنا شدیم و هم‌منبر هم بودیم. گاهی دوتابی ما را در جلسات دعوت می‌کردند که یا ایشان اوّل به منبر می‌رفت یا من. اینجا هم حدود ۳۵-۳۶ سال پیش با هم در همین حسینیه به منبر می‌رفتیم) که خودش نقل کرد و گفت: من دیگر چهره شده بودم، همه ایران مرا می‌شناختند و دعوت می‌کردند. مرا برای منبر به شهری دعوت کردند (اسم آن شهر را برد، اما نیازی نیست که من بگویم. یکی از شهرهای معروف جنوب خراسان بود). آنها می‌دانستند که من در هیچ مسجد و حسینیه‌ای جا نمی‌شود، باغ بزرگ وقفی‌ای بود که منبر را آنجا انداخته بودند. بخش عمده‌ای از شهر پای منبر می‌آمدند و باغ پر بود. من از روی منبر که می‌دیدم، کله آدم موج می‌زد و فقط جغرافیایی از انسان بود. خودشان آخوندی داشتند که ریش او حنایی بود و هشتادسال داشت. او را دعوت کرده بودند که قبل از من دوشه‌تا مسئله و یک روایت بگوید. من هم که می‌آمدم، هنوز او روی منبر بود، به او هم گفته بودند که وقت شما یک‌ربع یا بیست‌دقیقه است؛ مثلاً سر ساعت نه پایین تشریف بیاورید.

۱. قصص: ۷۸

من یک شب نشسته بودم، ساعت ^۰ شد، نه و پنج دقیقه، نه و دهدقیقه؛ من در دلم گفتم: این آقا شیخ در نودسال عمرش تازه این جمعیت را دیده، فکر کنم مست کرده و فکر می‌کند جمعیت برای اوست. آقا شیخ جمعیت برای من است، به تو چه! چرا سر وقت پایین نمی‌آیی؟! یک ربع دیر پایین آمد. من وقتی بلند شدم، جمعیت بلند شد و راه باز کرد، حرکت کردم. او هم از منبر پایین آمده بود. پیرمرد محسن سفید، من به او محل نگذاشتم و خوشحال که این جمعیت هم برای من است، به او هم محل نگذاشتیم و روی منبر نشستم. به قول ما سینه‌ام را سپر کردم که منبر را شروع کنم، قسم خورد و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ» یادم نیامد! هرچه به مغز فشار آوردم، من سی‌سال به منبر می‌روم، در اول منبر چه می‌گوییم، یادم نیامد! «بِسْمِ اللَّهِ» یادم نیامد، خطبه یادم نیامد! با خودم گفتم: من در این سی‌ساله اقلًا صد روایت برای مردم خوانده‌ام و پنجاه دفعه تکرار کرده‌ام، اما یکی از آن روایتها یادم نیامد. سایه من روی خودم افتاده است و نور نمی‌رسد و هیچ‌چیزی نمی‌توانم بگویم! به بهانه سرفه عبايم را جلوی صورتم کشیدم و با حال خوشی به پروردگار گفتم: غلط کردم، این جمعیت برای توست و غلط کردم که به بنده محترم تو محل نگذاشتیم! همه سوادم برگشت و تمام شد.

شناسایی عوامل محرومیت و توقف

ما باید عامل‌های نجات، توقف و محرومیت را بشناسیم. البته ما باید بشناسیم و به مردم بشناسانیم؛ چون قرآن مجید هم می‌گوید: **﴿فَوَلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾**^۱ چرا از هر جمعیتی تعدادی نمی‌روند که دین‌شناس بشوند؟ «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» بعد هم به شهر خودشان برگردند و مردم را نسبت به حقایق الهیه هشدار بدھند. اینکه می‌خواهم برایتان بگویم، داستان عجیبی است و ضد این داستانی است که از قول آن نقل کردم.



حکایتی شنیدنی از ادب به عالم ربانی

من هنوز طلبه قم بودم و خیلی از درس‌هایم هم هنوز بالا نبود؛ فکر می‌کنم «لمعه» می‌خواندم و تازه وارد فقه شده بودم. محله‌ای در تهران بود که اهالی آن کوچه برای یکی از دهات‌های جاده فیروزکوه بودند؛ اینها مرا برای منبر در دهه عاشورا دعوت کردند و تمام اهل ده که مقیم تهران بودند، می‌آمدند. پیرمردی هم که مدیر هیئت بود، خیلی آدم باوقار و امام حسینی بود. من هم تازه طلبه بودم و او هم فکر می‌کرد که منبر من خیلی خوب است! آن وقت اصلاً پخته نبودم، الان هم پخته نیست؛ انبیا و ائمه پخته هستند. شب آخر به من گفت که سال دیگر هم همین جلسه هست، نکند نیایی؛ اگر نیایی، جلوی تو را می‌گیرم. ما هم منبر نداشیم و از خدا می‌خواستیم که برویم، گفتم: چشم، می‌آیم!

کار پسندیده بنیان‌گذار هیئت بنی‌الزهرا

کمی که در این محله تا تقریباً حدود میدان اعدام تا شوش، میدان خراسان و میدان امام حسین، در این محدوده شناخته شدم و همه می‌دانستند که یک منبری به بقیه منبری‌ها اضافه شده است. اینجا (همینجا که الان همهٔ ما نشسته‌ایم) بنیان‌گذاری داشت که این بنیان‌گذار هیئتی به‌نام «بنی‌الزهرا» درست کرده و از هیئت‌های رده اول تهران و تقریباً در تهران مطرح بود. آن که این هیئت را سرپا کرد، خیلی آدم خوش‌فکری بود و کار خیلی مهمی هم با همان خوش‌فکری اش کرد. برای حضرت رقیه رض یک ضریح خیلی خوب درست کردند که بردنده و نصب کردند (حالا ضریح را بزرگ‌تر کرده‌اند). برای نوشته‌های دور ضریح هم به قم رفت و از آیت‌الله العظمی بروجردی درخواست کرد که قرآن می‌گوید اگر نمی‌دانید، بروید و بپرسید. این پرسیدن‌ها خیلی سودمند است! آقای بروجردی فرموده بود: دور ضریحی که می‌خواهید در شام کار بگذارید، زمخشری از سنی‌های درجهٔ یک است، در جلد چهارم تفسیر «کشاف» خود نقل کرده که آن را من می‌گوییم دربیاورند و بنویسند، این را دور ضریح نصب بکنند.



روایت عجیبی است که این سنی نقل کرده است: هر کسی بر محبت پیغمبر و اهل بیت‌الله^ع بمیرد، «مات شهیداً»؛ هر کسی بر محبت پیغمبر^ص و آل او بمیرد، «مات مغفوراً له»؛ هر کسی بر محبت پیغمبر و اهل بیت‌الله^ع بمیرد، «دخل الجنة». روایتی نصفه‌صفحه‌ای است که آن را هم دور ضریح کنده کاری کردند.

توفیقات روز افزون در سایه احترام

حالا جلسه هم اوج دارد، مدیر جلسه و معاونش آمده بودند و منبر مرا در جایی دیده و پسندیده بودند! به من گفتند: ما جلسه‌ای داریم که صبح‌های جمعه (جلسه‌مان) هم در تهران رده اول است و خیلی شلوغ می‌شود) شما بیا و به منبر برو. گفتم: من طلبه قم هستم و سخت است که هر هفته بیایم و برگردم. گفتند: سودمند است، بیا! گفتم: عیوبی ندارد. وقتی من آدم، همان دم در نشستم. بنا بود که ساعت هشت منبر بروم. واعظ آنها عالم سیدی بود که در نجف درس خوانده و یقیناً از نظر علمی مجتهد و آدم مطروحی بود. من پیش او مثل گنجشکی بغل یک باز بودم! از ایشان خواهش کرده بودند که منبری قبلی ما دیگر نمی‌آید و کس دیگری را دعوت کرده‌ایم، ایشان هم استقبال کرده بود. ساعت هشت به منبر رفتم و بعد از من بنا بود که ایشان به منبر برود؛ یعنی حق او هم بود که ایشان منبر اصلی را برود. یادم هست که اوّلین منبرم را همینجا راجع به امیرالمؤمنین^ع صحبت کردم و این روایت را از کتب اهل سنت خواندم که پیغمبر^ص می‌فرمایند: در قیامت هر کسی به نیرویی متکی است و علی^ع تکیه‌گاه من در قیامت است. این را در اینجا خواندم و اوّلین بار هم بود که این روایت را دیده بودم. البته این روایت معنای خیلی فوق العاده‌ای دارد که دو صفحه می‌شود. هنوز از آن زمان که این منبر را رفته‌ام، نرسیده‌ام توضیحاتش را برای مردم بگویم. پنجاه‌ساله که مانده است!

آخر منبرم هم یکی از شعرهای ناب ملک‌الشعرای بهار را خواندم که آن شعر برای مردم خیلی تازگی داشت. من از منبر پایین آدم که بروم و نوبت آن عالم بزرگ بود؛ اما وقتی آن عالم بلند شد که به طرف منبر بیاید، هفتاد درصد جمعیت رفتند و تقریباً چهل‌پنجاه نفر ماندند. من به مدیر جلسه گفتم: من همین یک منبر را برایتان رفتم و دیگر نمی‌آیم. گفتند: چرا؟ گفتم: شما



جلسه هشتم / راهکار گرفتاری‌های بشر در قرآن و روایات

با چشمتان دیدید که امروز به این سید عالم چه بی‌احترامی شد! من یک طلبه‌ام که چیزی بلد نیستم و او با این بار علمی به منبر که رفت، همه رفتند؛ من نمی‌آیم! گفتند: شما بیا و بعد از ایشان برو. گفتم: این خوب است، بگذار جمعیت بعد از منبر ایشان بروند و بیست تا پای منبر من بنشینند؛ چون مرا نمی‌شناسند و چهره مطرحی نیستم، برای من شکست نیست. ما هم بعد از منبر سوار ماسین می‌شویم و به قم می‌رویم، طوری نمی‌شود!

هفتة دیگر که از قم آمدم، دهان به دهان چرخیده بود که یک طلبه منبر خوبی دارد؛ مثلاً هر کسی دوتا را با خودش برای تماشا آورده بود. ساعت هشت در این هیئت راه نبود و خیلی تراکم جمعیت بود. به این عالم سید گفتند بفرمایید! به من گفت: مگر وقت شما نیست؟ گفتم: نه وقت شمامست! معلوم بود که قیافه‌اش باز و خوشحال شد، بلند شد و به منبر رفت. وقتی منبرش تمام شد و از منبر پایین آمد، فهمید چه اتفاقی افتاده و کار من بوده که به منبر نرفته‌ام؛ مثل اینکه الان است و این صدا هنوز در گوش من است! به طرف منبر که رفتم، ایشان از منبر پایین آمد و وسط جمعیت بهم رسیدیم، سلام کردم و خیلی شیرین جواب داد، سرش را در گوش من آورد و گفت: برو که از عمر و علمت خیر ببینی. این باز بودن راه نور است. اگر من چنین احترامی به این عالم محاسن سفید نمی‌کردم، معلوم نبود که خدا به من توفیق خاصی بدهد.

راه حل همه مشکلات در قرآن و روایات

این یک بحث بسیار عالی و مطرح در قرآن و روایات است که تمام مشکلات شما راه حلی دارد؛ یا راه حل دنیایی یا راه حل قیامتی دارد. یونس ﷺ را در شکم نهنگ انداختند، شب است و هوا هم تاریک؛ هم عمق آب تاریک و هم معدہ نهنگ تاریک است. آیه‌اش را در نماز غفیله زیاد خوانده‌اید و همه‌تان هم آیه را بلد هستید: «وَذَلِكُنْ إِذْهَبَ مُغَاضِبًا فَلَنَّ أَنَّ نَقِيرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ».^۱ «ظلمات» جمع و «ظلمت» مفرد است. ظلمات برای از سه به بالاست؛ تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی معدہ نهنگ. چه کسی می‌تواند این زندانی را پیدا کند؟ هیچ‌کس نمی‌تواند. حالا بر فرض که کشتی‌نشینان نجات پیدا کرده، به ساحل



بیایند و به مردم نینوا بگویند که ما شخصی بهنام یونس را در دهان نهنگ انداختیم، هیچ کس نمی‌توانست پیدا کند؛ چون صدهزار نهنگ در این دریاست، یونس ﷺ در شکم کدامیک از آنهاست؟ این نهنگ را در کجا به تور بیندازند، شکمش را پاره کنند و یونس ﷺ را درآورند؟! کل راه نجات بسته است. چطوری باید باز کرد؟ این حوری باید باز کرد:

الف) باور توحیدی

«فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» یکی با قدرت اعتقادش به توحید.

ب) اقرار به گناه خود

«سُبْحَانَكَ» یک کلید چنددنده که چقدر زیباست؛ یعنی خدایا! تو از هر عیب و نقصی پاک هستی و من خودم مشکل افتادن در معده را برای خودم درست کرده‌ام و کار تو نیست. کار خودم است و اقرار به اینکه خودم کرده‌ام؛ اما آدم «خودم کردم» را برگرداند و بگویید «دلم می‌خواست»! آنجا دیگر پرده ظلمتش بیشتر است. بگو و اقرار کن که خودم کردم. من باید قوم خود را رها نمی‌کردم، اما رها کردم.

کم‌طاقتی، ستم انسان به خودش

«إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» خدایا! این حبس‌شدن در شکم ماهی که یونس ﷺ می‌گوید «مِنَ الظَّالِمِينَ». «ظلم» در اینجا به معنای این ظلم اصطلاحی مثل ظلم فرعون و نمرود نیست؛ یعنی من باید تا آخرین لحظه می‌ایستادم که شاید قوم من توبه می‌کردند و عذاب برطرف می‌شد. من به خودم ستم کردم!

نجات بندگان مؤمن با استغفار

این حالات دعایی را که یونس ﷺ در شکم نهنگ ارائه داد، «فَاسْتَجْبَتَنَاهُ»^۱ جاده باز شد و جوابش را دادم. «وَنَجَّيْنَاهُ مِنِ الْغُمَّ» از غم و غصه نجاتش دادم و به نهنگ گفتم: کنار



جلسه هشتم / راهکار گرفتاری‌های بشر در قرآن و روایات

ساحل برو و مهمان مرا آرام روی زمین بگذار؛ به معده نهندگ هم در آن چهارپنج شبانه روز
گفتم: غذایت را بخور که هضم بشود، ولی مهمانم را هضم نکن!
آخر آیه خیلی جالب است که این را به ما می‌گوید: «وَكَذِلَكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» من بندگان
مؤمن را همین طوری نجات می‌دهم، همین جوری یعنی چه؟ یعنی با گریه، دعا، استغفار و
توحیدشان که اینها یک عامل نجات است. عوامل نجات در قرآن یا روایات خیلی زیاد
است که به خواست خدا در جلسه بعد با همدیگر پنج عامل نجات را برایتان می‌گوییم.



جلسه نهم

تقوای الهی، راه راهی

از بن بسته

تقوای الٰی، راهی برای رفع مشکلات

اگرچه کلام در رابطه با حقوق پدر و مادر بود، گسترده‌گی مسئله جلسه را به مسائل مهمی کشاند. یکی از مسئله‌ها این بود: در قرآن مجید و روایات اهل‌بیت^ع به این حقیقت برمی‌خوریم که بدون شک، بخشی از مشکلات با عمل به سلسله مسائلی قابل حل است. او «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است و بن‌بستی برای بندگانش قرار نداده است. در صریح قرآن مجید آمده که تقوا راه بیرون رفتن از بعضی از مشکلات است.

حقیقت معنایی تقوا

تقوا با توضیح نورانی‌ای که ائمه ما داده‌اند، ترکیبی از ترک گناهان کبیره و پافشاری نکردن بر گناهان صغیره است. ما را دعوت نکرده‌اند که معصوم باشیم، اما دعوت کرده‌اند که مرتكب کبائر نشویم و بر صغیره هم اصرار نداشته باشیم. در سوره نساء صریحاً می‌فرماید که اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، همین اجتناب هم، شما را مورد امرزش صغار قرار می‌دهند: ﴿إِنَّمَا يَنْهَا عَنِ الْكُفْرِ عَنْ كُلِّ سَيِّئَاتِكُمْ﴾.^۱ انگار پروردگار می‌خواهد بگوید که بندگان من، توبه امرزش گناهان غیر کبیره، ترک کبیره است.

۱. نساء: ۳۱



اهل بیت ﷺ، کلید فهم آیات قرآن

گناهان کبیره به چه گناهانی گفته می‌شود؟ پیرمرد نوادگار عالم و مدرس که در شهر بصره کلاس داشت و درس می‌داد، از بصره به مدینه آمد. من تقریبی حساب کردم، از بصره تا مدینه حدود دوهزار کیلومتر راه رفته است، فقط هم به خاطر این مسئله به مدینه رفت که خدمت امام صادق علیه السلام بر سر و بگوید من بخشنی از این آیه را نمی‌فهمم. «إِنْ تَجْعَلُنَا كَائِرَ مَا تُنْهَئُنَا»، کبیره در این آیه چیست؟ پورودگار که بیان نکرده است. چقدر به فهم قرآن اهمیت می‌دادند که برای فهم نصفه آیه دوهزار کیلومتر حرکت کرده و به مدینه آمده است.

کلید حل کل آیات قرآن نزد اهل بیت علیهم السلام است و بدون امام از اهل بیت علیهم السلام، بخش عمده‌ای از قرآن قابل فهم نیست. این برای خود من ثابت ثابت است؛ چون ده سال است که با قرآن کار می‌کنم و تقریباً ۲۸ هزار صفحه نوشته فقط درباره قرآن دارم که در حال چاپ است و چهل جلد هفتصد صفحه‌ای می‌شود. آنجا برایم ثابت شد که آدم بدون اهل بیت علیهم السلام در بسیاری از آیات قرآن گیر می‌کند و مجبور است به قیاس متول بشود که از نظر اهل بیت علیهم السلام کار حرامی است؛ یا مجبور است برای قرآن از پیش خودش معنی بسازد و جوری دیگر نمی‌شود.

نظرات عجیب مفسرین غیرشیعه

علمای مفسّر غیرشیعه این کار را مرتكب شده‌اند؛ یا احکام قرآن را قیاس کرده و گفته‌اند چون مسئله آن حکم، این است و ما مسئله این حکم را نمی‌فهمیم، پس آن حکم را روی این هم می‌آوریم. این خلاف پورودگار است، ولی چاره‌ای ندارند؛ چون با اهل بیت علیهم السلام ندارند، گیر کرده‌اند و به این قیاس متول شده‌اند. جاهایی هم که جای قیاس نبوده و راه فرار نداشته‌اند، معنایی را از پیش خود به قرآن تحمیل کرده‌اند و کتاب‌های عجیبی هم نوشته‌اند که دو سه نظرشان را برایتان بگوییم:



الف) تحلیل عجیب اهل تسنن از آیه «أَجِيبُ دَعْوَةَ الَّدَاعِ»

خدا در قرآن خطاب به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الَّدَاعِ) ^۱ اگر بندگان من درباره من پرسیدند، بگو من نزدیک هستم؛ اگر دعا بکنید، دعايان را مستجاب می‌کنم. اینها با این آیه چه کار کرده‌اند؟ چون با اهل‌بیت علیهم السلام قهرند، در کتاب ده‌جلدی‌شان که پنج‌هزار صفحه است، خیلی که از اهل‌بیت علیهم السلام روایتی را نقل کرده باشند، چهار یا پنج روایت در پنج‌هزار صفحه است و بعضی‌هایشان هم که اصلاً نقل نکرده‌اند. این آیه را چطوری تحلیل کرده‌اند که به بندگان من بگو من نزدیک هستم، صدای دعايان را می‌شنوم و مستجاب می‌کنم.

من این را در مسجدالحرام هم از یک عالم آنها پرسیدم، اتفاقاً شب جمعه بود، همان‌چیزی که در کتاب‌هایشان دیده بودم، او هم همان را گفت! گفت: معنی‌اش این است که خدا خودش صندلی‌اش را از عرش در شب‌های جمعه بر می‌دارد و به ملائکه هم این اجازه را نمی‌دهد که به او کمک بکنند، روی سقف آسمان اول می‌آید! مگر آسمان سقف دارد؟ الان که دیگر دوران علم و تحقیقات و تلسکوپ است، کجا آسمان سقف دارد؟ آسمان یعنی میلیون‌ها کهکشان، منظومه شمسی و میلیاردها ستاره که هیچ‌کدام هم به‌هم وصل نیستند و همه فضای خالی دارند. اینها هنوز هم اعتقادشان همین است و چنان در تعصب جاهلی‌شان منجمد و بتون‌آرمه هستند که با این حرارت علوم هم، یخ آنها آب نمی‌شود و می‌گویند همین است.

خدا صندلی‌اش را روی سقف آسمان اول می‌آورد و می‌گذارد، می‌نشیند تا وقتی شب جمعه بندگانش دعا می‌کنند، بشنو؛ چون اگر در عرش باشد، صدا به آنجا نمی‌رسد. در حقیقت، برای معنی‌کردن آیه معتقد شدند که خدا جسم است و گوش دارد، ولی از راه دور نمی‌شنود و باید نزدیک بیاید. خدا صندلی دارد، نمی‌تواند چهارزانو بشنیند و خسته می‌شود، باید صندلی‌اش را با خودش روی سقف آسمان اول بیاورد. من این را لمس کرده‌ام! من

۱. بقره: ۱۸۶.

که ده سال روی آیات قرآن کار می‌کنم و صدور کتاب می‌بینم، در آخر می‌بینم که این آیه جز با امیرالمؤمنین یا امام صادق یا امام باقر علیهم السلام حل نمی‌شود؛ اگر به سراغ آنها نرویم، باید معانی‌ای خارج از آیه را به آن تحمیل بکنیم.

ب) منحصرکردن دین بر فتوای فقهای اهل سنت

اهل سنت کلاً چهار امام دارند: امام ابوحنیفه، امام مالکی، امام شافعی و امام احمد حنبل؛ دیگر پنج تا پیدا نکرده‌اند. نکته عجیب هم این است که در را به روی امت بسته‌اند و گفته‌اند: اگر غیر از نظر و فتوای این چهار نفر به هر فتوای تکیه کنید، باطل است و اهل جهنم هستید. آیا خدا این چهارتا را تعیین کرده و اسم آنها را در جایی برده است؟ جبرئیل به پیغمبر علیهم السلام گفته که اوّلین امام صد سال بعد از تو ظهور می‌کند که اسمش «ابوحنیفه» است، بعد هم «شافعی» است، بعد «مالکی» و بعد هم «احمد حنبل» است! چه مدرک قابل قبولی هست که دین در افکار این چهارتا منحصر است؟ لذا براساس این تعصب جاهلی، کل نمازها، روزه‌ها و حج شیعه را باطل می‌دانند. چه حسادت و کینه‌ای به اهل بیت علیهم السلام دارند، من درک نمی‌کنم و نمی‌دانم! اینها می‌گویند در علم را بیند و به سراغ این چهارتا بیا؛ از قال رابطه مستقیم با خدا را که اهل بیت علیهم السلام داشتند، بیند و به سراغ این چهارتا بیا؛ از قال الصادق علیهم السلام و قال الباقر علیهم السلام به کلی چشم بپوش و بین ابوحنیفه و شافعی چه می‌گویند!

وعده آتش پروردگار بر گناهان کبیره

این پیرمرد دوهزار کیلومتر را در نو دسالگی از بصره به مدینه و خدمت امام ششم آمده بود، چون در آیه گیر کرده، شیعه هم نبود و اشعری مذهب بود. جالب اینکه فهمیده حل این آیه به دست امام صادق علیهم السلام است؛ و گرنه آخوند در بصره و بغداد زیاد بود. زمان بنی عباس است و آنها هم هزار جور مدرسه روبه روی مدرسه اهل بیت علیهم السلام کرده بودند. وقتی نوبتش شد، گفت: یا بن رسول الله! یک آیه در قرآن هست که نصفش را اصلاً نمی‌فهمم، حالی ام کنید. روایت در جلد دوم «اصول کافی» است. حضرت فرمودند: آیه را بخوان. گفت: «إِنْ تَجْتَسِبُوا كَبَائِرَ مَا تُهْوَنَّ



عَنْهُنَّ كَفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ». امام فرمودند: کجای آیه را نمی‌فهمی؟ گفت: کلمه «کبائر» را در این آیه نمی‌فهمم. لغت که روشن است؛ «کبائر» یعنی بزرگ‌ها و جمع است، «کبیر» هم یعنی بزرگ. این را نمی‌فهمم که پروردگار می‌گوید اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید و کناره بگیرید (اجتناب و جنب یعنی کنار و طرف)، وقتی کبیره می‌خواهد به سراغتان بیاید، یک طرف بروید و بگذارید رد بشود تا به شما نخورد و زخم نزند. کبائر در قرآن کدام گناهان است؟ حضرت با یک کلمه آیه را حل کردند که آن مرد اصلاً مانش برده بود، انگار نفسش بالا آمد. فرمودند: کبائر در قرآن به گناهانی گفته شده که پروردگار عالم وعده آتش به مرتكب آن داده است. بعد حضرت حدود ۲۵ آیه خواندند که ۲۵ گناه را خدا مطرح کرده و پشت گناه هم به جهنم تهدید کرده است. اصلاً آدم بدون اهل بیت علیہ السلام در معارف گیر می‌کند و هیچ‌جوری نمی‌تواند بفهمد؛ مگر اینکه وارد جاده انحرافی یا به قیاس متول بشود که کار شیطان است.

تفسیر صحیح آیات نزد اهل بیت علیہ السلام

امام صادق علیه السلام به امام اول آنها ابوحنیفه فرمودند: شنیده‌ام که کلاس تفسیر قرآن در مدینه گذاشته‌ای! گفت: بله. فرمودند: معنی این آیه در سوره آل عمران چیست: «فِيهِ آیاتُ
بَيَنَاتٌ مَقَامٌ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۱ در این سرزمین، یعنی مکه دلایل روشنی از هدایت الهی هست که مقام ابراهیم علیه السلام در این سرزمین قرار دارد و هر کسی وارد مقام بشود، از هر خطری در امان است. این اصل آیه است که امام علیه السلام فرمودند چطوری این آیه را معنا می‌کنی؟ ابوحنیفه فکر کرد که قرآن مجید فقط لفت است، گفت: یا بن رسول الله! معنی این آیه خیلی روشن است؛ «مَنْ» یعنی کسی که؛ «دَخَلَهُ» یعنی وارد مقام ابراهیم علیه السلام بشود؛ «كَانَ آمِنًا» از خطر محفوظ است. فرمودند: معنی آیه این است؟ گفت: بله، حتماً! حضرت فرمودند: آیه معنایی جز این ندارد؟ گفت: نه! حضرت فرمودند: تاریخ این حادثه خیلی به ما نزدیک است. چندسال پیش بین عبدالله بن زبیر و عبدالملک مروان جنگ شد، ابن زبیر

۱. آل عمران: ۹۷

می‌گفت حکومت برای من است و عبدالملک مروان می‌گفت برای من است. این دو دعوایشان شد و به مکه لشکرکشی کردند. ابن زبیر شکست خورد، با یارانش به مسجدالحرام آمدند و درها را بستند که دشمن وارد مسجد نشوند. به مقام ابراهیم ﷺ آمدند و آنجا سنگ گرفتند، چون قرآن می‌گوید: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۱ هر کسی وارد مقام ابراهیم ﷺ بشود، از خطر ایمن است. حاجاج بن یوسف هم دستور داد که بیرون مسجدالحرام منجنيق کار گذاشتند و شروع به سنگباران مسجدالحرام کرد. عبدالله بن زبیر و یارانش در آن سنگباران در مقام ابراهیم له و کشته شدند. اینمی کجا بود؟ خدا راست می‌گوید که هر کسی وارد مقام بشود، از خطر ایمن است که ابن زبیر از خطر ایمن نبود یا تو راست می‌گویی؟ معنی آیه چیست؟ مگر ظاهر آیه نمی‌گوید که هر کسی وارد مقام بشود، لطمه نمی‌بیند؛ اینها که همه کشته شدند! گفت: من نمی‌دانم! فرمودند: اگر نمی‌دانی، برای چه تفسیر قرآن می‌گویی؟ آدمی که نمی‌داند و قرآن را نمی‌فهمد، چه حقی دارد که برای مردم تفسیر قرآن بگوید؟

حضور افراد ناآگاه و بدون تخصص در تفسیر آیات

من یکبار شنیدم یک کتوشلواری (او را می‌شناختم) که برای دهدقیقه هم، نه حوزه علمیه قم و نه حوزه علمیه تهران را دیده بود، تفسیر می‌گوید و تفسیرش شلوغ هم می‌شود؛ پیش او رفتم و گفتم: حاج آقا من یک جای قرآن گیر هستم و دوستانم می‌گویند شما خیلی خوب تفسیر می‌گویی، لطفاً این گیر مرا بطرف کنید! گفت: بفرمایید. من نصفه یک آیه را هم نخواندم و فقط جمله‌ای از آیه را خواندم که در همه قرآن‌ها سر هم هست؛ بندگان من اگر این کارها را بکنید، «فَسَيَكُفِيكُمُ اللَّهُ» این فعل سر «یکنُفی» که فعل مضارع است، چیست؟ این «سین» در «فَسَيَكُفِيكُمُ اللَّهُ» چیست؟ «کُم» چیست؟ یک بحث ادبی است که «ف» «فاء» تفريع و «سین» هم «سین» مضارع است، خدا فاعل «یکنُفی» و مفعول جمله هم «کُم» است. گفت: نمی‌دانم! نمی‌دانست و اصلاً حالی اش نبود که «ف» بر سر این جمله چیست و به چه معناست؟



گفتم: شما که یک «ف» را حالیات نیست، چطور برای مردم از قرآن می‌گویی؟ پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: هر کسی بدون تخصص وارد قرآن بشود، نشیمنگاهش را در قیامت از آتش جهنم پر می‌کند. فکر نمی‌کنی که از آنها شده‌ای؟ مگر به این راحتی است؟ آقا لیسانس است، دکترا دارند، فلسفه غرب خوانده‌اند، خیلی حالی‌شان می‌شود و قرآن را تفسیر می‌کنند. چطوری قرآن را تفسیر می‌کنند؟ با فلسفه و لیسانس که نمی‌شود قرآن تفسیر کرد! هر ثقة‌الاسلام و حجت‌الاسلامی که بلد نیست قرآن تفسیر بکند. کسی که می‌خواهد قرآن تفسیر بکند، حداقل یازده علم لازم دارد که یکی علم به حدیث اهل‌بیت علیهم السلام است.

معنای تقوا در منظر مucchomien علیهم السلام

الف) بدنه اول تقوا

ائمه‌ما تقوا را به اجتناب از کبائر و اصرار نداشتن بر صفات معنا کرده‌اند که این یک بدنه تقواست. انجام واجبات الهی، بدنی و مالی؛ بدنی مثل نماز، روزه و طوف؛ مالی مثل زکات و خمس. امام هشتم می‌فرمایند (این حرف امام است و امام قرآن را می‌داند): هر جای قرآن که خدا دو مسئله را بهم گره زده، مثلاً فرموده است: **﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَإِلَوَالِدِينِ إِحْسَانًا﴾**^۱; اگر یکی از آنها را عمل کنی، در قیامت رفوزه هستی. تو نمی‌توانی آن دو را تفکیک بکنی و اگر می‌خواهی عمل بکنی، هم **﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾** را عمل کن و هم **﴿وَإِلَوَالِدِينِ إِحْسَانًا﴾**.

قرآن می‌گوید: **﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾**^۲ تو هم ده هكتار گندم و بیست هكتار جو کاشته‌ای و صد خروار کشمش از باغ انگورت به دست آورده‌ی؛ نماز می‌خوانی، ولی اصلاً زکات نمی‌دهی. تو در قیامت محکوم هستی؛ چون خدا این دو حکم را بهم گره زده و با یکی از آنها کار تو حل نمی‌شود. این نردهان دو پله برای رسیدن به بهشت دارد، با یک پله گیر می‌کنی و به بهشت نمی‌رسی.

۱. اسراء: ۲۳.

۲. نور: ۵۶.

بهشت، خانهٔ پاکان

خیلی از مردم هم اعتقاد ندارم که به قرآن ایمان ندارند؛ بلکه ایمان دارند، اما در عمل سست و بیمار هستند. نماز می‌خواند، به قرآن اعتقاد دارد؛ اما زکات نمی‌دهد. عقیده دارد که خدا گفته زکات بده، اما بخیل و مریض است. وهمین مرض‌ها آدم را به جهنم می‌برد و محکوم می‌کند. روایتی در جلد دوم «أصول کافی» از حضرت باقر علیه السلام است که حضرت می‌فرمایند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الطَّيِّبُ» بهشت جای آدم‌های بیمار میکروبی نیست! بخل، حسد، کبر و کینه بدترین میکروب هستند؛ همچنین خدا نزاع و در سر و کله هم زدن را نهی کرده است؛ زن و شوهرها، رفیق‌ها، شریک‌ها و وارث‌ها، دعوا من نوع! نمی‌خواهم دعوا کنید. حالا شما برو و دعوا کن! این بیماری است و با این‌همه میکروب که آدم را به بهشت راه نمی‌دهند.

پاک برای پاک، آلوده در آلودگی

یک آیه دیگر هم هست که همین را می‌گوید، اما اسم بهشت را نمی‌برد و فقط می‌گوید: «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» پاک برای پاک است. جهنم پر از آلودگی است که آلودگی‌هایش هم در قرآن می‌گوید؛ مثلاً می‌گوید: یکی از آشامیدنی‌های اهل جهنم (صریح قرآن است) چرک و خون جاری از بدن زنان زناکار است که این را لیوان لیوان به خورد اهل جهنم می‌دهند. جهنم از این آلودگی‌ها فراوان دارد و شخص آلوده باید به جهنم برود و پاک هم باید به بهشت برود.

توبه راهی برای پاکشدن

برادرانم و خواهرانم! در این موارد، آیات و روایات دو دوتا چهارتاست. در باب گناهان که آلودگی است، پروردگار به این آسانی توبه را ارائه کرده است که بیا خودت را پاک کن؛ اگر توبه کنی، از گذشتهات چشم می‌پوشم. به قول باباطاهر:

خداآندا به حق هشت و چهارت ز ما بگذر، شتر دیدی ندیدی

این کار توبه است؛ اصلاً توبه برای پاکشدن است و می‌خواهد ما را در اینجا پاک کند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: اگر خودت را در اینجا پاک نکنی، دم مردن کاری با تو می‌کنند که

پاک بشوی. چه کار می‌کنند که پاک بشویم؟ طبق آیه قرآن، «وَالنَّازِعَاتِ غَرْفًا» پیغمبر ﷺ این آیه را این‌جوری معنی کرده است: فرشتگان مرگ سیخ‌هایی از آتش دوزخ می‌آورند و فرو می‌کنند، نوک سیخ‌های آتشی به روح گیر می‌کند و روح را می‌کنند تا تو ای شیعه پاک بشوی! خودت را در دنیا پاک نکرده‌ای و اگر با مردن هم پاک نشدی، وای به حالت در بزرخ! آنجا تو را پاک می‌کنند که بالاخره پاک در قیامت وارد بشوی. اگر کار تو خیلی سنگین بود و بزرخ هم پاک نشدی، امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: چاره‌ای نیست و نمی‌توانند تو را به بهشت ببرند، در جهنم می‌اندازند و خدا بعد از چندسال به ما اجازه می‌دهد که شما را بیرون بیاوریم. چرا خودتان را این‌قدر گرفتار می‌کنید؟ مگر مرض دارید! آری مرض داریم دیگر؛ حسود هستیم، کبر و بخل داریم و حرام‌خوری کردایم.

ب) بدنۀ دوم تقوا

بدنه دیگر تقوا هم اطاعت از خدا در واجبات مالی و غیرمالی است.

ج) بدنۀ سوم تقوا

یک بدنۀ اش هم پاک‌سازی اخلاقی است.

بنبست‌سازی انسان در زندگی

حالا ببینید خدا این تقوا را علنی در قرآن، کلید حل بیرون‌رفت از بنبست‌ها قرار داده است. عده‌ای می‌گویند: آقا دیگر راه به جایی نمی‌بریم و فکرمان دیگر به جایی نمی‌رسد، زندگی‌مان بنبست شده است؛ می‌گوییم: به خودش قسم! او خدای بنبست‌ساز نیست و جناب عالی خودت بنبست درست کرده‌ای؛ حالا برای بیرون‌رفتن از این بنبست راه دارد، چیست؟ **وَمَنْ يَتَقِّ اللهُ يَجْعَلَ لَهُ مَخْرَجًا**^۱ «مَخْرُج» یعنی محل بیرون‌رفتن و خروج؛ بندۀ من! وارد تقوا بشو، من بنبست تو را خراب کرده و راه بیرون‌رفتن را باز می‌کنم. این مسئله

۱. طلاق: ۲.

مهمی در قرآن و روایات است که می‌گوید بسیاری از مشکلات راه دارد، راه حل آن هم یک سلسله کارهای مثبت است.

صدقه و احسان به والدین، تغییردهنده رقم پرونده انسان

یک روایت هم بخوانم و حرفم تمام! مسیح ع با دوسته‌نفر از بغل خانه‌ای رد می‌شد، داشتنند تشت و سینی می‌زدند و هلله می‌کردند. مسیح ع فرمود: امشب در این خانه عروسی است و عروس و داماد دست به دست هم داده‌اند؛ اما عروس در حجله می‌میرد. فردا یکی از حواریون از در آن خانه رد شد، دید پارچه سیاه و پرچم نزده‌اند، صدای گریه نمی‌آید و هیچ خبری نیست. در زد، یکی دم در آمد و گفت: دیشب در این خانه عروسی بود؟ گفت: بله، خیلی هم خوب بود و خوش گذشت. گفت: عروس شما حالش خوب است؟ گفت: بله خیلی خوب است. برای چه پرسیدی؟ گفت: ما دیروز از اینجا رد می‌شدیم، دیدیم عروسی است. حالا امروز هم آمدیم که رد بشویم، گفتیم ببینیم عروس حالش خوب است، خوشحال بشویم! پیش مسیح ع آمد و گفت: تو پیغمبر اولوالعزم هستی، مگر دیروز نگفتی که عروس امشب می‌میرد؟ گفت: چرا گفتم! گفت: پس چرا نمرد؟

دو کتاب و پرونده نزد خداوند

ما دو کتاب پیش خدا داریم: یکی «امالکتاب» و یکی کتاب «محو و اثبات» است که اسم هر دو هم در قرآن است. یک پرونده کلی برای عالم است که خدا هرچه در آن پرونده رقم زده، تغییر نمی‌کند؛ نه با دعا، نه با گریه، نه با احیا و نه حتی التماس دعای به انبیا و ائمه تغییر نمی‌کند و سر جای خودش است. رقم‌هایی که در کتاب «محو و اثبات» زده‌ام، ﴿يَقُولَهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْهِيُّ﴾^۱ دست خودم است که اگر بخواهم، رد می‌کنم و اگر بخواهم، می‌گذارم بماند. در آن کتاب رقم زده‌ام که کسی مثلًا این عروس‌خانم امشب در حجله بمیرد و اگر بخواهم، این رقم را برمی‌دارم که نمیرد. اما کاری انجام می‌شود که این مرگ را برطرف می‌کند و کلید دارد.

۱. رعد: ۳۹.



تغییر در رقم مرگ تازه عروس

مسیح ﷺ گفت: خیلی از کوره در نرو و عصبانی هم نشو! من پیغمبر اولوالعزم هستم، فکر کردی دروغ گفتم؟ من رقم پرونده این عروس را دیدم؛ آن خانه خانه قدیمی بود و یک مار خطرناکی در آن لانه داشت. من دیدم که امشب این عروس را می‌زند و می‌میرد، اما چه شد که نمرد؟! گفت: وقتی همه مهمان‌ها رفتند، در قدیم رسم بود که غذای کاملی برای عروس و داماد جداگانه می‌کشیدند و در اتاق عروس و داماد می‌دادند. هنوز عروس و داماد شروع به خوردن نکرده بودند که از بیرون خانه صدای ناله آمد: گرسنه هستم و ضعف دارم؛ اگر چیزی دارید بدھید. عروس هم به داماد گفت: سهم غذای مرا بردار و به این فقیر بده. صدقه داد و خطر رد شد. این یک کلید حل مشکل است.

یکی دیگر از کلیدهای مهم حل مشکل هم همین احسان به پدر و مادر است که خیلی رفع مشکل می‌کند. ببینیم فردا بحث به کجا می‌رسد و اگر زنده بودم، قرآن و روایات خیلی حرف دارند.



جلسه دهم

امان هدایت، بستین سرشق ها

در تاریخ بشریت

وجود الگو و سرمشق در کل تاریخ بشر

سرمشق‌های الهی، حجت خداوند بر خلق

قرآن مجید برای معرفی شخصیت‌های کامل و جامع دو طرح دارد که این شخصیت‌های کامل و جامع، هم در جنس مردان و هم در جنس زنان هستند. شخصیت‌هایی که از ارزش‌های الهی و انسانی کم نداشتند؛ یعنی خود را اختیاراً به درجات پایانی مقامات عقلی و معنوی و اخلاقی و روحی رسانده بودند. اینان در قیامت، حجت بر خلق خدا هستند؛ چون در همهٔ امت‌ها بوده‌اند. در دنیا هم اینکه اینقدر خدا در قرآن برای معرفی آنها آیه و سوره نازل کرده، سرمشق هستند و پروردگار عالم در این زمینه چیزی از سفرهٔ بشر کم نگذاشته است. اگر زنی بخواهد خودش را در حد ظرفیت و استعدادی که به او عطا شده، به ارزش‌ها برساند، این سرمشق هست؛ اگر مردی بخواهد خودش را در حد خودش به کمالات برساند، این سرمشق هست.

امامان کفر و هدایت به عنوان سرمشق در تاریخ

امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها در «نهج‌البلاغه»، بلکه در کتاب‌های دیگر هم نقل شده؛ حتی پیش از نهج‌البلاغه هم نقل شده که می‌فرمایند: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُونٍ إِمامًا يَقْتَدِي بِهِ» سرمشق، پیشوای اسلام در کل تاریخ بشر بوده که مردم به او اقتدا می‌کردند که این



سرمشق‌ها هم طبق قرآن دو جور بودند: امام کفر و امام هدایت. «أَئِمَّةُ الْكُفَّارِ» پیشوایان کفر که این جمله در سوره توبه است و خیلی هم مشتری داشتند، چرا؟ چون مکتب آنها مکتب ابا‌حه‌گری بود و در مکتبشان خیلی «لَا يَجُوزُ» نداشتند؛ این کار جایز نیست، این حرکت جایز نیست، این عمل جایز نیست. «لَا يَجُوزُ» آنها خیلی کم بود که آن‌هم در محور فرهنگ خودشان بود؛ اما «يَجُوزُ» آنها خیلی زیاد بود که همه شما این فتوای «يَجُوزُ» را در فرهنگ غرب می‌بینید. ما هنوز زنده هستیم، به اسلام اتصال داریم و از گناهان کبیره، گناهان صغیره، فکرهای بد، خیالات فاسد می‌گوییم؛ ولی آنها آنچه شما گناه می‌دانید و کبیره، گناه نمی‌دانند؛ آنچه شما گناه می‌دانید و صغیره، آنها گناه نمی‌دانند. در حقیقت، آنچه شما از طریق قرآن و روایات، معصیت می‌دانید، اخلاق دوم و طبیعت ثانویه آنها شده است.

مواضیت اهل تقویا بر «یَجُوزُ» و «لَا يَجُوزُ»‌ها

شما اگر این جملات الهی، مثل ارتباط نامشروع و زنا را در آنجا برایشان بگویید (من گفتیم)، بهت‌زده می‌شوند! ارتباط نامشروع یعنی چه؟ اصلاً از این کلمه متحریر می‌شود، زنا یعنی چه؟ من با یک جوان دانشگاهی در لندن سه ساعت درباره مسائل انسانی و اخلاقی، گناه و نبوت مسیح ﷺ صحبت کردیم، در آخر گفت: از این حرف‌ها پول درمی‌آید یا نمی‌آید؟ گفتم: شما اینجا زندگی می‌کنی. گفت: اگر پول دارد، باید قبول کرد و اگر پول ندارد، باید دور ریخت. گفتم: آینده! گفت: آینده یعنی چه؟! گفت: شما باید ارزیابی کنی که الان چه‌چیزی برای تو لذت دارد و نگذار آن قضا بشود.

دویست‌سال با اینها کاری کرده‌اند که باطنشان چیزی را به عنوان گناه نپذیرید، بلکه به این عنوان بپذیرید که باید از زندگی لذت ببری. با چه‌چیزی می‌شود لذت برد؟ می‌گوید: «يَجُوزُ» به اینکه از هرچه می‌شود لذت برد، لذت ببری. البته در ایران خودمان هم الان «يَجُوزُ» که «لَا يَجُوزُ» در کنار آن خیلی کم است، در مرد و زن فراوان است. آن که بر «يَجُوزُ»‌های خدا،



یعنی جایز است و آزاد هستی که عمل کنی و بر «لايجوز»‌های خدا، یعنی جایز نیست که وارد آن بشوی، مواطن است؛ در اصطلاح قرآن، اهل تقوا، اهل صبر، «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» و «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» است.

پیشوايان تاریخ از منظر قرآن

الف) امامان کفر در تاریخ بشر

امامان کفر زیاد بوده‌اند، از چه زمان پیدا شده‌اند؟ از زمان حیات خود حضرت آدم علیه السلام. حوا و آدم علیه السلام زنده بودند و دختر و پسر داشتند؛ ولی در جمع این خانواده یک امام کفر هم سر درآورد و گفت: «لايجوز» یعنی چه؟ «يجوز» یعنی چه؟ این تقسیم‌بندی‌ها چیست؟ مقابله پدرش ایستاد که پیغمبر بود! کشنن حرام است، حرام چیست؟ برادرش را کشت. این امامت کفر ادامه پیدا کرد که الان این امامت کفر در ۹۲-۹۳ درصد و شاید هم بیشتر در کشورها کار می‌کند. سران کشورها امامان کفر هستند که پروردگار می‌فرمایند: محال است اهل ایمان در این کره زمین یک زندگی آرامی پیدا کنند و راه آرامش این است: **﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفَّرِ﴾**^۱ آنها را نابودشان کنند.

ب) امامان هدایت در تاریخ بشر

امام هدایت هم بوده و گل سرسید امامان هدایت، انبیای الهی هستند. قرآن می‌فرماید: **﴿وَإِذَا تَقْتَلَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلثَّالِثِ إِمَاماً﴾**^۲ نه للمؤمنین؛ بشر، اگر سرمشق می‌خواهی تا همه استعدادها و نیروهایت را به ارزش‌ها و کمالات وصل کنی، این سرمشق است. امیر المؤمنین علیه السلام خودشان را می‌گویند: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً

۱. توبه: ۱۲.

۲. بقره: ۱۲۴.

یقنتدی بِهِ» ای جامعه انسانی! امام شما، یعنی من خودم را امام شما قرار نداده‌ام و به‌دبیال همان جریان «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» هستم و جَعْل امامت برای من همان جعل امامت برای ابراهیم علیه السلام است. پروردگاری که ابراهیم علیه السلام را به پیشوایومند برای کل انسان‌ها انتخاب کرد، همان هم مرا انتخاب کرد و من جلوه اراده حق هستم که به امامت انتخاب شده‌ام.

امیر مؤمنان، بهترین الگوی حاکمیت

الف) لباسی همانند تهی دستان

«أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَسَى مِنْ ذُنُبَاهُ بِطْمَرْبِهِ» امام شما از اول زندگی‌اش تا حالا که در کوفه هستم و این حرف را برایتان می‌زنم (چون این حرف برای کوفه و نزدیک شهادت ایشان است)، به یک لباس معمولی مندرس اکتفا کرده‌ام. حاکم مملکت شما هستم، اما لباس خاصی ندارم. همیشه سعی من این بود که تهی دست‌ترین مردم کشورم چه لباسی می‌پوشد، من همان را پوشم. روزی در بازار می‌رفتند، به قبر فرمودند: پیراهن خیلی کهنه شده و دیگر خجالت می‌کشم که برای وصله کردن بدhem، برویم تا یک پیراهن بخریم و برای تو هم بخرم؛ چون پیراهن تو هم تکه‌تکه است. کاری که الان هیچ حاکمی در این کره زمین نمی‌کند! ما هم نمی‌کنیم، شما هم نمی‌کنید!

وارد مغازه پیراهن فروشی شدند و سلام کردند. پیراهن فروش چقدر شاد شد که علی علیه السلام در مغازه‌اش آمده است. علی علیه السلام کرد و او گفت: «عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» و خیلی به او محبت کرد. به قبر فرمودند: برویم، بیرون آمدند. قبر گفت: آقا چرا نخرید؟ فرمودند: ما را شناخت، ممکن است بخواهد سودش را کم بکند و به زن و بچه‌اش لطمه بخورد. به آخرهای کوفه برویم و از همین پیراهن فروش‌های معمولی بخریم. به یک مغازه پیراهن فروشی آمدند که علی علیه السلام را ندیده بود، فرمودند: دو پیراهن می‌خواهم. گفت: چند



قیمت می‌خواهید؟ گفتند: قیمت پیراهن‌هایت چند است؟ گفت: این قیمت است! فرمودند: یکی سه درهمی و یکی هم دو درهمی بده. دو پیراهن خریدند و بیرون آمدند، سه درهمی را به قنبر دادند. قنبر گفت: آقا، شما حاکم این مملکت هستید! فرمودند: سنی از من گذشته و از پارچه گران لذتی نمی‌برم؛ اما تو جوان هستی، تو این سه درهمی را بپوش. آدم باید همه‌چیز را زیر ذره‌بین داشته باشد. عدالت کار آسانی نیست! عدالت کار امیرالمؤمنین ﷺ است، عدالت کار خدا و انبیاست.

ب) غذایی چون فقرا

من امام شما هستم و خودم هم خودم را انتخاب نکرده‌ام، بلکه خدا مرا انتخاب کرده است. «وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ» من از غذاهای جهان به دو نان جو قناعت کرده‌ام که آن هم زیر نظر خودش بود. حضرت یک کیسهٔ چرمی داشتند، روزی که این کیسهٔ چرمی را انتخاب کردند، برای این بود که حضرت مجتبی ﷺ به ابی عبدالله ﷺ گفت: بابا دیگر دندان خردکردن نان جو را ندارد، بیا دوتایی روی این دو نان جو را یک‌خرده روغن زیتون بمالیم تا نرم بشود. شب بعد از نماز مغرب و عشا آمدند، دیدند نان یک‌خرده نرم است و روغن زیتون مالیده شده است. علی ﷺ در کل عمرش کسی را خجالت نداده بود که حالا بچه‌هایش را صدا بکند و بگوید: چه کسی گفت روی نان من روغن زیتون بمالید، برای چه از من نپرسیدید؟

من یک چیزی به شما بگویم، قبول می‌کنید؟ طبق مدرک قوى، امیرالمؤمنین ﷺ در روز نوزدهم ابن‌ملجم را هم خجالت نداد. از امروز تصمیم بگیریم که نه زن و بچه‌مان، نه دامادمان، هیچ‌کس را خجالت ندهیم! آن شب سریع یک کیسهٔ چرمی درست کردند، دو نان فردا را در کیسهٔ گذاشتند و بستند، سرش را هم مهر کردند. این یعنی عزیزانم وارد غذای من نشوید! به آنها نگفتند، ولی همین که نان را در کیسهٔ گذاشتند، برای بچه‌ها روشن بود که دیگر این کار را نکنند.



خواسته‌های امیر مؤمنان ﷺ از مردم

«أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْبِرُونَ عَلَى ذَلِكَ» یک نفر در انسان‌ها پیدا نمی‌شود که مثل من زندگی کند؛ نه از نظر لباس می‌توانید مثل من زندگی کنید و نه از نظر غذا. من چهار خواسته از شما به عنوان امام دارم:

الف) پاکدامنی و تقوا

«أَعِينُونِي بِوَعْدِكَ» در این مورد به من علی کمک بدهید، برای من یار بشوید و مرا تنها نگذارید؛ فرد فرد شما به من بپیوندید و پاکدامن باشید. می‌توانید که پاکدامن باشید؟ شما نمی‌توانید شبانه روز با دو نان جو اکتفا بکنید! شما نمی‌توانید در این جامعه با یک لباس معمولی بگردید؛ مثلاً من فردا یک پیراهن معمولی بگیرم، عبا و عمامه و قبا را هم کنار بگذارم و بگویم می‌خواهم به علی ﷺ اقتدا کنم. اینجا به من می‌خندند و من حق ندارم خودم را در معرض مسخره قرار بدهم. علی ﷺ هم گفت نمی‌توانید و راست هم می‌گوید؛ اما می‌توانید پاکدامن باشید و غریزه جنسیتان را کنترل بکنید تا به گناه دچار نشوید. این را که می‌توانید؟!

ب) پرهیز از تنبیلی در کار خیر

«وَاجْتَهَادِ» می‌توانید در عبادت و کار خیر تنبیل نباشید، پس تنبیل نباشید!

ج) حفظ عفت

«وَ عِفَّةً» می‌توانید پاکی چشم، گوش، زبان، دست، شکم، پا و غریزه‌تان را حفظ بکنید؟ بله، می‌توانیم؛ پس با عفت و با ورع باشید و تنبیل نباشید.

د) استواری در زندگی

«وَ سَدَادِ» می‌توانید زندگی استواری برای خودتان بسازید که در و پنجه این زندگی به روی شیاطین و ابزار شیاطین باز نباشد. این یک انسان انتخاب شده او در جنس مردان، برای اینکه مردم از زندگی اش نسخه‌برداری کنند.



الگوهای معرفی شده در قرآن

کاری که قرآن کرده، گاهی از مردان اسم برده است: **﴿وَإِذَا بَتَّلَ إِبْرَاهِيمَ رُثْةً﴾**^۱; گاهی از زنانی اسم می‌برد که می‌خواهد به عنوان سرمشق کل مردم معرفی کند. آدم واقعاً از درک عظمت این جور زن‌ها ناتوان است! یک وقت می‌گویند که این خانم درس خوانده، اجتهاد دارد و بزرگوار است، شما خانم‌ها و دخترخانم‌ها زندگی‌تان را از ایشان نقشه‌برداری کنید؛ اما پروردگار زن را از زمان خود آن خانم تا صبح قیامت به عنوان سرمشق کامل کل مردان و زنان با ایمان معرفی کرده است. اینجا دیگر به بشریت رو نکرده، چون خیلی‌ها ریزش دارند؛ جهنم که نباید خالی بماند و مشتری خودش را می‌خواهد. قرآن می‌گوید: برای هر چه مرد و زن مؤمن در قیامت هست، این یک زن به عنوان سرمشق است. اگر ارزش، کرامت، کمال، مغفرت، رحمت، رضایت و بهشت می‌خواهید، از این زن سرمشق بگیرید. در سرمشق‌گرفتن از این زن، همهٔ اینها هست: **﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَقْلَأَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ﴾**^۲ «مثلاً» یعنی سرمشق؛ آسیه زن فرعون برای همهٔ مؤمنین، الگو و سرمشق است.

اوصاد اسوه‌های عالم در قرآن

تطبیق نداشتن آیهٔ تطهیر بر زنان پیامبر ﷺ

البته گاهی اسم زن و مرد را نبرده و تنها اوصافی را برای مرد و زن بیان کرده است که این اوصاد جز بر آنها در امت قابل تطبیق نیست. حالا اگر غیرشیعه یقه پاره کند و خودش را بکشد که آیه **﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمْ أَرْجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا﴾**^۳ بر زنان پیغمبر ﷺ، مخصوصاً به دو تای آنها تطبیق بکند، آیه تطبیق نمی‌کند؛ برای اینکه می‌بینیم

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. تحریم: ۱۱.

۳. احزاب: ۳۳.



خدا خودش در قرآن به دوتا از این زن‌ها بهشت حمله کرده است. اگر فکرتان، زبانتان و اخلاقتان پاک بود، خدا که پاکی را مورد حمله قرار نمی‌دهد؛ اما علی درباره شما دوتا گفته و صریح قرآن است: «صَقْتُ قُلُوبُكُمَا»^۱ دلتان عوضی و خراب است.

اگر شما دوتا بخواهید پیغمبر مرا بیشتر اذیت کنید، من و جبرئیل، ملائکه و صالح المؤمنین به یاری او می‌آییم. خدا، جبرئیل و فرشتگان، این سه بخش که نیروی کلی عالم هستند؛ خود خدا به تنها‌ی نیروی کلی عالم است؛ جبرئیل امین پروردگار که اسم دیگر او در قرآن، «شَدِيدُ الْقُوَى» است و کل فرشتگان. جداگانه از میان کل مؤمنین فعلی که در مدینه هستند، یعنی صالح المؤمنین؛ من، جبرئیل، فرشتگان و علی^{علیه السلام}، یار پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} هستیم. شما نمی‌توانید هیچ غلطی علیه این مرد بکنید؛ چون من، جبرئیل، کل فرشتگان و علی بن ابی طالب^{علیهم السلام} پیغمبرم هستیم. چطوری آیه تطهیر بر اینها قابل تطبیق است؟

ازدواج‌های پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} از روی حکمت

یکی از متدين‌ترین و خوب‌ترین آنها که حضرت سیدالشهدا و امام حسن^{علیه السلام} به او مادر می‌گفتند و به زن‌های دیگر نمی‌گفتند، ام‌سلمه است. اولاً سن او بیشتر از پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} بود و وقتی ازدواج کرد، پنج شش تا بچه داشت که علت ازدواجش هم این بود؛ وقتی شوهرش مرد، شب و روز در گوش‌های گریه می‌کرد و می‌گفت: خدایا! وسیله‌ای جور کن تا پیغمبرت با من ازدواج کند. دعايش مستجاب شد و پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} با او ازدواج کرد. همه ازدواج‌های پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} حکیمانه بود. پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} با دختر نه‌ساله هم ازدواج نکردند و این دروغ است. من در کتاب‌های خودشان خیلی دقیق درآوردم و در تفسیر قرآن خودم هم نوشت‌ام؛ زمانی که عایشه با پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} ازدواج کرد، نه‌ساله نبود! او در



مکه شوهر داشت و ابوبکر طلاق این دختر را از آن شوهر گرفت. وقتی به مدینه آمدند، به پیغمبر ﷺ التماس کرد که این دختر ما بی‌شوهر مانده است، او را بگیر! در این زمان حدود ۲۵ ساله بود و این دروغ‌های شاخ‌دار علیه پیغمبر ﷺ است. شما با چیزهایی که در کتاب‌هایتان نوشته‌اید، باعث شدید غربی‌ها علیه رسول خدا ﷺ و اسلام موضع‌گیری کنند. سلمان رشدی در کتاب «آیات شیطانی» خود هیچ دروغی را از خودش نوشته و همه را از کتاب‌های شما نوشته است.

طهارت همه‌جانبه اهل‌بیت ﷺ در آیه تطهیر

آیا اینها قابل این هستند که آیه تطهیر تطبیق به اینها داده بشود؟ آیا این طهارتی که خدا در آیه می‌گوید، طهارت بدن است؟ یعنی با بازکردن دوش از چرک پاک شده و حالا خدا در قرآن گفته است: «وَيُطَهِّرُكُمْ تَطهيرًا». اگر در مدینه هفت‌های یک‌بار به حمام می‌رفتند که بیشتر مرد و زن ما هر شب می‌روند و آب می‌گیرند، پس اینها باید مطهرترین انسان‌ها باشند! این طهارت، طهارت فکری بوده و معنی‌اش این است که اهل‌بیت ﷺ برای یک‌بار هم فکر انحرافی پیدا نکرند؛ طهارت، طهارت اخلاقی بوده است و اهل‌بیت ﷺ از رجس اخلاقی برکنار بوده‌اند؛ طهارت، طهارت عملی بوده است و یک عمل از اهل‌بیت ﷺ صادر نشد که رنگ ریا یا رنگ عیب داشته باشد؛ یک طهارت هم طهارت قلبی بوده و یک طهارت هم طهارت سرّ که من این را نمی‌فهمم. من این را در جلد اول کتاب «محاجة البيضاء» نوشته وجود مبارک مرحوم فیض کاشانی دیدم که طهارت درجهٔ چهارم اهل‌بیت ﷺ، طهارت سرّ بوده است. فیض می‌گوید: این طهارت فقط در قدرت انبیا و ائمه بوده است و ما به این طهارت نمی‌رسیم.

طهارت سرّ، مختص انبیا و ائمه

سرّ یعنی آن عمق باطن؛ از ماسوی الله پاک بودند، در سرّ وجود اهل‌بیت ﷺ جز خدا هیچ‌چیز دیگری نبود و از ماسوی الله پاک بودند. وصف طهارت، ایمان، جهاد، هجرت و



درجه بالای آن، **﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَا جَرُوا وَجَاهُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ﴾**.^۱ این «فی سبیل الله» و خلوص کامل به چه کسی در این امت قابل انتقال است؟

بذل جان و مال در راه حقیقت، بدون توقع بهشت

برادران، دیوانه کننده است! اصلاً از خلوص هم رد بشوید، خلوص برای اینها چیست؟ امام باقر علیه السلام، امام ما و معصوم است، شکافنده علم، خلیفة الله و انسان کامل است. ایشان در زیارت اربعین راجع به ابی عبدالله علیه السلام می‌گویند: «بَذَلَ مُهْجَّةَ فِيَكَ» حسین ما داروندارش را در ذات و حقیقت تو بذل کرد. او عطا نکرد، انفاق نکرد، صدقه نداد، بلکه بذل کرد! در حقیقت، حضرت حسین علیه السلام برادرهایشان، قمربنی هاشم علیهم السلام، علی اکبر علیه السلام، علی اصغر علیه السلام، زن و بچه و اصحابش را در روز عاشورا بذل کردند. معنی بذل این است: خدای! هرچه فدای تو کردم، مطلقاً توقع پاداش از تو ندارم. آیا ما می‌توانیم؟ این بذل به ما قابل تطبیق است؟

همین الان پروردگار اعلام کند که بندگان خوب من، گریه کن‌های اهل بیت علیهم السلام، اصلاً من بهشت را فانی و جهنم هم خاموش کردم؛ دیگر نه بهشتی و نه جهنمی دارم. آیت ما باز هم اهل عبادت هستیم و باز هم می‌مانیم؟ می‌گوییم: بابا تا حالا خفه شدیم، این کار را نکن و آن کار را نکن، عذاب دارد. حالا که خدا اعلام کرد جهنم را خاموش کردیم، برویم و چندروز عمر را خوش بگذرانیم. ما را هم بهشت و جهنم مؤمن نگه داشته است. «بَذَلَ مُهْجَّةَ فِيَكَ» حسین ما هیچ ارتباطی به بهشت و جهنم و پاداش نداشت. خیلی عجیب است! آیا اینها قابل تطبیق با کس دیگری است؟

صدیقه کبری علیهم السلام مصدق اتم آیه تطهیر است؛ یعنی فکر، عمل و اخلاق درست و اخلاص می‌خواهد، این خانم سرمشق است.

۱. توبه: ۲۰.

موذت اهل‌بیت ﷺ، پاداش رسالت پیامبر

یک آیه دیگر بخوانم و حرفم تمام! این هم عجیب است! آیه را که می‌خواهم بخوانم، در دلم صد دفعه، هزار دفعه، یک‌میلیون دفعه به شما می‌گویم خوش‌به‌حالتان! الان که آیه را بخوانم و جایگاهتان روشن بشود، متوجه می‌شوید که چرا یک‌میلیون خوش‌به‌حالتان. من پنجاه‌سال است با قرآن سروکار دارم، تک‌تک آیاتش را می‌دانم و روی آن کار کرده‌ام. خدا به تمام انبیائیش دستور داد که به امت‌ها بگویید: **﴿فَإِنَّ اللَّهَ مُؤْمِنَاتٍ كُلَّهُنَّ أَجْرٌ فَهُوَ لَكُمْ أَجْرٌ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾**^۱ ای نوح، به ملت بگو که من ۹۵۰ سال برای شما جان کنده‌ام، اما پاداش نمی‌خواهم و پاداش من بر عهده خداست؛ به شعیب علیه السلام، موسی علیه السلام و مسیح علیه السلام هم گفت. به همه انبیا گفت پاداش نخواهید؛ ولی وقتی به پیغمبر ﷺ رسید، گفت: حبیب من! پاداش رسالت را بخواه!

این خلاف حکمی بود که به ۱۲۴ هزار پیغمبر کرد! این جوری پاداش بخواه: **﴿قُلْ لَا أَنَا لَكُمْ عَلَيْنِي أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى﴾**^۲ هیچ اجری از شما برای این ۲۳ سال جان‌کندن خودم نمی‌خواهم؛ بگو پاداش نبوت را بدهنند که امت به تو بدھکار هستند. بدھی‌شان هم این جوری صاف می‌شود که هم به اهل‌بیت تو عشق بورزند و هم اقتدا کنند. موذت غیر از محبت است؛ موذت یعنی هم عشق‌ورزی و هم اقتدا. شماها مزد پیغمبر ﷺ را در حد خودتان می‌دهید، خوش‌به‌حالتان!

اگر دل ما را بشکافند، غیر از عشق شما، آن هم عشقی سالم چیزی نیست. ما در حد خودمان به شما اقتدا می‌کنیم؛ شکل نماز ما به فتوای شماست، روزه‌مان به فتوای شماست، حج ما به فتوای شماست، کسب ما به فتوای شماست. ما اینها را از شما یاد

گرفته‌ایم و مزد پیغمبر ﷺ را می‌دهیم. از زمانی که پیغمبر ﷺ اعلام کرده که مزد من «مَوَدَّةٌ فِي الْقُرْبَى» است تا روز قیامت، چقدر مزد گیر پیغمبر ﷺ می‌آید؟!

خدا به پیغمبر ﷺ می‌گوید: هیچ‌چیزی گیر تو نمی‌آید و به امت بگو: این مزدی که به من می‌دهید، «فَهُوَ لَكُمْ» نوش‌جان خودتان؛ این «مَوَدَّةٌ فِي الْقُرْبَى» برای خودتان، برای دنیا و آخرت خودتان، برای زن و بچه‌تان و برای اینکه به رحمت، مغفرت و رضوان خدا برسید.

